

[Afghanistan Digital Library](#)

adl0797

<http://hdl.handle.net/2333.1/9p8cz9fv>

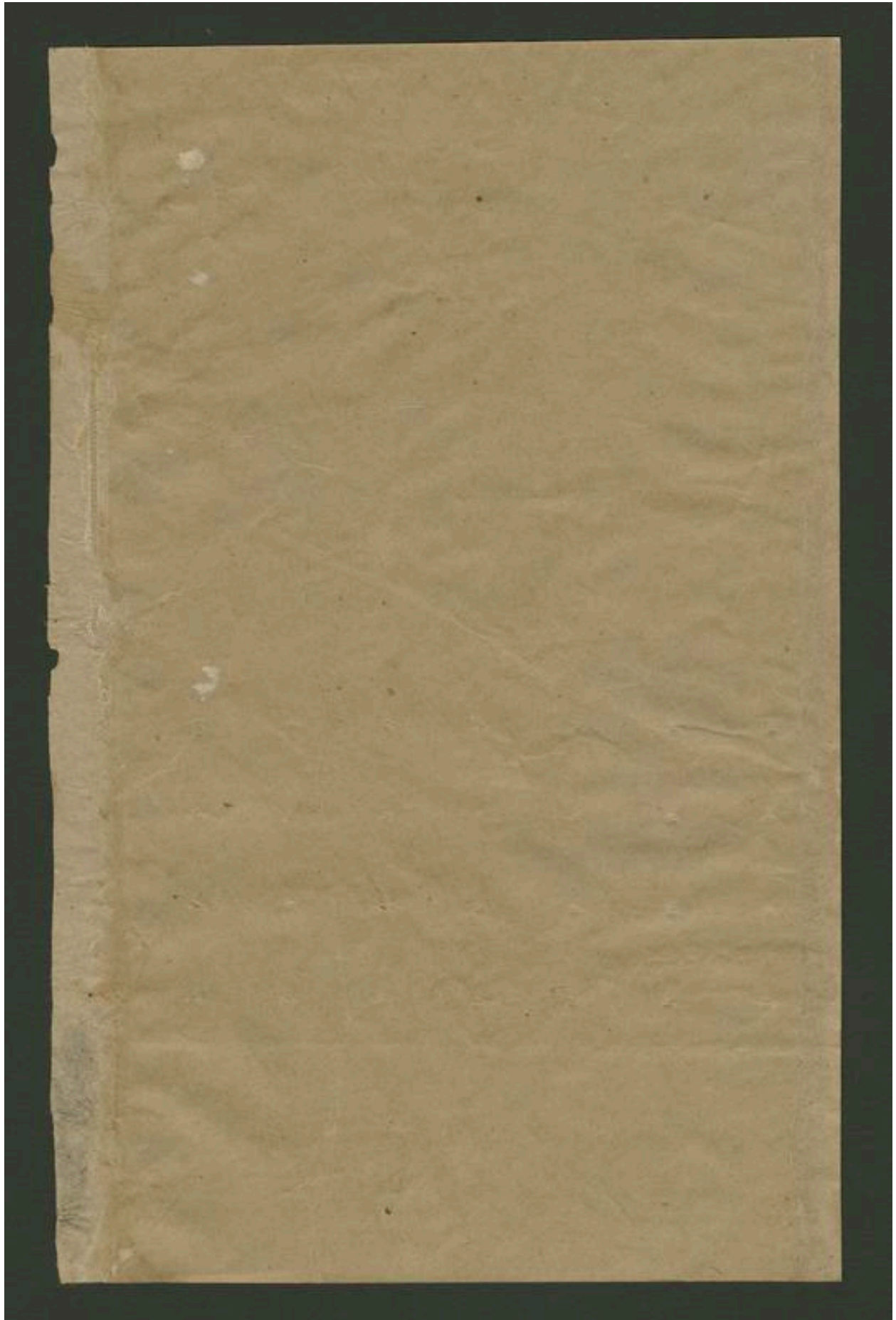


This is a PDF version of an item in New York University's Afghanistan Digital Library (<http://afghanistandl.nyu.edu/>). For more information about this item, copy and paste the "handle" URL above into a web browser.

When referring to or citing this item please use the "handle" URL and not this document or the URL from which you downloaded it.

All works presented on New York University's Afghanistan Digital Library website are, unless otherwise indicated, in the public domain. The images available on this website may be freely reproduced, distributed and transmitted by anyone for any purpose, commercial or non-commercial.

NYU Libraries, Digital Library Technical Services, dlts@nyu.edu



فقرات لازم الاطلاع مخوم بسررشته افغانی

باید که اولاً این کتاب از ابتدا تا انتها مطالعه نموده شود، بعد از آن اطلاع طرز جدید میباید که این کتاب
 بحال واقعاً آخر کتاب نهاده طرف چهار سال بحال خوبی باخر رسید نیست، اما بحال این
 راه و روش، اگر بیست سال دعوی کند که نقصی یک روپیه باشد محض خرفست و لا
 چنانکه بعد تکمیل این نصاب تعلیم، مگر از آنحضرت غازی بطریق استبعاد و استغناء کم
 فرمودند، که این کار بیخچال بشود، چون از دیگران جواب نمیشدند، داعی از رو قوتیکه
 دین کار داشتیم، با لحاظ اینکه بهتر از گفته خود ثابت نمایم، بی اختیارانه عرض می نمودم
 که فدوی چهار سال بخوبی میتواند که یعنی دملک روپیه یکسال فائده سرکار شود، و عملاً
 اگر منصف میبود، باید میگفت که آنچه از اطفال خورد سال طرز جدید بحضور آنحضرت شریک
 دیده شد که اکثرشان دندان بیفت ساگی را میذاخته، و از تاسیس مکتب این جوانان
 شهر آرا، زیاده از یکنیم سال گذشته، و فقره سال در این مکتب غیر منصفانه بود، و مضمون
 شان هم گفته که تقسیم کلانرا هم بخوبی میتواند، چون ما همه بر همین راه تعلیم و تعلم آمده ایم،
 قسم است که هر بحال پر و غرام را بران بکنند، انیم اگر برابر این تعلیم یافتگان بکنیم سال طرز
 ساخته بتوانیم، مگر سکوت ننمود، با امید آنکه بعد سلسله کرده، و گذشته، من اگر سال
 نگویم سکوت که باید کنیم، و اگر بفرید بکنند، چنانکه بعضی نفری او وسط المین از ابتدا

این عصر سعادت حصر داخل مکتب گشته، و تا حال از جماعت سوم نبرآمده، و نیز خیزند
 که امتحان گرفتن لانی و واقعی بگیرد و ممکنست، و اندازۀ یکسال، یکصد و هشتاد و
 حاضر مکتب معین گشته، و جدول حاضری هر سبب در صفحه ۲۶ و صد و شصت و پنجمین کتاب
 ماه بجا و سال بسال از بهر خیال موجود است، برخلاف سابق که نه ایام سال معلوم
 و نه کتاب حاضری حاضر، و پدر بگوید که پسر ما اینقدر دست خیز نشد، و من معلوم
 غیر حاضر میشود، و یکا امی فخر بجای کند، که پس از پسرانم کامیاب برآمد، یا ایراد محمل نما
 و سفید نشود - در وقت روز امتحان یک فریق را دیدیم، در وقت بعد از امتحان
 بودند نه ماه معلم سی روپیگی طرز جدید بران گذارته بود، که نود روپیه نخواه برده و یا سه
 یک معلم هفت درجه در پنجاه و شش روپیگی را گفتم که این کار چند روز راست بگفت
 هشت روز که از شام هر پنجاه و شش روپیه هشت روز پانزده روپیه میشود؛
 از سبب دین کار نخواه کم آن میرد که بطاهر بسیار نماید، بسبب اینکه کار یکما هم معلم
 شصت روپیگی را معلم چهل روپیگی که سه یا چهار درجه در او بسته ماه میکند، که نخواه
 بودگی او یکصد و بیست روپیه شود، و معلم سی روپیه گئی سید رجب هشت ماه میکند، که
 دو صد و چهل روپیه برزد، و براس روش قدیم که قبل ازین در کتاب جاری بود
 اگر شام هر بیست روپیه بگیریم هم سه سال بر خواندن نام پدر خود مقدر نمیکشند؛

وقت صد و بیست روز می گرفت، بنابراین آن معلم را گفتم شما برین فریق کار کنید ^{معلم}
 مکتب گفت که حال تشکیل بسته شده، معلم نیز بعد از زیاده از سی روپیه دلوه نیشود، گفتم
 قبل برین ^{معلم} بود، مدت یکماه کار وقت می کردم، بعد دریافت کار مقرر نمودم، اگر
 ناخوب می برآمد و این موقوف می کردم، عوض او را خودم یا توسط کلام نگارنی
 یا ختم، و ازین رفتار من همذیردستان کجوفی داشتند، و حال این معلم در جدا
 بیکار است بگیرد، قعل کرده توانست تعجب کرده گفتم؟ سبحان الله متاع
 پانزده روپیه را بنود روپیه میخزند و نقص لکهار روپیه را فائده هزار بار روپیه تعلیم داده
 و تصبیح عمر گرانایه اطفال نور یک نقص اضافه بر آنست، زری معارف خواهی، و بجای
 قلب چلفانی، بلکه در بعض مکاتب نود روپیه را برده و کار یک مپس را نکرده
 از حاضری و حرف ناشناسی سپران معلوم است، خیر است زبان هر چه ^{مکتب}
 مگر تا یک هر چه، نه تا آخر، و اصلاح آن و ایسته بیک توجه ^{مکتب} حضرت ^{مکتب} ^{مکتب}
 وید بر برای یکفریق کلمه شوبار از او نوشته میکند، آنها میخوانند، و برای فریق
 که آنهم در حواصل است، ندیدم، را می نویسند، آنها خوانده نمیتوانند، دیدم که میکند،
 معلم میگوید جناب مدیر صاحب کار سه حرف نده (ای و) و وقوف
 بعد آن، و اضافت در حواصل میشود، و درین نوشته شما لا شور، موقوف بعد و او

و «با» حرف همراه الف، و قراره موقوف بعد الف بود که خوانند، براس این حرف
 اگر قهوه (شیر شیرین خوب شور بازار را بنویسید هم میخوانند، مگر «ند» از قرار ^{طلب} است
 است، که حرف اول را بیک حرف کتبه جدا میکنند، و حرف دوم را بر حرف سوم میزند
 و آن در حصد دوم خوانده میشود، و درین ابتدایه مانیه کثرت و قلت حروفند است
 اعتبار نیست، سیاق خواندن را در کار خود گرفته اند، از آنرو چند کت کتابها
 ترکی و ایرانی و بخارائی و غیره را حاسبین طرز جدید در وزارت محارفات آورده و مقایسه
 نموده اند، کلاً آنها بیک ورق طرز جدید موازنه نتوانستند، بلکه در باب جدا بکل آنها
 بحث نکرده اند، و تعلیم یافتگان صغیر این راه در کارهای خود چکس تند میقتند امید
 ازین تصریح بر غیظ گشته (ابتدایه) را با جدید در آن آن سوخته از خدا خواسته میگوید که این در
 زبان بازیست، پیش ازین که باید، طلب نمود مردم چه میکردند، طرز جدید طرز جدید
 مخالف در متخذه خود با داعی چنین مخاطبه دارد.

مخالف قبلین که طرز جدید نبود، مگر مردم تلاشی نداشتند، و چند خود که حاسبین محارفات
 بر شما هجوم آوردند، هرگز عارض گشته میقتند که خود قوت کار را فاعل میکنند، و باز وزیر
 محارفات سابقه بجز یک بعضی حاسبین قریب صد نفر تعلیمین کاتب را بموجب ^{حاضری}
 از بهر موضوعین این کار براس شما مقدر نمودند، شما بقرار لازم نشان نداده، بار دیگر

جميع مشاقان مكاتب را مقرر فرمودند، و باز همه معلمين مكاتب را هر روزه
 بعد فراغ كار بموجب ماضري مي فرستادند، مدت دو ماه بآنها سبق داديد، چنانكه
 قائل آنش ساختيد كه هر درجه اين كار بصدر و پيسه از رد، زياده بر آن سبج
 كامياب نشدند، و نيز ميگفتيد كه جميع معلمين با تحت هر نگران برابر چهاريكه همان نگران
 خوديستند، و كل نگرانها باز برابر چندين خود نمي نهند، اين خالت را يك جا
 از بر خود قرار داده بوديد (الف، با) را چراغ دولت دانسته، كه قوت هر دولت
 باندازه قوت معارف اوست، و آن قوت در نجا بطرز جديد حاصل ميشود، اگر
 ميگفت كه شما چرا يك نمايشه را نشان نميد ميديد، در جواب ميگفتيد كه لفظ نمايش
 بمعني نمودن قليل خوبست، بر خلاف كثير، و اينكار در هر جا و هر ولايك نتيجه كامل
 بيار خوب بظهور رسانيده، و نيز در باب كتب شائقين گفتيد كه آنها چون خوانند
 و نويسند ميشوند، و حساب را شروع ميكنند، باز نماند بچيال اينكه انعام اعلم
 كه بيايم، مگر مبادا بياك خدمت مقرر شويم، كه بر خلاف مرضي ما باشد، اما
 اسامي كاميابان شان در كتاب كتب مذكور مسطور است، هر وقتيكه خواسته شوند
 تكلم كرده طلب نمايند و امتحان شان را مدعي بگيرد كه واقعيست يا نه، همچنين
 هر حرف جواب ميگفتيد، حال ديديد كه نگرانها موثوق شده شدند، و فرمودند

خوب امسال که جماعت سوم هم غالب ساخته بودید بزور ارشاد گرفته شد
خودت را مضمحل ساختم، باز خواستگر و خبرگیری بر اے این کار نگذاشتم
و قطعاً سیم ماش، و نون خود آنقدر اثر سے بروے کار آوردم که آخر الامر
این کار را خود بنا بودیم سازم از ابتدا چون از کار ناظمی موقوف شدید این نظر
خلاف بر اے شما سبب ساخت، فی نفسی با هر چه فیض میگردید چنانکه در دست
چهل روز حاضر بندی آنقدر استعدا پیدا میکرد که هر یک لفظ را خوانده، و هم از لفظ
نوشت کرده توانست، و هر یک را با صد تکریم و اسحاق و جفیس را با پس خود سپرد شما
میکرد، تا آنکه مجوس شدید، و حال چنانش مجوس سازم که باز کسی بمفقت هم پرسان
آن نمکند.

من - این خیالات شمار چون با تخیلات خود تقابل نماید شمار را این سوره می خواند
می نماید اگر بگردید سیاه پای خود را با صد سال با عیش و عشرت شما تمام
و در روز ساجده این سوره است، و در هر باب جمله داعی جلبه شکر است
این خیالات که تا او را بر بندند در هیچ مردی پیدا شد، که انسان در سمت از روی
توانا شد، چنانکه خود هرگز ندارد، امام ربانی مجدد الف ثانی هم در وقت در حق
این دنیا سرفرازند که این بیدارستان جنین اند و چنان بود داعی بیدار است نسبت که

اینجانی را از بی اعتمادی دولت گفته نشود، از آنرو تنها بقیها خودم جا هم که دیگر
 اگر ظاهر تعظیم کنند، و ببل دشنام دهند، آوم چه میداند، بی لگرا انسان خائده را
 باشد از دشنام و بیگنان هم بدیزیر، زیرا اگر کردار خود میداند که عاقبت از حال خود ناام
 و ما خوا به کرد، و در باب آموزش کار از، سچکس اگر در بیغ نموده باشم مگر ضعیف
 اگر در کل آنها بقدر چند دقیقه، علم حضرت غازی توجی دیده باشم، چنانکه چند نفر علم را
 در ماشینخانه تعلیم نموده حضور برده بودم، بعد از مکالمه چند حین در دانست،
 هر حکمت که هست درشش حرف (بن ی ت پ ش ه است، لهذا
 امتحان شان فرمودند که (عربی) چگونه نوشته میشود، معلم گفت که (ح) را با (ر)
 از قرار مشق هم میرسانم، و (ب ی) خانه (ه) مرکب است (بنه) را بیاد داد،
 همان قالب (بنه) را نوشته نقاط آنرا قرار گفته سائل میدهم، خیال کردم که این
 اتفاقی بود، بار دیگر فرمودند که کبیر، را چگونه مینویسید، دو خانه در میان آورد، بار دیگر
 لفظ دیگر را فرمودند که آنهم ازین قبیل بود، خیران شدم که در ظرف چند دقیقه چند
 توجه و دریافت فرمودند، و مخالفین طرز جدید مرکز توجه میکنند، تا بعد فهمیدن
 اعتراض مناسب نمودند، و جواب با صواب می شنیدند، مخالفت مرتفع
 میگردد، زیرا آنچه خواه شان و البته ای کار نیست، مگر بر کار نون تا که بیخ و ریشه میگردد

همین احوال میباشد، و طرز جدید از روی بوجه تنخواه زیاده، و اندازہ زمانہ؛
 و اظهار نتیجہ، خدمت لکھنؤ و پیہ را بخود منسوب میسازد، حال کہ کار پنج سالہ را از ^{اعلیٰ} ~~مجلس~~
 غازی میخواهد، در عوض مکنز کتاب باقی اصل فرمان ابتدائیہ این کتاب را در ^{مضمون} ~~مضمون~~
 پروگرام ساختہ بچاپ رسانید، و اندراج سراج الحساب و کتاب تاریخ و حفظ ^{الصحة}
 و غیرہ در بنجامن بود، مگر اموضی اساس ہر کار را بمال زود می تکفل است، اگر
 عجب میدانید در باب کار یکسالہ حساب این پروگرام، کہ تا یکصد نوشتن است ^{الآن}
 سپاسیان ناخوانا بیکم علم درجہ دار آن بسپارید، بعدہ ساعت بینید کہ در ضمن ^ع
 غلط نکند، و کار یکسالہ را بیکروز نموده اثر برقی خود را ثابت نماید، و مخالفت از روی
 چه حرف میزند، کہ بجز استہزای لحن شش رنگہ خود چیزی دیگر از او شنیدہ نشدہ
 ہر انسان در خدمت محولہ خود یک امتیاز سے از بہر خود حاصل مینماید، تا بخواہی یاد ^{شود}
 مگر بعض محض امتیاز را میخواهد، و امتیاز چون در جانب خرابی است، لہذا کامیابی
 خود را در آن خواہانست، و این تنخواہ درجہ را احد سے از معلمین طرز جدید توقع نمود
 و نہ اکنون خواہان آند، مگر داعی با میدان این نقص سرکار را نموده و مینماید کہ معلمین
 طرز کور بالفعل دینو لازما زیادہ از چہل نفر استند، کہ چہار نفر آن نہ درجہ دار و نہ ^{نفر}
 ہفت درجگی، و باقی آن پنج یا چہار درجہ دارند، و امسال از ابتدا سے نور و ناما ^ل

که نه ماه میشود، احدی را یک درجه هم نداده ام، که بعد ازین برای کار سال اول درجه
 و از شش درجه باقی برای کار هر سال دو درجه برای لائق آن خواهد
 و مدعی اصلی اینکه با وانه درجه، مردم دور و نزدیک مملکت محروسه همه کار را
 یاد میگیرند، و بر خویش و قریب خود آزمایش میکنند، چون راه و روش آسانی
 از بهر خواندن قرآن و یافتن قرآن یابند، خود بخود همه ملت بیرون مکتب هم خوانند
 و لوینده میشوند، از از و طعنه اینداعی برای معلم همینست که درجه چندان
 و تنخواهت از اصل چو کم بسته شده ؟

معلم - اختیار شماست، هر چه کرده اید خود مستحاکم کرده اید .
 داعی - همین بد است که من کرده ام، علم اصلی شما کم بود، از روی امتحان
 تنخواه شما کم بسته شده، و در ما بعد باز فکر نداشتید یا متوجه نشوید که درجه را حاصل
 نکرده اید .

معلم - تمام روز منفرجه میروم، کوشش میکنم، و در دعای شما قسم .
 داعی - همین دلیل نافی می کار است که منفرجه میجوید، کسانیکه کار را یاد دارند، برای
 متدیان و خودشان ساعت تیر نیست، و دعایم میکنند، بلکه کینوع غنی هم از
 ایشان موسوس میکنیم، که بعضی کار شما، با روق گرفت، من اظهار تسلیم کرده ام

این کتاب را
 در مکتب
 تعلیم
 و تربیت
 کربلا
 چاپ کرده اند

۲ هم نخواه بسیار، و هم دعای مفت میبرند.
 ۳ معلم - شما که در یکجا نرسوالات کنید که این را چگونه نشان میدید، من در جواب
 وارخطا میشوم.

داعی - درجه داران چرا وارخطا میشوند، فریقت کی خوب بود.
 معلم - بسیار خوب، بعد ازین بر کار نگران هوش میکنم، در هر فریق مکتب ما، که
 کار کند تا شبانین او میشوم؛ حال از ما ضمیمه ناوقت میشود، رخصت میشوند
 ۴ داعی - خوبست، والا بهتر است که پسران بچاره نان مادران خود را بخرند، کند
 و شما هم بجان میفرید باز روز نخواه آمدید که از بودن شما هم اثری نماند
 هر دفعه که امتحان فرقیهاست مکتب شما را میگیرم، در باب فریق چون اندازه
 کار را میزن نوشته کند، میگویم که تاریخ و کار سابقش را بخوان، بعد استماع آن
 در باب که امی میگویم، نوشته کنید، فریق اعلی، و اثر کار معلم ادنی، معلم خود
 میدانند که پسر از پیش برده ام، و در باب بعضی میگویم، فریق ادنی، و اثر کار
 معلم اعلی، و صراحتاً نیز اظهار مینمایم که آفرین حسب القانون بسیار پیش برده
 مگر چند روزی توقف باید کرد، که خوب تیز و دلیر شوند، و در باب شما چون
 میرزا اثر کار معلم پرسد، اگر چه فریق شما خیر خوب هم باشد، میگویم سچ

نوشته نکتید، بسبب اینکه در وقت فرصت از شما پرسیم که این فریق البتہ بر ما
 بالاشدہ مگر از کہ ہم راہ، وزینہ، از ہر مرتبہ آن کہ میرسیم جواب الیق از شما می شود
 میدانم کہ این کار را نگران کردہ، و یا بکدام درجہ دارد دیگر کردہ اید، و بعضی از شما
 چنانکہ جوہر خوب میگوید، و فریق او خوب نمیباشد، و داراے درجہ آن میشود
 کہ عمل درست آید، و شمارا علم است نہ عمل، و بہر وقتیکہ باشد من خود را در با
 چنین کم تنخواہان مسؤل سے منیم، چنانکہ اگر گفتہ شود کہ اکثر نفری شمار وقت
 گرفتن تنخواہ واقف میشوند کہ منظوری درجہ ویرا از جناب وزیر صاحب گرفتہ
 فرستادہ اید یعنی در رخ کردہ اید، و این شخص مدت دو سال میشود کہ در طرز خدمت
 نہ تنخواہ او بموجب درجہ اضافہ شدہ ونہ موقوفہ گشتہ، بجز اینکہ سفارش کردہ
 شدگیست، و سفارش کنندہ او تعظیم شمارا نمودہ، و بشما دعا کردہ و تنخواہ منعت
 خوردہ، دیگر چیست، انسان چه جواب بگوید، و حال اینکه من چشم دیدن تعظیم
 کسے دارم، ونہ بچنین دعا باخوش می شوم، خودم دعا گشتہ ام، در چنان جا فو کہ شود
 کہ قدر این چیز بار بار باند، بر من بجز شہوت شاگردی هیچ چیز قدر سے ندارد، و بجز
 بحصول درجہ میشود۔ و آنانیکہ بعد از دیدن صد تالیک ہزار با تفضل خوانندہ و نویسندہ
 و راہ و روش با سخالت رسیدن خود را حالا فراموش کردہ، و گویند کہ فلان با فلان

دست
 خط
 در
 حاشیہ
 راست
 کا
 ہے

کار این بر لطفال سخت است نمیتواند انسان حیران میشود که کامیابان این سنجش
می بینند و چنین میگویند، آخر چرا .

معلم - دق، قبلترین چنین کتاب سنجش ایام کار نبود، همراه شما بجز راستی
گذران نمی شود، چنانکه در ایام تعطیل زمستان که بکل تعطیلین خود تعلیم کنید
روزه هر کدام فخر می گفت که من دو کت انعام کا کار برده ام، که کت
گفت، آن دیگرے بیان نمود که من هم یک دفعه دو روپیه انعام برده ام، و او قابل
انعام دیده نشد، و نه درجه داشت، شما فرمودید که شما بموجب لیاقت نبرده اید
فریق فلانی خراب بود، از پیر آزار دادن او شما انعام دادم، و باز نیکو روز بکتب
بکدامی انعام داده فرمودید که بقوت خوبی کار، بی اختیارانه از من انعام بگر
و الا نقص یک پیسه دلم میخواهد، و آن دیگر را گفتید، که ملا صاحب شما همانند
که براسے من مسیوه آورده بودید، دلم میخواست که این دو روپیه را شما بگر
مگر افسوس که فریق شما بسیار خراب بود، بران بچاره احوال مرگ گذشت، و در
احوال اینکار یکی را «ماشین» و دیگری را «جر ثقیل» و دیگری را «منبر اول کل»
لقب میدادید، حال طعنه بنایابی درجه، و آفرین هم از درجه یافته میشود خیر است
بعد ازین کوشش خود را میکنم، هر چه شدم، حال رخصت .

و چون پادشاه بحق ملت خود بمنزله پدر است، و پدر ما بین اولاد خود محبت
 و مودت و اتفاق و یکو جودگی میخواهد، و آن به واقفیت زبان حاصل میشود
 که اختلاف آنست بسبب مخالفت کلی، و موجب عداوت وانی میگردد -
 و این اعظم حضرت مجایونی جمیع افراد ملت خود را بنظر مساوات میبیند
 پس اگر مردم از یک بسیار میبودند همه ملت خود را بگفتن ترکی امر میفرمودند
 و هرگاه اشخاص هزاره زیاده دیده میشدند، زبان هزارگی را اختیار نمینمودند
 تا بر راه کوتاه مقصد میرسیدند، مگر افغانان بسیارند، ناچار گفتن زبان مانع
 غالب لازم آمد، و چون نشاء و ممنوع زبان دانی به عارف خوانندگیست
 که حصول قواعد و اصول آن از روی کتاب میشود، و آن توسط طرز جدید
 قریب الوصول است، اگر در تالیف حضرت غازی حروف جدید و روش
 مفیدی بر روی کار آورند، مردمان نجوبی و شیرینی آن بزودی بفهمند
 پس بالضرورة منتظم مکاتب ابتدائیه، و مدیران فقهی الدرجه طرز جدید، و معلم آن
 افغان باید بود، تا بر ندکور اگر در دفتر مساوی الاطلاق و العلم، لیاقت
 مدیری، یا سرمعلمی را داشتند، و هر دو زبان افغانی را هم میگفتند، اما یکی را
 زبان مادری بود، و دیگری را بتکلیف یاد گرفتگی، ترجیح بجهت یاد گرفتگی را با

وَلَا يَخْضَعُونَ لِشَيْءٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ



دائرة المعارف



طرح جدید
اصول تعلیم مکاتب ابتدائی، معلم و متعلم را کانی
منتهی

اساس نخبیہ الامانیہ

کارکان جمیع
پروگرام جدید امضا فرموده علی حضرت غازی
دربر گرفته

طبع شد
در مطبع مائینخانه دار السلطنه کابل

فہرست مضامین

صفحہ

- ۱ دیباچہ فردستور العمل ہر کار، منبر وار
- ۴۷ * حصہ اول در حرف شناسی، و آواز دانی، و کار نوشتن تدریجاً - حرف شناسی آواز دانی، مگر در وقت حرف شناسی مخلوط با آواز دانی، آخرین کتاب واقع صفحہ
- ۵۵ دوسم و شخصت و دوم، ہمتدی شروع میشود
- ۴۳ * حصہ دوم در کیفیتہاے مختلفہ خواندن
- خواندن خط عربی، بلکہ ہر خط اجنبی توسط حرکات، چنانکہ ہر آیت شریف را از وسط
- ۸۸ قرآن مجید باندک تامل خواندہ تواند
- ۱۲ عوض کتاب فارسی باب و مسائل شمسی قمری، و یاد گرفتن خط شکستہ در ضمن سبقہا سابقہ غیر الی
- ۲۲۹ عنوانہاے مراسلات بتفاوت مکتوب الیہ
- ۱۴۵ تعلیم خواندن بدیگرے کہ خود ہمتدی تہتیر میکند
- ۱۳۸ اصطلاح اہل لغت با حرف کہ ہر حرف ایک سفقے یاد میکنند، و قدر حساب بنیان علی
- ۱۵۱ تعلیم خط بیکے کہ خود ہمتدی تہتیر میکند، و مقدمات از زوایا، مثلث، و دائرہ، و غیرہ
- ۱۶۸ نطق ابجد خوانان شہر آرا، از ہر بیاری دیگران، و معنی الفاظ معدومہ و وجہ این وقت
- ۱۷۹ تعلیم حساب کہ در باب عدد نویسی خود ہمتدی تہتیر میکند، و اربعہ و غیرہ، و توضیح در بعضی
- مقدمات جغرافیہ از قبیل (حر) ضد، بر کول، چیل، خیر، ضد، خیرہ، و خلق ہند
- ۱۸۷ جزیر نما، راس، مساوی، لوک، (دو غار آبنائے ضد، بنخ، خالنائے، و غیرہ
- ۱۹۶ روش تعلیم اطفالی
- ۲۰۲ نسبت بہت فائز از ہاے ہمسایین
- ۲۱ * حصہ سوم در قانون نوشتن، کہ از ابتدا تدریجاً کار شد، و حال ہم آست، کہ ہر دو حصہ اول و ثانیہ
- پر و غرام بحال و بدین اطافرتی ہمتدی بہ جمع کل ایام سابقہ او در ہمتدی حصہ ششم بیان کتاب

۱۶ کتابی بودہ
 در ہمتدی
 سید علی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ عِلْمَ الْإِنْسَانِ
مَا لَمْ يَعْلَمْ وَالصَّلَاةَ وَالسَّلَامَ عَلَى النَّبِيِّ
الْأُمِّيِّ الَّذِي أَعْجَزَ بِكَ كَلَامِهِ فَصَحَاءَ الْعَرَبِ
وَالعَجْمِ وَعَلَى آلِهِ وَأَصْحَابِهِ مَصَابِيحَ الظُّلَمِ

أما بعد

چون ما کلمی علی حضرت شہر یاری (امیر المومنین الشہدای غازی)
سواد خوانی عمومی ملک و نجیبی خود بود و بہت تا کلمات

اصول میں خود از روئے نوشتہ و نسبت قرآن و کلام
 نوین و سواد ان باشند، چنانکہ اگر چہ دار حکومت ایشان
 برسد، مقررہ کے خوانندہ و جواب دہ ہوں شکوہ خوانندہ
 بنا بران جناب بدالتاب (محمد سلیمان خان) وزیر معارف
 کہ از ابتدا در وقت افغانی طرح جدید تعلیم بتدلی بود، و ابدا
 معارف را ازین راه امید است، بلکہ اکثرین را
 کم بین فرمود کہ فکر در اختصار کتاب و و کتب
 تعلیم و تعداد معلمین، و عمومیت و زیادت کار باید
 بنا بر مذکورہ صورت تحصیل (ابتدائیہ امانیہ) با تمہ و چیز
 اضافہ از این اوراق کم آورده معروضہ شدیم بجایانیکہ
 سرشتہ مکتب از طرف حکومت مقررہ و جان معین است

هاست که حسب القانون تعلیم یافته بشوند اما گویند
 و جاهلند و در وقت که بکتاب میرکازی رسیدند
 و در قریه مسجد خود میخواهند که تعلیم یافته شوند خصوصا
 در ایام زمستان که اندوه عانی بود و گری و دیگر غریبی
 موسم سردی نقل و بیگانه پس از معلم درجه و تعلیم
 ابتدائی، اگر با اجازت وزارت معارف براس
 این مدعا برود و آنقدر نظری را ساخته باشد که فی ما
 دو نفر خواننده و نویسنده در زمانه فتن وی برسد
 هم حق نخواهد بود و او را در میر مکتب که نزدیک باشد خواه
 خود را در جمع معلمین آن برده نام نویسی تلامذہ خود او تمام
 اعتبار از هم همان مکتب بدهد، چنانکه الفاظ اضافی در

مرقوبه بخط شکسته را خوانده و فقره ششم بجز الفاظ مشککه را نوشته
 کرده تواند و هرگاه بی اجازه وزارت معارف نوشته
 و کار کرده باشد، اگر چه حق نخواهد بر وزارت بنیاد، مگر بی نظیر
 به خواننده و نویسنده پانزده روپیه بطریق انعام حق دارد،
 هر چند که بهر فرد ملت بخواننده و نویسنده شدن خود یا پس خود
 مبلغ مذکور خوب راضی می باشد، مگر در یکسال و یکجا و این
 مبلغ فرور بر اکثرشان شاق است، لهذا حال حکومت
 میداد و باز از ملت در ضمن سالها متعدد در جایست
 و هرگاه آدم بیدرجه این کار را نموده باشد، نزد نگارن مکتب
 قریب خود رفته و الامتحان خود را در خواندن و نوشتن درجه
 اگر درست و قابل درجه دیده شد تصدیق درجه خود را میدادند

بگیرد، که اگر کیوتی نوکر شود، فی درجه سه روپیه اضافه
 برخواه خود نیز برده باشد، و از بابت تعلیم یافته باس
 موجوده خود بقرار معلم درجه دار فی نفر پانزده روپیه بطریق
 انعام حق دارد، اگر چه با رومی تمام در خانه و صندوق خود
 پسران و نواسه یا خویشان خود را تعلیم نمود باشد، بنا
 مذکور اگر تک نفر معلم درجه دار طرز جدید که لامحاله پانزده نفر را
 تعلیم خط هم کرده میتواند، پانزده جلد ازین کتاب پانزده
 روپیه، و پانزده عدد نخسته سنگی فی دانه یک روپیه بگیرد، که اضاف
 بر کار حساب اکثر کار خط هم بران میشود، و فی نفر یک روپیه
 بیکدسته کاغذ، و دو دانه قلم، و یک دوات لب چتیه
 و چغیر، سنگ خراج کند، و یکدسته نخسته سیاه کلان

که برای تعلیم فریق باشد نیز بخرد تا از رو این کتاب
 و کتاب حامل متن ابتدایه کار حصه باشد چو بداند
 کامل از آن تخمه گرفته باشد جمله این مبلغ بالغ پنجاه رو
 هم نمیشود پس هر چند آدم است و کم کار کم درجه
 پنجاه ایشا از کامیاب نیاز دو صد و بیست و پنج
 در عوض آن از سر کار میگیرد پنجاه رو پس آن عوض
 مذکور آن میشود و باقی در عوض نخست پنجاه رو بر او
 میماند و هر گاه آدم عجزار و صاحب جایت بسیار
 بدت کمتر میتواند چنانکه بارها خود این ضعیف
 بچهل روز ساخته مگر سه چهار نفر که در بندخانه زیاد
 میسر نمیشد و این تجربه در کار مکاتب ثابت گشت

که در باب خواندن زیادت نفی سبب معاوت
بهر گزاشته از شک شاگرد خوب، بتندی ناخوب هم
خوب میشود، اما در کار خط، نفی زیاده، وقت استیم
زیاده میگیرد، زیرا با هر فردشان مخاطبه و تعلیم جداگانه
خواسته میشود، پس فائده حکومت اینکه، اگر این نوع
کتاب سرکاری آورده میشود، هم همین صریح داشت
بلکه نخواهد بود و هم معلم چیرا سی بران منافود، و اگر
اگر نفی غیر حاضر بود، هم معلمشان نخواهد بود، اگر
و حال کامیاب و ثمر رسیده موجود را محسوب میداد
و قبل ازین چون ایجاب خوانی و تعلیم ابتدائی یکجا با جمعا
و تخمین بود، در ضمن بدست میداد و سالهاست بعید است

۸
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

سے آمد، از انرو بخیر و مکتب، و بدون کسر شکر کاری
کامیابی شان صورت نداشت، و حال چون بود
طرز جدید کار آن همه در قالب و قانون محصور گشته
از انرو و هر دو جانب یعنی معلم و متعلم بشوق تمام کار را
با تمام میسر سازند، پس توسط معلمین خوب در قلعه و قریه
و جا های خود شان هم این مدعا بخوبی حاصل میشود،
اگر ملت این خیال کند که بالفعل از بهر یاد گرفتن طرز جدید
تخوای بسیار میدهد، بعد از چند سال این مقدار را انصاف میکنند
و قفسه مادران اطفال هم کار را یاد بگیرند، باز هیچ نمیدانند
میدانند که هر طفل خود بخود سواد خوان شده از خانه میسر آید
فرض کردیم که مدعا را آخری چنین، و مقصد همین باشد

ملت ازین مطلب دولت چه نقص کرده باشند، تخریب
 از ایشان فراهم آید و پس بخدمات خودشان خرج
 میگردد، اگر از یک کارشان فرغ شود، البته مصروف
 خدمت بهتر میگردد، بلکه اگر از روی امتحان سپران خود را
 تعلیم داده باشد، حق برودن سپران شان بکتاب سبز کاری
 کس برآنها ندارد، و بموجب تفصیل فوق معلم شان بحق
 انعام میگردد، بنا بران اگر ملک و سمر کرده که امر ناحیه کوچک
 که سپران ماسیا می شود، یک معلم خوب درجه دار طرز
 براسه ما داده، که معلمین دیگر وطنی خود ما و یا اجنبی
 هم او ساخته تواند، جمع آورده سپران خود ما میکنیم و سبز
 جانے تعلیم ایشان را مینماییم، و سلمان تعلیم از فوراً

معارف منجیم، قلم و دوات و تخته و کاغذ و کتاب را
 پسران خود میگیریم، و نخواه معلمین خود را هر قدر که سرکار
 معین نموده باشد خودمان میدیم، و سیاه جمع آورنی
 وجه از رعایای خود، و باز خرج آن بکار تعلیم و حکومت
 میدیم، تا اضا و طلبی نکرده باشیم، و در هر ماه یک
 نگران آمده امتحان پسران ما را دیده باشد، تسلیمشان
 تعلق معلم دارد، اما سرگام حاضر نشده بودند، وجه کفالت
 هم و پس از من ملک گرفته شود، پسران بکتاب
 سرکاری برده شوند، و یا ملک تبدیل گردند، شنیده میشود
 حاکم را نمیرسد که از بهر طلب خود چند گروه در راه
 حواله پسرانرا بنماید، و نیز باید دانست که درین روش

در
 هر
 ماه

طرز رسید که حال بر روی کار آمده در روز اول اسباب
 نوشتن خواسته میشود، بارها این کار را با انجام سانیگا
 که در خوانندگی اوسط، و در نویسندگی املا خطی بدجهت مکتوب
 چون راه بسیار صاف و کوتاه شده بهر معلم قشوی الدرجه
 همین یکصد و شصت ساعت بتدیاز خوب ساخته
 یافته اند، اگر تخته های مشق در مکتب باشد خوب
 و آلا فی روزیم پیسه کاغذ برنج پدر تکلیف نیست، پنج پیسه
 روز اول برای قلم پیسه گی، و یک یک پیسه دوا
 و مرکب میخواهد، اگر هیچ نباشد هم انگشت دراز زمین بگذارد
 و هم را بنویسد که نگران نمیکارد، اگر چه در اصل قانون
 تعلیم ابتدائی همین بود که خواندن و نوشتن معاشین باشد

مگر چون از او اهل حال مخالفین بسیار شدند، و کار ^{حلیل} ^ر
 فاسدگی را که بسیار است بسیار پیشتر غشید، چنانکه بعض
 ملاها سه چهار ساله بر نوشتن نام خود قدرت ندارند
 و در مکاتب بعضی ایجاب خوانی مجرب میشوند، طغی اکا
 خوانندگی را مقدم نمودم، چنانکه بتدیان چون نام خوان
 میشوند، بلکه الفاظ اضافت دار را مانند (کشمیره یا شینجان)
 یا (کوه سیر در وازه شهر کابل) را میخوانند، سبب تعجب
 مردم میشوند، ترقی داده بیبالا سپرده میشوند، و این کار را
 اکثر معلمین خوب طرز جدید، بکثر از یکباره میخوانند، از او
 هزاران نفعها ترقی داده شد، و مخالفین را چهار پنج سکه بخاند
 زیرا یافتند استیم، و یا ارادتا فائده عالم وطن بر مردم میرسد

باید گفت، بنابراین بعضی منصفین عاقل شان و صفت
 و روح هم گشتند، بنابراین که در حال چون آرامی ازین باب
 حاصل گشت، قانون ملزوم که بر اصول صحتی خود گرفته
 که کار خوانندگی و نویسندگی یکجا یافته پیش میرود و معلم
 باید که در شروع هر کار باین کتاب بسببیند که حال نمبر چند
 و خطور شروع میشود، تا آنکه بر خود معتقد گردد که سهو نمیکند،
 و چون نویسندگی معاون خوانندگی میگردد، زمانه همان
 یکصد و شصت ساعت میخواهد، درین ویجا
 دستور العمل هر کار نمبر و از مفصل آدرستی نمبر آمده، چون معلم
 یک کار را تمام کند درینجا بسببیند که حال نمبر چند و خطور
 شروع میشود، تقسیم اوقات دارد، و یا بهر قرار یک معلم

خیر کار را بیند با تقدیر وقت را مصروف آن بدارد،
 و شاگردانیکه غیر حاضر میشوند، یا قلم و دست و تخته و کاغذ
 نمی آورند، بفریق پایا تر خود مسترد نماید، اگر فریق
 پایان در آن مکتب نباشد سیرین بسازد، و قتیکه نظری
 سیرین بسیار شوند معلم دیگر نخواهد، اگر داده نشد سیر و
 فریق را تنها کار نموده کثرت نظری را اعتبار داده، وقت
 زیاد خود را بفرقی زیاد مصروف داشته باشد، و در باب
 سامان تعلیم خط، چون بنیم رویه پسرش نویسنده میشود
 بالضرورة پدرش هر چند امی ناخوان باشد بنیم رویه میدهد
 و الا معلم خرج کند که بعد کامیابی خط شاگرد، با زنی نظری که
 از زوات معارف بطریق انعام میگیرد، و هرگاه فوراً متفرد معلم

نباشد بتدی انگشت خود القبر حجیم، مثلاً بروی او روزه
 بگذرانند هم منظور است، اما غدر غیر مفید بتدی هرگز
 از معلم قابل منظوری نمیباشد.

دستور العمل حصه اول مشتمل بر بیست و نه باب

(۱) بعد همانند بیست و نه حرف یا کاغذ، اولاً
 یک حرف را چون بتدی نشان بدهد فوراً با او مینویسد
 چنانکه (آ) را چون بشناسد بعد مشق میکند، تا زمانی که
 فی الجمله خوشخط هم نوشته شود، بعد (ب) را شناخته و هم قوی
 میدارد، و همچنین تا آخر، و در حالت مشق هر حرف با
 که نام آن را زبانی هم گفته باشد، چنانکه در مشق حرف (ب)
 (ب ب ب) و در نوشتن (ب) (ج ج ج) و

و در (د) (دودود) (ررررن) را با خود تکرار نموده باشد
 و هر حرف را بصفت خود یاد نموده یعنی س، ذ، ز، ا، و
 س، کشدار، ص، چشمدار، ط، خنجر دار، ع، کمان
 ف، ق، ک، تفنگ دار، یا مکرر واریل، م، خشت
 ن، و، دستاره، نافی، رکجک، ی، راسته
 س، چپ، اما بدمی در نوشتن خود س، چپ را
 مرقوم ندارد، و درین اول حال محض نقشه حرف نوشتن
 کافی دانند، که کار خواندن معطل نشود، تا مشق دیگر
 که نوشتن حرف همراه الف است زمانه بسیار است
 باید که بتدریج تا آنوقت خوش خط نماید چون حروف غیر
 تشاکله را با خود سازد، بنده بطریق امتحان با ضبط نما

در نوشتن حرف س، چپ را مرقوم ندارد
 و درین اول حال محض نقشه حرف نوشتن
 کافی دانند، که کار خواندن معطل نشود، تا مشق دیگر
 که نوشتن حرف همراه الف است زمانه بسیار است
 باید که بتدریج تا آنوقت خوش خط نماید چون حروف غیر
 تشاکله را با خود سازد، بنده بطریق امتحان با ضبط نما

چنانکه بلا ترتیب نام هر حرف را گرفته و بتندی گفت خود را
 بیان گذاشته باشد درین اول حال نام گرفتن حرف
 بر تندی دشوار است تا با این طریق نامها را از
 از زبان معلم ضبط کند بعد بگوید این چیست این است
 نامها را از یاد کند تا وقت معلم بتندی گفته باشد

(۲) نوشتن نقطه خصوصاً سه نقطه بالا و پیاپی
 چنانکه در درس (حج) واقع است، بعد از آن با ایشا
 خوب نوشتن خط نماید.

مذکور
 (۳) بعد از امتحان گرفتن بیت عمرو بنعیر تشاکله
 اندوخته کتاب کار نموده تا قاعده اول از زمین آن
 حفظ نماید

(۴) چون بحروف تشاکله رسید چهار حرف
 در بند، یعنی (ت) نقطه دار (ث) نقطه دار (ا) نشان
 داده، و نوشتن هر یک از ایشان بخوابد، و همچنین چهار
 حرف (ن) (ج) (ک) (م) (ح) حلقی (خ) (ز) نشان داده
 امتحان نوشتن آنرا بگیرد، بعد (و) (ذ) (ک) (گ) (ز) (ش)
 ز سرخیز (س) (د) (ن) (د) (ار) (س) (ک) (ش) (ا) (ش) (ف) (د) (ار)
 (ش) (ک) (ش) (ار) (ص) (ش) (ه) (ار) (ص) (ش) (ه) (ار) (ط) (خ) (ج) (و) (ار)
 (ظ) (خ) (ج) (و) (ار) (ع) (و) (ه) (ن) (ب) (از) (غ) (و) (ه) (ن) (ب) (از) (ف) (ق)
 (ک) (م) (ز) (و) (ار) (گ) (و) (م) (ر) (ز) (ه) (ال) (م) (ش) (س) (ر) (ان)
 (و) (د) (س) (ار) (و) (ار) (ه) (ن) (افی) (ک) (ج) (ک) (می) (ر) (س) (ت) (ه) (ار)
 ایشان شناخته، و امتحان بگیرد، حال در فوقی آواز

عروف ذیل خوب درست باید ساخت، اگر چه
مجموع حروف ذیل بسم، شفوی و وسطی و حلقی
مشهورند، مگر در اینجا از لب گرفته تا ناف بترتیب
همه مخرج نوشته شده (پ م ب ف و ی) شفوی
(د) (ت ب ط) (ز و ض ظ) (س س ص ش)
شش ش (ر) (ج چ ق ک گ ل ن) وسطی،
(خ غ ج ح ع ا ر ه) حلقی میباشند.

(۵) از روی کتاب کار نموده تا دو قاعده
باقیه را در ضمن آن حفظ نماید:

(۶) هر حرف را بر بزرگان یعنی بالهفت خوان

و از سر پندی امتحان در شان بگیرد.

(۷) سیزده لفظ (آ با ج سا صا طا

عافا کا لا ما با را امر قوم دارو .

(۸) در اشکال مختلفه (با نا یا تا پ ا تا ج ا طا نا

وا دارا زا را سا سا شاشا صا ضا طا طا

عافا قافا کا کا لا ما با از یک مبتدی شیایم

که (نا) را چگونگی بنویسد و او را بنامده و سبب دیدن

نوشته با و از بلند گوید تا آن فرقی نشود و که

همان (با) را اینطور بنویسد که نقطه آنرا بالا میگذارد هم مخمخین

دیگر و دیگر را پر سیده و جواب گفته باشد تا آنکه به (نا)

رسد و هرگاه مبتدی بگفت باشد خود را بنویسد که به هر حال

معلم بهتر که وقت را کمتر بگیرد و بعد از آن کل فرقی را

در نوشتن برسی و در لفظ قوم فوق بگیرد و درین
 امتحان بر حرف را همراه الف و بدون الف بسیار
 چنانکه گوید (گا) نوشته کنید (گ) بنویسید و همچنین
 مشق حروف مذکور را در کور کار کند تا فرق محض
 از حرف با آنه خوبی نموده باشد تا در همه جا درج
 که علت در حروف علت مذکور است که مبتدی
 درازی حرکت حرف سابق را از حرف دیگر نمیشود
 (۹) کار موقوف به بعد الف را با ایشان بیاموزاند
 و آن چنانست که معلم بگوید هر که ام این (آبا یا ...)
 مانند یک چکش خیال کرده که در دست کدانی
 که خود او کشیم دیده نمیشود اما چون بر بار چکش را بالا کشد

و برایشان مختلف مانند ^{نوع} خش و چوب و آهن
 می آورد، از آوازش ساخته میشود که بر فلان چیز آورد، همچنین
 هر حرفی که در آخر لفظ در با، موقوف بیاوریم، مثلاً از آوازش
 ساخته بگوئید که بر فلان حرف آورید تا مثل حروف
 ختم کنیم، بعدشما این حلقش را گرفته بر هر حرف که خواهم بیاورم
 بعد حلقش دیگر را گرفته بر هر حرف که خواهم آورده باشید
 تا کار موقوف را خوب یاد بگیرید، که روز اول خوانندگی
 مبتدی همینست، بعد الفاظ آواز از روست کتاب خوانده
 و هم در آن ورق از نوشتن هر لفظ آن جو یا شود، تا او
 در مانند لفظ (پاک) بگوید (ب الف) بستی مانند (با)
 نوشید میشود، چنانکه حال مشق کردم، و در (را بعد اینم)

که الف بطرف چپ خود بسته میشود، بعد یک یک از الف^{نظ}
 ذیل را با ایشان مرقوم دارد، و در مانند لفظ (صاف)
 معلوم بگوید که (ص) چشمه را است، و در هر لفظ چون معلوم
 اندیدین و اصلاح کل فرقی فارغ کرد، بعد لفظ دیگر را
 گفته باشد (آن، آب، آتش، آرز، باج، پاک، یاد، تار،
 نام، پای، جام، چار، حال، خاک، داک، داد، دال،
 ذات، رام، زراغ، تراش، ساز، سال، شال، شام،
 صاف، ضال، طاق، عام، غار، فال، قاش،
 کار، گاز، لاک، ماش، ماه، واخ، ولک، واه، ها
 آ، با، چون کار چکشهاے الفی را بخوبی دانستید که
 چکشهاے یانی، و واوی را باسانی میتوانید

باز توسط یک شاگرد لسان بسیار اشکال مختلفه هر یک
 یعنی نی نی نی نی پی پی پی پی جی جی جی جی سی سی سی
 صی صی، طی طی، عی عی، فی فی، کی کی می می، را
 سوال نماید تا او جواب بمطابق بگوید و معلم معاون نماید
 (۱۳) حال یک یک از الفاظ ذیل در التقریر قافیه

سابقه نوشته باشند (آبی، کانی، جانی، چاتی، چایی،
 حاجی، باشی، کاجی، ماجی، شاخی، شادی، گاوی،
 کلدی، بازی، باسی، عاصی، قاضی، خاظمی، راهی،
 باغی، شافی، ساقی، پاکی، شالی، خامی، شابی، بادگی
 چارپائی، بابا، کاکا، لالا، ماما، کالا، بالا، بادام، پامان،
 (۱۴) بعد از فهمیدن اینکه (یا) بدو نقطه زیر شناخته

نخت و ست از بایشان بفرماند، که ست عبارت
از دراز نمودن کسره است و بس، حال موقوف بعد از
بشما خوانده میشود که حرف همراه یا مشق دید، قبل ازین
وقت آن نبود، یزاد و حرف (او) بطرف چپ بسته
نمیشود، و (می) بسته میشود، از ایز و الفاط و می در وقت
خانه بندی، در آخر کار خط باز نوشته میتوانید، و المناط
شرح را هم بایشان کار نماید، تا در خواندن موقوف بعد با
خوب دلیر شوند.

(۱۵) هر حرف را پیش کلان یعنی با او نخست
بایشان خوانده، بعد بلیک از یازده لفظ (بوجوسو
صوطو عوفو کو مو هو) را بایشان مشق نموده، و بقرایب

یک عبتدی را از اقسام مختلفه (بو فو یو تو پو شو، جو
 چو خو، سو شو، صوضو، طوطو، عو غو، فو قو، کو لو،
 مو وو، وو) را بپرسد، که جواب را با او از بلند گفته تا همه فرقی
 بشنود، بعد الفاظ موقوف بعد و او را با کف آنها بخواند
 و واکست که عبارت از دراز نمودن پیش است
 دانسته آنها ننموده و الفاظ موقوف بعد آنرا با آنها بخواند
 و هم در این وقت از نوشتن هر لفظ بپرسد تا جواب را
 مطابق بگوید.

(۱۶) بقره سابق یکی از الفاظ ذیل را معلم گفته
 و ایشان هر قوم داشته معلم اصلاح آنرا ننموده باشد (بوت
 پوش، توت، نوش، یوز، بود، جوق، جوره،

چون خور خوب دود روز از روز زود سودا شود
صوف بطور عود، غوری، قوچ، کوره، کوشش
موش، داوود، کاهو، بعد الفاظ موقوف بعد او
متن و شرح را با ایشان بخواند، تا در خواندن آن سخن و لفظ
که در خط خواندن لفظ بر مصلحت پس چه بدینی از او معلوم
هر حرف را بجا آورد میتواند، اما خواند نمیتواند، و الفاظ است خور
و موقوف بعد است خور، و از این طلب، و مشتد
مانند گو، کوز، جوارسی، دلاک، و غیره را هم با ایشان
نوشته کرده میتواند، مگر حتی تقدیر از قانون خود تجاوز
نماید، حال یکی از الفاظ دلیل را گفته و ایشان
معلوم داشته معلوم نموده باشند، مگر اولاً این تقدیر که در فضا

در همین سه حرف (الف، یا، واو) است که از زبان
 گوینده، انسان خود ایشانرا نمیشنود، چنانکه لفظ چوپانی
 اگر گفته شود بعضی متدیان (رج پ ن) را نوشته می
 آید
 الا آنکه بسیار باشند میدانند که از پیش دراز (و) و از بر
 دراز (ا) و از کسره دراز (ی) پیدا میشود، و ازین سبب
 سه حرف مذکور را حرف وفت علت گویند، (خاموشی،
 فاروقی، چوپانی، طوفانی، ناجوری، ناخوبی، صابونی
 لاهوری، ماهوتی، جولاهی، بولانی، نابودی، پوشاکی
 خوراک، کوتاهی، شور بازار، سوپان، چوپان، بارود،
 مابوت، صابون، روباه، کوتاه).

(۱) محل از دو کتاب کارنوده، چوان ^{بسط}

یخمانگی (بابت) رسد، اولاً قانون است خورباایشان
 آموخته، و چند لفظ مانند سرشل، کل، خرا، کروی
 کی در باب ایشان کار نموده چنانکه معلم، اگر من بگویم،
 (س، س) باینکه شما آواز اول را بر دو و م زده بگویند سزا
 و درش مل، بگویند (شن) ... بعد سلسله مذکور
 شروع کرده سه لفظ (بقا، بجا، بها) که بنا بر ضرورت
 از ایند، طلب در آن واقع است، هر شلن بخواهد سه سر شل
 بعد یک لفظ سلسله مذکور را با ایشان نوشته، خانه
 و مرکب را دانسته شان نموده هر لفظ را بهش قسم از ایشان
 خواسته باشد، و مانند نقاط را بر موقع خود اصلاح گرفته
 باشد، و در خواندن هم غیر مرتب پرسیده باشد.

(۱۴۹) یکیک از الفاظ ذیل گفته و ایشان نوشته باشند

نمب، ثابت، نخ، بدراز، داند، آید، پدرو

تغییر، تیز، بهادر، زگاو، دیرتر، پرسیان، پرو

انگش، آنس، ریش، انس، پس، قابض، ربط

تابع، صلح، قانع، شایع، راتع، هاتف، خالف

رونق، تقاره، دیگ، ریگ، رنگار، کتاب

بوتل، هوتل، پل، دریا، دانم، جایم، حاتم، خاتم

دین، زین، درتن، پین، هوشن، یابو، دایه، دانه، کومه

دابه، بهار، نهال، غازیها، گاو، بیاه، عادتها، چایی، دونو

سطرنیدی

دارو، کوفت، مس، شش، صفت، پنجم

(۲۰) الی سبق ایمان کلمه گفتن، کار خواندن را
 خوب پیش برده تا سه سلسله باقیه را نیز حفظ نماید
 بعد مشق حیم را شروع کند.

دستور العمل حصه دوم الی آخر کتاب مذکور

(۲۱) حال حصه دوم شروع شد، و مبتدی
 در کار خط از سلسله یکجا نگی (بابست) هم فارغ گشته
 مشق حیم رسیده، پس چون در اکثر ایام سال در هیچ
 مکاتب کارهای شش ساعت نجومی کار میشود، بنا
 در شروع حصه ثانی چهار ساعت را بکار خواندن مصروف
 چه سبق کتاب را مبتدی بخواند، و چه الفظ متعلقه سبق را
 بوی کار نماید، تا آنکه سبق بیت و تخم یعنی بایمان

کلمه گفتن رسد، و سلسله (دو خانگی، و سه خانگی، و اسکا
مختلفه بعضی حروف) را تلفظاً خوب حفظ کند، تا از هر
خط بندش در کار نماند، پس باید که درین روز اول حصه
ثانی چهار لفظ (جام، جم، جنت، خرا) را بیتی حفظ
و از کیفیت هر قسم از اقسام اربعه جم خوبی او را بفهماند،
و مشق جم را شروع نماید که تا سبق بیست پنج در با
بیکار نباشد، و آن دو ساعت که میماند در کار خط مضمون
نموده باشد، اما چند روز اول آن نیم ساعت خواندن را
بجای داده، و نیم ساعت خط را بحساب، تا در نوشتن
فقره ساده خوب شوند اینچنین (خواندن سه و نیم ساعت)
بجای نیم ساعت، خط یک نیم ساعت، حساب نیم ساعت:

۱ سابقه است و حجم این تقسیم اوقات کار نموده باشد
 ۲ وقت یا بدی سابقه است و حجم رسد
 ۳ استوار خواندن و یاد دست شده باشد پس باید
 ۴ که وقت نظر را زیاد نماید چنانکه ساعت در کجا
 ۵ خواندن و ساعت باقی را کار نوشتن صرف نمود
 ۶ باشد که آنهمی و کیفیت عین خواندن است و هرگز
 ۷ که موقع وقوع و آرام بنویسند می آید، که آن بعد از
 ۸ می آید، بالضروره ما نوشته و حفظ نموده باشد چنانکه
 ۹ وقت یکس کار بر وقت کار دیگر نماند بدون مضمون
 ۱۰ براساس علم است و معالجه بی حال شاگرد است
 ۱۱ در بعضی موارد موقع خود وقت بجای حساب از وقت

خواندن گرفته باشد خواندن ساعت نهم ساعت
 نهمین عربی هم در این اوقات بکار بند باشد
 (۲۲۳) وقتیکه بیزین رسد دو ساعت خواندن
 عبرتی ده تا آنکه در عبرتی بدرجه رسد که آید خورد
 باندک تا تل از ما بین کلام الله شریف بدون غلطی
 خوانده باشد و قواعد تجوید و سوره فاتحه و سوره
 قرآن مجید و همه اجزای آن را از کتاب در حفظ آید
 و ترجمه بخورد و تسمیه را با قوانین صرف و نحو آن که در
 کتاب لازم دانسته شده بداند و از کار عربی قلعه کرده
 وقت عبرتی را بخواند و در نیاست شغلی صرف نموده
 و یک ساعت باقی فارسی را بخواند فقرات خود

در
 این
 کتاب

گذرانید باشد همچنین (عربی دو ساعت خواندن فقرات خوریک ساعت به خط سه ساعت به خط بقرارند کور معمول داشته باشد.

(۲۴) وقتیکه سبقهاست خط شکسته را شروع نماید بقرار تقسیم اوقات بهر سابق کار نموده، مگر فقرات را بخط شکسته نوشته باشد تا آنکه سبق چهلیم رسید یعنی عربی دو ساعت، خواندن فقرات مرقوم بخط شکسته یک ساعت، خط سه ساعت.

(۲۵) چون از اول سبوح چهلیم تا آخر کتابها در حقیقت نمره کتاب سال اول و دوم فارسیست لهذا یعنی مرقوم آن مبتدی را خوب همانند، بعد بتلفظ

بقرار تقسیم اوقات بهر سابق کار نموده، مگر فقرات را بخط شکسته نوشته باشد تا آنکه سبق چهلیم رسید یعنی عربی دو ساعت، خواندن فقرات مرقوم بخط شکسته یک ساعت، خط سه ساعت.

و بجز درست از روی خواسته باشد، چنانکه می‌طرب
 از تلفظ او معنی آرا بدارند، تا آنکه بحساب ایچ رسد و در کار خط
 چون باخر رسد و فقره را از تلفظ غیر نوشته کرده تواند، در باب
 سطر بندی گفته شود، که مراعات تطاهری آن بهاست
 که در حصه اول مبنوز گفته شد، اما لحاظ معنی لازم تر است.

سطر بندی بمراعت معنوی

و آن اینکه، هرگاه یک لفظ، یا یک عبارت بسته باشد
 نصف را در آخر سطر، و نصف باقی آزاد اول سطر
 نیاورند، چنانکه از نام (محمد علی) محمد در آخر سطر، و علی
 در اول سطر دیگر بیاورند. یا در آخر همان سطر گنجان
 و بالک هم نویسند، و یا عبارت سابق را وضو

بسته
 باشد
 در
 آخر
 سطر
 و
 در
 اول
 سطر
 دیگر
 بیاورند

تا سطر الی آخره گرفته. و مجموع محمد علی را در اول سطر که
 مرقوم دارند. و همچنین در وسط سطر نیز باید که تمهید لفظ
 سابق را با اول لفظ لاحق قریب نسازند. و نه اول
 با آخر سابق نزدیک نمایند چنانکه در عبارت (آن از آن
 پوشید) هر گاه مدعا این باشد که (آن ستر مار انگفت)
 زانکه محمد را با لفظ قریب نماید و هر گاه (آن خیرا
 از ما نهان کرد) مقصد باشد باید که بهر دو ما نزدیک
 سازد. تقسیم اوقات به آنست یعنی دو ساعت
 خواندن خط شکسته یک ساعت، خط سه ساعت
 تا آنکه با حجب رسد.

(۲۶) وقتیکه بحساب محمد رسد، القدر عربی

خوب شده باشند، چنانچه وقت این دو مضمون گفته
 کار را بجا می آورند، در سه چهار روزی روزی نیم ساعت،
 با همه جزئیات آن یاد بگیرند، بعد البته عربی و خط
 و حسابی، و خواندن خط شکسته خوب شده باشند،
 و الا وقت را نیک کار او مضمونیکه متدیان خود او را
 کم و زیادند طرف نموده باشند، تا بیشتر ساعت
 فارغ نگردد، و اوقات دیگر ساخته شود، چنانکه کار نو
 بدست آید، یا در گفته هم از دست نرود، عربی بکنیم ساعت
 کیفیت مال و حسابی بکنیم ساعت، حسابی ساعت
 تا رسیدن بر قوم و همو آنها بقدر تقسیم اوقات مذکور
 معمول داشته باشند.

(۲۷) قرانت یکروز، و آن عبارت از خواندن
 آیات بقانون تجوید، و هر حرف فرد در مخج خود او نمودن
 و روز دیگر و نیات فی روز نیم ساعت، نوشتن
 عنوانها کے کتاب ہذا و حفظ آن نیم ساعت، نوشتن
 حساب الی بلیار یک ساعت، و استن اشیاے زائدہ
 تمہ از ہندسہ مانند زاویہ، و نوشتن خوان حساب الجید
 و غیرہ یک نیم ساعت، ہجائے علمی و لغاتیکہ درین
 کتاب خواندہ شدہ، و یا کثیر الوقوع باشند، چنانکہ در
 (تصدق) ہمیتقدر کافیت کہ مبتدی بگوید (ت)
 نقطہ وار، صا، و نہ دو حرف باقی کہ آنها از ہم آواز ^{تستند}
 و بعد تکرار وقت یافتن مبتدی درین کار، مانند لفظ

(صنوبر) و (عبد الرحيم) را بتلفظ غلط يعني (ارژور) و (اوديم)
 گفته و پريده باشد، تا ابتداي حساب صحيح از او بوييم ساعت
 ششم تا نهم توسط ربا عی جامع حروف مختلفه خط... نیم ساعت
 رقوم قديم از بهر کار آمد وقت ناچاری... نیم ساعت
 رعم نیم ساعت
 تاريدن با خراشيان زانده تمهید همين تقسيم اوقات
 کار بند بايد بود، و خط بعد از اين در ضمن تعليمات ديگر مآ
 (۲۸) قرانت نیم ساعت
 طريق وضو کردن و نماز خواندن نیم ساعت
 در حساب جمع و ضرب و تقسيم خورد، و تفريق و تقسيم کلان
 تهر ايجت حساب اين کتاب دو نیم ساعت

لو شستن غواصان نیم ساعت

دانستن اشیای زانده تیره و گردان سابقه نیم ساعت

بجای علمی نیم ساعت

خوشخطی نیم ساعت

رسم نیم ساعت

۲۹۱) قرائت نیم ساعت

و نیات نیم ساعت

معنی الفاظ و چه زمان موجود نیم ساعت

حساب نیم ساعت

مطالعه خود را بنظر ظاهر نمودن نیم ساعت

که در بعضی کارها سابقه بجز یاد کردن است خیال کنه

خوشخطی نیم ساعت

رسم نیم ساعت

(۲۰۰) حال باید که جغرافیه و افغانی بر مضامین
سابقه افزوده شود، و این تقسیم اوقات بهاس مذکور از بهر
بیداری نگارینا و معلمین خیر این کار گفته شد، که مضمون
توجه طلب را در اول روز آورده، تا معلم همه کارها را
بر همین راه و روش ستیاری باشد، اما در آخر حال چون
یک معلم، قاری، و رسام، و مشاق، و جغرافیه دان،
و افغانی زبان، و درجه دار طرز جدید، شده نمیتواند، البته
خواسته میشوند، و مضامین هم وقتا فوقتا زیاد میگردد،
لینذا بمناسبت هر وقت و ملاحظه بر کار و احوال معلم
باید که تقسیم اوقات جدید را درست نموده، و پانندان با
اگرچه این کتاب در مدت دو سال ظاهر ایمان اندازد

دو سال پر و غرام انجمن معارف را اذکر و نیست مگر
 چون نهایت را در بدایت مندرج نموده کار را بسد دیگر
 بان کرده می رود؛ لهذا ای خوانان دو ساله نظر جدید در بعض
 مضامین از جماعت چهارم کم کونست سبقت میسر و سبک
 از روی و اشکلی و یقین میکنند نه بکمان و تخمین از آن
 در سر موقع و همه حال بسیار دلبر و جبرانند؛ حال اینقدر گفته
 میتوانند که سایرین غیر این طریق، بتدیایان سال اول را
 سه فریق ساخته (الف، ب، جیم) تا هم کرده اند بتعمیل
 یکسال (جیم، ب) و (ب، الف) میشود؛ و الف متکفی
 بسال دوم میکنند یعنی اندازه یکساله را بسه سال میزنند
 و ما ایچ خوانان همان اندازه یکساله را یکسال میزنیم

مگر خیال دیگر را در دل خود میپرورانند که بسال سوم
اوقات ما بر آن گرفتار کارهای جدید فارغ اند
و راه روان روش دیگر. اوقات یاد خود امه و آن
خواهند داشت که حال با ازان فارغیم پس در آخر
سال سوم امید داریم که هر چند از مقابله با آنها
«هل یستوی الاغی و البصیر» گویند مدعا اینکه در حد
تا هر چند سال که راه و روش تعلیم را نشان بدیم و در آن
از انکار نموده را بسیار روش دیگر گرفت البته
جوان مساوات مضمون آیه مقدس مذکور باشند
بسبب اینکه هیچ جدید بر قدیم اعتراض ندارد و خود
بر همین راه آمده و من الاوقات استادان خود را در

یاد میکنند، مگر هر چند طلب را کار و حال متم
 معلوم میباشد، بهتر از آنست که باید که دنیا بهمین طو
 ترقی کرده میکنند، والا باید که کارهای حسنی از
 تیر و کمان تفنگ جرمی نمیرسیند.

ختم شد سی و نهم در سوره العمل هر دو
 حال متن شروع میشود

اعداد یک در اول هر کار متن نوشته شده، مطابق آن
 در کتاب هدایت دار، و هم در کتاب حامل المتن میباشد
 بر اینست که اگر معلم درین کتاب از کیفیت کدام کار
 نداند، در یکی از آن دو کتاب دیده مطابق این عدد آن
 میباشد، و از حقیقت آن مفصلاً در آنجا دانسته میشود.

۴۷

هو الله المستعان
هن ابجد رانیه ما
مشمول بر حصه
حصه اول در معرفت شناسی و آواز دانی
حرف شناسی
سبق (۱)

(۱) ا ب ج د ر
س س ص ص ط

۴۸

سبق (۲)

ع ف ق ک ل م ن

سبق (۳)

و ه ر می ط

سبق (۴)

سبق (۲) س ج ه ی ک ر

ص ع ف ق ک

ل م ن ی ی ی

(۱) صر و ق

(۲) ز م ن ی و ی

(۳) ع ع ع ع ع
(۴) ف ف ف ف ف

(۵) ق ق ق ق ق
(۶) ک (ال) کا، گل

(۷) ه با هم ه

ج ج ج ج ج
م م م م م

۵.

(۹) ا ب پ ت ث

سبق ۵

ج چ ح خ

د ذ ر ز ش

س ش

ص ض ط ظ

ع غ ف ق

ک گ ل م

ن ی ر ک

(۱۰) پست شیح رخ دوز

سشس من من ططر ع

فتق کپل من ده ری

پیچ ر ک سبوق

(۱۱) دوز رر و طه طر

سبوق

(۱۲) بن می ت پش

بن بن پش پش

چسبن

صد	صد	صد	صد	صد	صد
صم	صم	صم	صم	صم	صم
صن	صن	صن	صن	صن	صن
صظ	صظ	صظ	صظ	صظ	صظ
صق	صق	صق	صق	صق	صق
صش	صش	صش	صش	صش	صش
صج	صج	صج	صج	صج	صج
صی	صی	صی	صی	صی	صی
صچ	صچ	صچ	صچ	صچ	صچ

(۲۰) فن ذخ ز صن
ظ غ (نقد غر ضطغ)
ت ق (تق قق)
ش ش (ششر)
ب ج (بج جب)
ی
چ پ (چپنچ)

آواز دانی

سبقه

(۲۲ و ۲۱) آ ا ا

(ام) (ت ط) (ز و ض ظ) (س ص ش)

ا ا ا ای او

آ ا ا ای او

آ ا ای او

ب	ب	ب	بو	با	با
پ	پ	پ	پو	پا	پا
ت	ت	ت	تو	تا	تا

ت	ث	ث	ث	ث	ث	ث	ث
ج	ج	ج	ج	ج	ج	ج	ج
چ	چ	چ	چ	چ	چ	چ	چ
ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح
خ	خ	خ	خ	خ	خ	خ	خ
د	د	د	د	د	د	د	د
ر	ر	ر	ر	ر	ر	ر	ر
ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز
ژ	ژ	ژ	ژ	ژ	ژ	ژ	ژ
ش	ش	ش	ش	ش	ش	ش	ش

م

ک	ک	ک	ک	ک	ک
گ	گ	گ	گ	گ	گ
ل	ل	ل	ل	ل	ل
م	م	م	م	م	م
ن	ن	ن	ن	ن	ن
و	و	و	و	و	و
ه	ه	ه	ه	ه	ه
ی	ی	ی	ی	ی	ی

(۲۳) جام، خان، دامی، ساد .
جامه خانه دایه ساد مانده

آیا تا نا حاحا حوا و اوارا رازرا
(۲۳) موقوف ہوا
الف

ساشا صاضا طا طاعا عا

قا قا کا کا لا مانا و ایا یا

مشق ہر یک با قسم مختلفہ خود

ا، با، جا، سا، صا

طا، عا، فا، کا، ما، ہا

آخ، آب، آتش، آرا، آہ، آخ
(۲۵) موقوف ہوا
الف

بار، باد، باش، باز، باغ، باو، بایکے

پاک، پیاج، تاک، تار، جار، جان، جا

جام، جار، جاسے، جاہ، حال،
خاص، خاڑخان، خال، خال، خفا
وال، ذات، راہ، زاغ، ساز، شاخ
شاہ، شمال، شاہ، شام، صاف
طاق، عام، قال، فاش، قاش
کاش، کار، گا، گاہ، کار، لاف
مار، ماش، مال، ماہ، تاز، تاک، واخ
ولے، بے، یاد، یار، وال، زال
قاف، کاف، لام، ہواو۔

ای بر پید تیشتر حر حر حله حیر
دی ذمی سی زمی شمی سیر
شد شید صید صید طید
عیر غید فرقد کیر لید مین لید نیر وی
میر مین لیل لیل

توفیق (۲۸۹۲۷) این پر برین عید شیر
ریم دید نیم خیک نیل تیت کی
فیل تیر زین میل چیت چین
دین میر جیم مین مین

لیک نیش یک پیل شلبر
 تیغ بیس پیل سبیل خیل ویک
 ریک تیغ پیش پیش تیغ تیغ
 تیل پیل تیغ تیغ

پیش تیغ

حرف اول
واو

او لو لو لو لو لو لو لو لو لو لو لو لو
 روز روز روز روز روز روز روز روز
 فو قو کو لو مو نو و و و و و و و و و و
 مشق هر یک با قسام مختلفه
 بو جو سو صو طو عو نو کو مو بو

آتیت پستتت

حیح روح حیح حیح حیح

باد بید بود بد بد بد

مار میر مور مر مر مر

لوف لوف لوف لوف لوف

خام خص چوں خص خص خص

خاک خیم خوک خاک خاک خاک

دک دیک دوک دک دک دک

گاه گپه کوه که که که

فخ	فخ	فخ	فوخ
فد	فد	فد	فاد
فل	فل	فل	فال
فز	فز	فز	فاز
فط	فط	فط	فاس
فش	فش	فش	فاشس
فک	فک	فک	فاز
فص	فص	فص	فص

دوغ	دوغ	دوغ
لاوت	لاوت	لاوت
طاق	طاق	طاق
خاص	خاص	خاص
ناک	ناک	ناک
داک	داک	داک
شام	شام	شام
جان	جان	جان
پاپو	پاپو	پاپو

دوغ

۶۰

۲	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰
---	---	---	---	---	---	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----

(۳۸) بر سر صحرای هر که که
 در وقت بوقوع بولور مرور

(۳۹) ش ط
 (۴۰) شاه عدل نذر فرض علی
 کثوم چوب

۴۱

(۴۰) لطیفانه پت شت (خا خا خا خا)

(خا خا خا خا) (خا خا خا خا) (خا خا خا خا)

دیده ز زری سبب شت

صفر طایعه و کاکار (خا خا خا خا)

(نمیه پت پت پت شت)

الفنایه لایه

جیم ح حلقی (یا) ح جیم

فرق الف فتحه دار از الف مبداء

آب آب آخ آخ اش اش...

فرق الف مقصوره و الف مبداء کلان

بدر باد بر بار بارش باش...

فرق کسر محض، از کسر کلان

ان این
فرق پیش محض، از پیش کلان

بد بود
فرق یای سخت است

میر سینر
فرق واو سخت است

توت تول
در سر کدام این شش جا که فوق که نقاط مانده شده است

از صفی دو صد و هشتاد و نهم کتاب حامل المتن معلم کار کند
که بتدی شکل آنرا نمی بیند، تا که در جای خوب شود، و در جای
بسته و چهارم بیاموزاند فقط تمام شد حصه اول

حصه و مابتدائیه اما

کیفیتها مختلفه خواندن روانی زبان

سبق ۱۴

از قرابت
معنی است

(۲۲) حق حی من تو وی کی ای دل

شد مد پس شد، رو دو، پس هوش کن

از دو شے، هر یک بر حد کو، هر

رس نه، از چپ چپ په

(۲۳) که چه ،

سبق ۱۵

(۴۴) شاه جان حال شاد باد عرض

عذر فرض هست تحت بخت
موت و استغفار
عمر رفت طفل خرد پیر مرد زرد

اب نمان ملک مال اسپ خرج

بخش نور حور نام کام این ان

رزق باد

سبق ۱۶

سیر سیر

فوق کفر خورد از کلا
و باز نفاخت (۴۵)
و سست یک کلاه

نخت

این پیرین عید شیر سیر

ست

لیک نیش یک میل شیر
در دور دور

فرق نیش و شیر
و باز تفاوت
و سبب

سخت

خوب زود توت بود مور دور

ست

شوخ کوت روز لوش توب چوب

الفاظ مختلط

هند سندان شیر

نام حرف جیمیم دال ذال سین حین

دو دو حرف
(۴۶)

داشت کاشت سوخت سا

تاخت باخت آرد گوشت پوست

دوخت دوست نیست کیست
چیت کار و ماند راند شانده .

سید

سابق ۱۷
از قرار الجلب (۳۷) اید طلب پدر بسیر بر خطر ادب
یعنی اول جا
علا خیر مگر مگر مدد کند اگر طبق بود

شود کس برود بهین فرود رود
کنس مکن سبق بگو سخن مگو مژه مکش
ملخ مکش ولی بلی نمده مگر مکن فقط
سابق ۱۸

شاهین بی بی
دومار خوانده
اول محمد صدیق ستار جبار
غفار عطار دکان بزار بنا سخا

حمام دلاک ترقی منزل
(۲۹) شریف بہنور کلان بنا نشد

سبق ۱۹

واو مکتوب
غیر ملفوظ

(۵۰) خواجہ خواندن خواہش خوان

خویش خود خواب خور خورشید

الف مکتوب
غیر ملفوظ

(۵۱) در اینجا فیض آباد صحیح است

الف ملفوظ
غیر مکتوب

(۵۳) رحمن اللہ انعمیل الحق

لکن لطفنا سملوار

سبق ۲۰

الف مکتوب
غیر مکتوب

(۵۳) کہ ستم ستمند ہوا

واو ملفوظ
غیر مکتوب
واو عطف
ضمیمہ
مکتوب

(۵۴) مالہ . (۵۵) قلم و کاغذ سیاہ

مصطفى موسى عيسى (٥٦) الصلوات
(يا)

يحيى تورنت علي محمد اعلى

أول سفلة معناه

سبق ٢١

صلاة زكوة (٥٧) الصلوات
وزنا اجوزت

عبد الاحد عبد الباقي عدي العلى الصلوات
غير مطبوع

عبد اسنى عبد الهادي عبد الفتاح

عبد اجبار عبد الخالق عبد القادر

عبد الحميد عبد الحميد عبد الغري

عبد الغفور عبد الكريم عبد الوؤؤؤؤ .

(۵۹) عبد الرحمن عبد الرحيم
سر دوی لغوی
مکتوب غیر محفوظ

عبد التبار عبد شکور عبد الصمد
بسم الله عبد الله عبد الظاهر

عبد ابي

سبق ۲۲

(۶۱۹۶) عمیر قمبر طبر زبور
سیم بصورت

انبار انبان پنبه
شنبه یکشنبه دوشنبه
شنبه چهارشنبه پنجشنبه

ان لم

ان لم بصورت

۶۲) ظاہر ظاہر ظاہر باطناً ثانیاً
ثالثاً مثلاً سابقاً غالباً

فون بصورت
یک حرکت

۶۳) زُوفِ رَحِیمِ
سب ۲۳

یک کلمہ دیکھو
اواز نون دیکھو

۶۴) رسول خدا محبوب من پدر تو
پسر او برادر منی مادرانہا نگہبان من
خداے ما کابل احمد نزد شما ماہ رمضان
ناک کابل شب عید انبوہ خلق

۶۵) مولاے من خداے ما
چاقوے من عموے شما کاکاے شما
خالوے شما باباے شما

در آخر لفظ الف
و و باشد در ص
اضافہ (یا)
در این نکتہ

اسم الفظيكة العنق
 يا داشته باشد در وقت
 انصاف بصورت هم
 الف سگری
 در آخر الفظيکه (ه) با
 در حالت انصاف
 (ی) در آن زمان که
 تلفظ آنه بخیر
 نمره که در فظ مکرر
 یا که از هر خود بخواند

(۶۶) اهلای شما اذنا کما

(۶۷) گفتند و قلند چنا بزه آهرو

ز رده تخم، نخته سنگی، مدرسه امانیه

(۶۸) مسئله، ریس با روف

انشار الله

سبق ۲۲

(۶۹) بیابیت پنج پند میر پیش

پیش برهن بر طیار تیغ تیغ

توق تپا یک یکا ریل هم

پن بونبه تنها مینی

(۷۰) چو نیند نیند سنیند نیند

تجربیه لفظ
پیر و پیش

(۷۱) چو پیر پیش

(۷۲) چو پیش پیش

(۷۳) چو پیش پیش

ثبوت اینکه با اثری
سز دارد

(۷۴) چو بی بی

(۷۵) چو شی شی

ثبوت اینکه اضافه

(۷۶) چو بینا

بر دو خان از وضع
اصلی بر آمانه
عقلی باید یافت

چو نیمر پیش بین

سلسله اشکال مختلفه بعضی حروف

(۷۸ و ۷۷) بر پیر جام، جم، جنت، خزا

صد، سرود، حاضر، ناظر، علم، عقل، بعد

فکر، کار، کرد، مهر، ماش، رسم، میر

هدایت، شیار، به، بهتر.

سبق ۲۵

ایمان، کلمه، گفتن، زبان، باور، دان، شدتن

الفاظ در رنگه
کیفیتها تمام شده

معنی آن، دین، این، ندیب، ملت

قرآن، واسطه، چهار، یار، ابوالکریم

۸۲

عثمان علی نواسه بن حسین حسین پادشاه
امیر وزیر قاضی سپهسالار
نائب سالار جنرل برکد کر نیل
کمیدان کپتان من تو او وعیره
صغیر کبیر قمبر سوال جواب کبیر متحرک
قیامت حساب کتاب جواب
عذاب سبق ۲۶

افغانستان کابل غزنین مقرر کلا
قدار کر شک فراه سنبر وار مہرا

ترکستان مہمندہ مزار قلعہ، بدخشان
فیض آباد، خان آباد، پشیر نورستان
جلال آباد .

نقد طلا، روپیہ پیسہ
جنس، علم، جو، جو، ار، کندم، ماش، برنج
اعضا، پیشانی، بینی، دہان، دندان
زبان، گردن، دست، انگشت
ناخن، سینہ، شکم، جگر، خلط، خون
بلغم، صفر، سودا .

سابق ۲۷
فیل، شتر، اسب، قاطر
دشت، کوه، پلنگ، گرگ، روباه
شغال، سگ، گربه، خروس، ماکیان
رنده، گنجشک، مرغابی، بلبل، مینا
طوطی، شکار، بربکار
یراق، تفنگ، تفنگچه، شمشیر
پیش، قرض، حربه، سپر، نیزه
مقدمه، لوا، توپخانه، پلکان، رساله
کل، لشکر، قوت، قوت، پل، چلو، چلو

شور با قروت
 مشفق محرابان حرکت
 ضمه پیش کسزیر، فتح زیر
 حرف چه ساکن، مشد، مو
 مفرد یکی، جمع بسیار، سنه سال
 شهر ماه، یوم روز، لیل شب
 سبق ۲۸

(۷۹) مالک الملک خدا

محمد مصطفی پیغمبر ابوحنیفه امام

امیران اندخان پادشاه

خواندن لفظ اجنبی سطر کا
شناختن و عربی، بمقابلہ ابن
(۸۰) پادشاہ ما آرام و برقرار باد، از خوش نیتی حضرت
در کل کار پائے دین و دولت آنقدر آسانی
حاصل خواهد شد کہ جاے حیرت باشد، پس
کہ ما شکر کنیم.

عَرَبِي

پادشاہ ما آرام و برقرار باد، از خوش نیتی
حضرت او در کل کار پائے دین و دولت آنقدر
آسانی حاصل خواهد شد کہ جاے حیرت
باشد، پس لایف کہ ما شکر کنیم.

قسم منون یعنی نون دار

آبَاتَا ثَا جَا حَا خَا دَا ذَا رَا سَا شَا صَا ضَا

طَا ظَا عَا غَا فَا قَا كَا لَا مَا نَا وَا هَا

يَا .

اِبِّ تِ ثِ جِ حِ خِ دِ ذِ رِ سِ شِ صِ ضِ

طِ ظِ عِ غِ فِ قِ كِ لِ مِ نِ

وِ هِ يِ .

اَبُّ تُّ ثُّ جُّ حُّ خُّ دُّ ذُّ رُّ سُّ شُّ صُّ ضُّ

طُّ ظُّ عُّ غُّ فُّ قُّ كُّ لُّ مُّ نُّ

وُّ هُّ يُّ .



سجوره ديگر که بالف و زرخيزي، و بيا و کفر خيزي

و بوا و وضمة خيزي، در خواندن تغاوسته

ندارند که چنين که وضمة پيچر «ه» و پيره نشد

آبَا تَا ثَا جَا حَا خَا دَا ذَا رَا زَا

سَا شَا صَا ضَا طَا ظَا عَا غَا قَا

كَا لَا مَا نَا وَا هَا يَا .

اَبُ ثُ جُ حُ خُ دُ ذُرُ زُ

سُ شُ صُ ضُ طُ ظُ عُ غُ

قُ كُ لُ مُ نُ وُ هُ يُ .

اِي بِي تِي ثِي جِي حِي خِي دِي ذِي

رِي سِي ضِي طِي ظِي عِي غِي قِي

طِيَّ طِيَّ عِيَّ عِيَّ فِيَّ فِيَّ كِيَّ كِيَّ مِيَّ
نِيَّ وَيَّ هِيَّ هِيَّ .

١٥٠

أُوُّ بُوُّ تُوُّ ثُوُّ جُوُّ حُوُّ دُوُّ ذُوُّ رُوُّ
زُوُّ سُوُّ شُوُّ صُوُّ ضُوُّ طُوُّ ظُوُّ عُوُّ
غُوُّ فُوُّ قُوُّ كُوُّ لُوُّ مُوُّ نُوُّ وُوُّ هُوُّ

يُوُّ

هَ مَعَهُ .

ازقرار «حق، حی»

إِلَّ هُمْ مَخَّ يَعْلَمُ لِلْأَمْرِ أَوْ أَنْزَلَ مَعَ فَخَّ
بُنَّ زَيْرَانَ مَرْمُقًا أَحَّ بَرَكًا بَرَزَقًا .

٩٣

مشهد

تَمَّ كَلًّا وَهَاجًا إِنَّ إِنَّا تَجَّاجًا
فِي الصُّورِ فِي الدُّنْيَا سَجَّجُوا كَذَّ بُوًّا
رَبِّ السَّمَوَاتِ وَرَبِّ السَّمَاءِ الدُّنْيَا.

در حالت وقف

مَعَاشًا خَاشِعَةً فِي الْحَافِرَةِ نَحْرَةً
طَوِيًّا طَغَى يَسْعَى يَزْكَى

ضمائر

كُتِبَ كَتَبَا كَتَبُوا كُنْتُ كُنْتَا كُنْتَانِ
كُنْتُ كُنْتَمَا كُنْتُمْ كُنْتِي كُنْتِيَا كُنْتِيَانِ
كُنْتُ كُنْتْنَا .

٩٤

معنى راكبين سلسله ذيل با كيفت

هُوَ هُمَا هُم هِيَ هُمَا هُنَّ
أَنْتَ أَنْتُمَا أَنْتُمْ أَنْتِ أَنْتُمَا أَنْتُنَّ

أَنَا نَحْنُ .

خَلَقَهُ خَلَقَهُمَا خَلَقَهُمْ خَلَقَهَا خَلَقَهَا خَلَقَهُنَّ
خَلَقَكَ خَلَقَكُمَا خَلَقَكُمْ خَلَقَكِ خَلَقَكُمَا خَلَقَكُنَّ

خَلَقَنِي خَلَقْنَا .

إِيَّاهُ إِيَّاهُمَا إِيَّاهُمْ إِيَّاهَا إِيَّاهُمَا إِيَّاهُنَّ

إِيَّاكَ إِيَّاكُمَا إِيَّاكُمْ إِيَّاكِ إِيَّاكُمَا إِيَّاكُنَّ

إِيَّايَ إِيَّانَا .

عَلَيْهِ عَلَيْهِمَا عَلَيْهِمْ عَلَيْهَا عَلَيْهِمَا عَلَيْهِنَّ

عَلَيْكَ عَلَيْنَا عَلَيْنَا عَلَيْنَا عَلَيْنَا عَلَيْنَا
عَلَى عَلَيْنَا.

مشکلم سخن گوینده را گویند، مخاطب آنکه سخن باو
کنند، غائب آنکه سخن از وی گویند،
ذکر مرد، مؤنث، زن، مفرد، یکی، ششیه، دو، جمع،
(اوزان فعل ماضی معلوم شش با شلک ثنی مجرد بهر سه حرکت می آید)
فَعِلَ فَعَلًا فَعَلُوا فَعَلْتُ فَعَلْتَا فَعَلْنَا
فَعَلْتَ فَعَلْتُمَا فَعَلْتُمْ فَعَلْتِ فَعَلْتُمَا فَعَلْتُنَّ
فَعَلْتُ فَعَلْنَا .

(اوزان فعل ماضی مجهول که از باب اول آن یکسان یکسیر می آید)
فُعِلَ فُعِلًا فُعِلُوا فُعِلْتَ فُعِلْتَا فُعِلْنَا

فَعِلْتَ فَعِلْتَمَا فَعِلْتُمْ فَعِلْتِ فَعِلْتِمَا فَعِلْتَنَّ
فَعِلْتُ فَعِلْنَا .

(فعل مضارع معلوم شش باب مذکور بهر حرکت که بین می آید)

يَفْعَلُ يَفْعَلَانِ يَفْعَلُونَ تَفْعَلُ تَفْعَلَانِ يَفْعَلَنَّ
تَفْعَلَنَّ تَفْعَلَانِ تَفْعَلُونَ تَفْعَلَيْنِ تَفْعَلَانِ تَفْعَلَنَّ
أَفْعَلُ أَفْعَلُ .

(فعل مضارع مجهول ابواب مذکور بهر حرکت که یعنی نفعه بین می آید)

يُفْعَلُ يُفْعَلَانِ يُفْعَلُونَ تُفْعَلُ تُفْعَلَانِ يُفْعَلَنَّ
تُفْعَلَنَّ تُفْعَلَانِ تُفْعَلُونَ تُفْعَلَيْنِ تُفْعَلَانِ تُفْعَلَنَّ
أُفْعَلُ أُفْعَلُ .

سبق ۲۹

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(۸۱) لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللَّهِ،

لَا إِلَهَ غَيْرُهُ سُبْحَانَ مَعْبُودِ حَقِّ وَنَزَاوَارِ پَرْتَشِ إِلَّا اللَّهُ

مگر خدایتعالی محمد رسول الله حضرت محمد صلی علیہ وآلہ

وسلم فرستاده خدمت .

سبق ۳۰

(۸۲) نُوحِيْ حَتَّىٰ هَا .

(۸۳) أَوْ حَتَّىٰ نَا .

(و حال ت وقت کی یکی از حروف تہ ما قبل آخر باشد اوسط)

يَعْلَمُونَ ط أَحَادِيثِ ط إِلَى الظلمات ط

٩٨

«سَوَاءَ الْعَذَابُ - مَالَهُ أَخْلَدَهُ» (٨٥ و ٨٤)

«فِي أَعْنَاقِهِمْ - مِنْ دُونِهِ إِلَهَةٌ»

«مَا أَغْنَى - أَوْلِيَّكَ»

سبق ٣١

وَلَا الضَّالِّينَ

(٨٦) (م ع ه ض ط) (ج)

(بلا صلة) (ص زق)

«ر» ولفظ مبارك «الله»

قَرِيبٌ رَحِيمٌ كَافِرُونَ

وَأَسْمِعُكُمْ وَأَرْسَلُ قُرْبَانَ

لِيَسْمِعَ اللَّهُ مِنْ اللَّهِ رَسُولُ اللَّهِ

سبق ۳۲

(۸۷) ی س ر م ل و ن .

« ل » اَزْ لَا خَوْفٍ جَمِيعٌ لَدَيْنَا .

« ر » مِنْ رَبِّهِمْ مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللهِ .

« ی » مِنْ نِشَاءٍ خَيْرٍ اَتَتْهُ .

« م » مِنْ مَسَدٍ عَلٰی صِرَاطٍ مُسْتَقِيْمٍ .

« ن » مِنْ تَابِصِيْنٍ رِجَالًا تُوْحِي .

« و » مِنْ وَاكِيٍّ بِمَغْفِرَةٍ وَاَجْرٍ .

وبعد هر نون است خوراکریکی از حروف حلق آید، در آن حالت خود نون

خوب ظاهر و معلوم در خوانده میشود، و «حرف حلقی شش بود و این

همزه، ه و ح و خ و عین و غین» مانند :-

۱۰۰

مَنْ آمَنَ عَنْهَا مِنْ حَضْرٍ مَنْ خَشِيَ
مَنْ عَمِلَ مِنْ غَفْوَةٍ .
و در غیر جایاب مذکور با خفا خوانده میشود که غنه
در آن میباشد مانند :-
مَنْ ذَا الَّذِي عِنْدَهُ .

سبق ۳۳

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۝ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ۝
مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ ۝ إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ ۝
إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ۝ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ
عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ ۝ آمِينَ .

١٠١

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْمُتْرَكِيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِئْلَةِ الَّتِي جَعَلَ
كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ ۝ وَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ طَيْرًا
أَبَابِيلَ ۝ تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِّن سِجِّيلٍ ۝
فَجَعَلَهُمْ كَعَصِفٍ أَلْوَجٌ ۝

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ ۝ إِلَهِمَّ خَلِّصْنَا
وَالصَّيْفِ ۝ فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ
الَّذِي أَطْعَمَهُم مِّن جُوعٍ ۝ وَأَمَّنَّهُم
مِّنْ خَوْفٍ ۝



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَرَأَيْتَ الَّذِي يَكْذِبُ بِالذِّينِ ۚ فَذَلِكَ

الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ ۚ وَلَا يَحْضُ عَلٰى

طَعَامِ السُّكِينِ ۚ فَوَيْلٌ لِلصَّالِحِينَ ۚ

الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ ۚ

الَّذِينَ هُمْ يَرِءُونَ ۚ وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ ۚ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ فَصَلِّ

لِرَبِّكَ وَانْحَرْ ۚ إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ ۚ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ ۚ لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ ۚ

١٠٣

وَلَا أَنْتُمْ عِبَادُونَ مَا أَعْبُدُ ۚ وَلَا أَنَا
عَابِدٌ مِمَّا عِبَدْتُمْ ۚ وَلَا أَنْتُمْ عِبَادُونَ
مَا أَعْبُدُ ۚ لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ ۚ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ وَرَأَيْتَ
النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا
فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَأَسْتَغْفِرْهُ
إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا ۚ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
تَلَيْتَ يَدَايَ إِلَىٰ هَيْبِ رَبِّكَ ۚ مَا أَغْنَىٰ
عَنهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ ۚ سَيَصْلَىٰ

١٠٤

نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ ۚ وَامْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ
الْحَطَبِ ۚ فِي جِيدِهَا حَبْلٌ
مِنْ مَسَدٍ ۚ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ۚ اللَّهُ الصَّمَدُ
لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ
لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ ۚ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ ۚ مِنْ شَرِّ
مَا خَلَقَ ۚ وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ ۚ
وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ ۚ وَمِنْ

شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ ۝

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ ۝ مَلِكِ النَّاسِ ۝

إِلَهِ النَّاسِ ۝ مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ ۝

الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ ۝

مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ ۝

(اجزای نماز که بعد از حفظ این یا از نماز با افعال و اقوال باشد)

(که نشانداده شود)

اللَّهُ أَكْبَرُ ، سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ وَتَبَارَكَ

اسْمُكَ وَتَعَالَى جَدُّكَ وَلَا إِلَهَ غَيْرُكَ .

سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ .

١٠٦

سَمِعَ اللهُ لِنِ حَمِيدَةٍ .

رَبَّنَا لَكَ الْحَمْدُ .

سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى .

الْحَيَّاتُ لِلَّهِ وَالصَّلَاةُ وَالطَّيِّبَاتُ السَّلَامُ

عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ

السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِ اللهِ الصَّالِحِينَ

أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ

وَرَسُولُهُ .

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ

عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ

اللَّهُمَّ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ

عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَعَلَىٰ آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَّجِيدٌ
اللَّهُمَّ رَبَّنَا اتِّبْنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ

حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ .

السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ .

(وعاب بعد از نماز فرض)

اللَّهُمَّ أَنْتَ السَّلَامُ وَمِنْكَ السَّلَامُ وَ

إِلَيْكَ يَرْجِعُ السَّلَامُ حِينَ رَبَّنَا بِالسَّلَامِ وَ

أَدْخِلْنَا دَارَ السَّلَامِ تَبَارَكْتَ رَبَّنَا وَتَعَالَيْتَ

بِإِذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ .

همه افعال و اقوال بر نماز را یاد داریم، و این همه اقوال نماز زبانی

خوانده میشود چنانکه حرکت لب نمازگذار باید دیده شود الا نیت

که آنرا زبانی یاد گرفته ایم، اما وقتیکه بر نماز ایستاده میشویم
 آنرا بدل میگوئیم که نیت فرض است آن عبارت از اراده دل^{ست}
 نیز زبان پس زبان مباد آن ساقط شود، چنین است امضا
 امام ربانی مجدد الف ثانی.

(شماضتین بهشت حرف افغانی)

(۱۸) نت شخ خ ل و ز س نو .

(۱۹) کانه د پ نگر مزه غوبنی توله خلوی بخای کری .

خدای نور اوله ، بنه را غلاست ، ستوری مسی ،

دخه شی میل لوی .

—————

۱۰۹

(یاد گرفتن خواندن خط شکسته در ضمن)
(سبقتها سابقه)

سبق ۳۴

(۹۰) حق هر فرسخ تو فرسخی که هر مشرب
بسر مشرب رو دو پسر مشرب از مشرب
هر یک بر حد گوئد سر مشرب رس نه
نه چپ چپ به

چ

شاهان حال شاه با عرض، عذر،
مفروض، همت، تقویت، بخت، سخت، عمر، فیت
طفه، ضو، هر مو، نور، کشت آب نان

۱۱۰

ملک ماہ اٹپ خجج بخش، نور حور
بمقام کام لین کنخ رزق باد .

یاب سخت

لینم پیر بین عید شیر سیر

یاب سست

لیک نیشریک سیر شیر سیر

واو سخت

خوب زو وقت بو مور ۱۵ .

واو سست

شوخ کت روز پوشر تپا چمب .

بندر سندر شیر سیر نام حرف

جیم میم ملک فلک سین سین
 داشت داشت داشت توخت ساخت
 تاخت باخت آو گوشت پوخت توخت
 درخت نیت کیت چیت کاو نیر
 لاند شانند .

خود
 یاد

ابر طلب پر پتر پتر خط لوب عبث
 غلط خبر، کمرگر مرد گند لگر طبق بود
 شو، مگس بود دهنخ مزه رو گند مرغ
 سبق بلو، سخن بلو، مژده بشر
 بلخ مفسر، ولی بی ندر در مرغ نقص
 اقرن محمد صریق ستا جیا غفا عطا .

دکان بنار بنا حمام دلاک ترقی تنزل،

شریف هنوز کلدن بنا نشاء .

خولج خولدن خول بشر خولستن

خویش خو خولب خور خورشید .

در اینی فیض آباء صحیح است .

عزیز الله همیبر استحق لکن لهذا سمولد .

همیبر اسپر کند بولا - مال .

مصطفی موسر همیبر یکمیر تورست علمده

۴ لوند سفید منفر .

صلوة زکوة - .

عبدالله در عبایه جامع جامع الخیر

عبد الهادي عبد القادر عبد الجبار عبد الخالق
 عبد القادر عبد الحميد عبد المجيد عبد العزيز
 عبد الغفور عبد الكريم عبد الوهيد
 عبد الرحمن عبد الرحيم عبد الستار عبد الشكور
 عبد الصمد بسم الله عبد الله عبد الظاهر
 عبد النبي

بداره چمن من و خج باندره تخول خود
 خياب با طرلا لطف مزن از بار فدا
 بيارم در با شر بيابك بشار هر
 كوشش زياد نحو بدرجه اعلى رسيد
 ميراث قاير اعتبار نيت به عبد الله

وجه محمد ص ۳۰۳ چشم در علم محکم گیر
 رضای خدا و خوشنوی تبحر و لالا
 در نسخ است. مبلغ پیر رویه پخته کاج را
 طار قیمت یک اس اس پس فرستاد
 بویبر رسید نیا ده بر خور دار بشیر عم
 و اسلام یوم جمع غره حجر الامیر ^{۱۲۹۸}
 و در خط شکست یک نقطه همان است که شناخته
 میشود، اما دو نقطه را مثل یک خط خوردند
 و سه نقطه بالا مشابهت یافت، و پایان بهشت دارد
 مانند «بلات من عبد القیوم ثبت شه»



۱۱۵

سبق ۳۵

یکسال این مع و آتوده ماه است
محرم، صفر، ربیع الاول، ربیع الثانی
جمادی الاول، جمادی الآخر، رجب،
شعبان، رمضان، شوال و یقیناً ذی الحجه
روز اول بهر ماه را غره خوانند، و احسن راه
سی روز را اسلخ گویند.

سبق ۳۶

(۹۱) امی احمد کعبه را میناسی، و حقیقت
سنه را میدانی، بلی اقامید انهم کعبه یکنانه
است در شهر مکه، چهار دیوار و یک درواز
و بام دارد، هر مسلمان هر جا که باشد، رو

با آن طرف ننموده نماز میکند ارد، و زیارت
آن خانه راجح گویند، و مرقچه میسیر باد شهر بدینه
است، آنحضرت رحمت خدا بر وی با
ده سال پیش از وفات خود شهر مکه را گذاشت
بمدینه رفت، و گذاشتن جا خود را هجرت گویند

سبق ۳۷

از هجرت تا امسال یک هزار و سه صد و چهل و یک
سال میشود، و مردمان در کاغذهای خود
همین حساب را مینویسند، و این راسته
کاغذ گویند، و محرم آینده سنه یک هزار و صد
و چهل و دو خواهد شد.

سبق ۲۸

ای پس خوبی سیرت ضرور است، نه خوبی
 صورت، بکالا و کلاه و دریشی خوش ساخت
 اگر تکه آن مرغوبست بافنده آن خوبست
 بشماچه - اگر برشش و دوخت آن صاف
 کمال خیاطست بشماچه، و بر رویه
 در یک ساعت هر کس چو تو ساخته میشود
 چرا که هم برار بسیار است و هم خیاط.

سبق ۳۹

بله، اگر درجه امتحان از زیاد برده باشی
 و خوبهای خوب هم داشته باشی، بلاشک

خوش باش، زیرا که آن خوبی ذات خود
 شماسست، امی لیسر شوق چه بازی
 وجه خوراک داری، آنچه در سبق موجود
 غرت و روپیه هر دو بواسطه سبق پیدا
 و روپیه باز هر چند خرید میشود، و این
 روپیه باز تمام هم ندارد، دین و دنیا هر دو
 بواسطه سبق حاصل میشود.

سه درجه فقره ساد	یک	ده	صد
سه درجه فقره هزار	یک هزار	ده هزار	صد هزار
سه درجه فقره میلیون	یک میلیون	ده میلیون	صد میلیون
سه درجه فقره ملیار	یک ملیار	ده ملیار	صد ملیار

کار آمد نوشتن حفظ هر چند آن میباشند این

صدایا	دایلیار	یکایلیار	صدایلیو	دایلیون	یکایلیون
صدانزار	دایانزار	یکانزار	صدان	دایان	یکان

سابق ۲۰
 قمر ما بهتاب، و شمس آفتاب را گویند، و هر که را
 ایشان سیال و ماهی بخورد و دارند، چنانکه
 یکسال قمری آن دوازده ماه است،
 که قبلترین گفته شد، و هر که ام این ماهها
 گله بیست و نه روز، و گله
 سی روز می آیند، اما در هر سال ضرور
 ششماه سی روز، و ششماه بیست و نه روز

۱۲۰

مباشند، و روز اول به راه را غره خوانند، و روز
آخر ماه سی روز را کسک گویند، پس همه
روزهای این سال قمری سه صد و
پنجاه و چهار میشود، و سال شمسی عجا
ازین چهار فصل است بهار، تابستان
خزان، زمستان، و روز اول بهار را نوروز
گویند.

در مقام کتاب سال اول و دوم فارسی
ای احمد سر کلام این چهار فصل چند روز است
وکیل حسیت جناب اقا؛ فصل بهار
نود و چهار روز است، سی و یک روز

اول آنرا حمل، و سی و یکم روز دیگر آنرا شور،
و سی و دو روز آخر آنرا جورا گویند،
و فصل تابستان نود و سه روز است،
سی و یک روز اول آنرا سلطان، و سی
و یکم روز دیگر آنرا بسد، و سی و یکم روز آخر آنرا
سنبله گویند، و فصل خزان هشتاد و نه
روز است، سی روز اول آنرا مینران،
و سی روز دیگر آنرا عقرب، و بیست و نه
روز آخر آنرا قوس گویند، و فصل زمستان
هم هشتاد و نه روز است، بیست و نه روز
اول آنرا جدی، و سی روز دیگر آنرا دلو،

وی در ذرا آخر آنرا حوت گویند.
 و این در وازده ماه فصلی را بجم چنین آوردند
 سمرقند پس ثور پس جوزا و سرطان و
 سنبله میزان و عقرب پس جدی و دلو حوت
 و عد این ماهها را بحساب اجد چنین منظوم نمود
 لا اولانت لا اولاشش است
 لکن کط و کطلل، شهر کوه است
 و همه روزهای این سال شمسی را چون
 جمع کنیم صد و شصت و پنجم روز میشود
 پس این سال شمسی از آن سال قمری
 یازده روز کلان شد.

سید

امی احمد این تفاوت یازده روز را بطریق
مثال برای من دانسته کرده می توانی؟
بنی صاحب می توانم، مثلاً اگر یک وقت
چنان برابر شود که یک روز هم اول محرم و یک
نوز روز باشد، از آن روز چون سه صد و پنجاه
چهار روز بگذرد سال نمری کامل میشود
ضرور است که محرم دیگر نوشته شود، اما چون
یازده روز دیگر هم بگذرد سال شمسی هم
کامل خواهد شد، پس روز دوازدهم آن
محرم، باز نوز روز خواهد بود، و اسامی ماهها
شمسی را تبرکی رومی چنین آورده اند،

۱۲۲

مارت و نیسانست و مایس تا خیران و تموز
هست آگستوس و ایلول و دو تشرین و یون
بعد از ان باشد دو کانون اشهر و ترک روم
زین اسامی چون تو کبکشتی شهابش و این
و ماههای انحرزیرا اینچنین نظم کرده اند
جنوری و فروری و مارچ، اپریل و می،
جون و جولائی و اگست و ستمبر بدان
هست اکتوبر و نوامبر و دسامبر آخرین
بعده از جدی باشد اول انکلیتران
و ترکان هر سال شمسی را بیل گویند و بنا

یک حیوانی پیدا میکنند و در وازو
 سال را یک دوره خوانند و نام این وازو
 سال بزبان ترکی و فارسی بنظر آنهاست

لازم الحفظ

شیرخان او دو بارش تو شقان و لوی سیل
 سیلان یونیت و قومی و نامهای سال
 پیچی سیل پس تخا قومی نیت است بعد از آن
 تنگوز را بدان که شوی صاحب کمال
 موش و بقر و پلنگ و خرگوش شمار
 زین چارچو بگذری نهنگ آید و مار

اما آن اسم فاعل شان میباشد که بیشتر
 یعنی یکسری با قبل آخر خوانده میشود، مانند
 مخالف منافی مناسب موافق مطابق مجاب
 و بسا میباشد که بموجب کلمات معنی بالکل
 چپه میشود، چنانکه بعضی میگویند که من حقم
 بفتح حای مهمله، خیال اینکه صاحب
 حق میباشد، آن دیگر باید که حق مرا
 بدید، و آن یکسری عین یعنی یکسری خوانده میشود
 بفتح حاکه او خوانده در حقیقت چنان معنی
 میدهد، که اقرارم بر اینکه من ملائمتم حق
 بر من است.

بج

۱۲۸

(۹۲) انجمن تجاری کابینه قرضت ضلع

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱۰۰	۲۰۰	۳۰۰	۴۰۰	۵۰۰	۶۰۰	۷۰۰	۸۰۰	۹۰۰	۱۰۰۰

ارقام نه گانه پند قسم

صفر نه	۰	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
یک فاری	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
دو	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
سه	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
چهار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
پنج	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
شش	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
هفت	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
هشت	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
نُه	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰

غنواکھنا

برائے پادشاہ ^{سید}

تصدق حضور شہوتو نور مراحم نشور ^{مظنی} علی حضرت پادشاہ
غازی خود شوم عرضداشت نور احمد ولد سلطان
قوم علیزانی ساکن پشت رو دقند ہار اینکہ .

برائے وزیر پوسہ سالار ^{سید}

جناب عالیقدر جلالتماب مخدومی ^{مظنی} وزیر صاحب
یا سردار پوسہ سالار صاحب را دام مجدم .

برائے بعض معززین ^{سید}

جناب صاحبی امیدگاہی ^{مظنی} مطاع مخم خان صاحب
فرقہ مشر صاحب (یا) لوا مشر صاحب (یا) غنڈ مشر

صاحب (یا) کندک مشرماً ضاعت اللہ اعزیم .
 و دیگر اصطلاحات جدیدہ را از کتابچہ خوب و چہا پ
 شدہ ان کار نموده باشد .

برای پدر نویسید

فدای حضرت قبلہ گاہ معظم خود شوم ؛ تصدق حضرت
 قبلہ امجد خود شوم ؛ فدایت شوم .

برای بعضی کلانان و استاد خود نویسید ، مگر کلانان

ہمیں عنوان بدون لفظ استاد مرقوم دارد .
 صاحب معظم و مطاع مکرّم جناب محترم در خادم دعا
 برای کاکای خود نویسید

محترم معظم بسیار شفیق محترم عطا وقت شیم خود را خادم و مخلصم

برای ماما نویسید
 مخدوم مکرم مطاع محترم جناب بابا صاحب زاد اشفاق
 برای برادر کلان نویسید

صاحب معظم و مخدوم محترم جناب آقا لاله خود را خادم
 برای برادر خورو، یا فرزند خود نویسید
 نور چشم ارشد ارجمند کامگار سعادت مند غلام حیدر جان
 از عمر و جوانی بجز سره مند باشد.
 برای والده نویسید

جناب والده ماجده محترمه معظّمه خود را فدای شوم.
 برای عمه و خاله نویسید
 جناب محترمه عمه (یا) خاله صاحب مشفق مکرّم خود را مشتاق

برائے شوہر نویسید

سار حقیقی و حافظ اصلی، سایہ بلند پایہ ان پرودہ پوش
ظاہری، و حامی واقعی این عاجزہ را مادام حیات
الی یوم المسماة از سر این داعیہ فدویہ شبان
کم و کوتاہ نگرداناد، و از هیچ باب خصوصاً از نیجا
ہیچگونه آثار پریشانی و غبار کہ ورتے تبدیل خاطر
حاضر رسیده مباد، بحق حضرت محمد وآلہ الامجاد
برائے طبقات دمان، از خوردے الکلان

ارجمند، ارجمندین، برادرین، برادر غیر الوجودین

مقربین، محترم بنسبتہ

برائے بعضے دوستان و تعین بعضے اشیا، بعد

وطاقه و ثوب و غیره

انومی مشفق مهربان محبت بنیان موت و طاقه
 عنوانی، عزیزالوجود گرام غلام احمد خان سلمه الله المنان
 مواری سز و جوت، و دو طاقه کلاه، پنج طاقه
 لنگی، و یک ثوب کرتی، و یک دست رختخواب،
 و دو دست دیشی، و یک اس اسب، و دو قطعه
 مرغ دشتی، و چهار جلد کتاب، و یک قاب ساعتی
 پنج تخمه کلیم، و دو درجن قاشق خورد و کلان، و یک
 جام آمینه، و یک ظرف چای، و چهار دستمال
 پنج دسته کاغذ، و سه توپ صحن، و مبلغ یکصد روپیه
 نقد که جهت تعلقات خود فرستاد و بود در رسید،

و غلام حمید برادرزاده شما که در خدمت سرکار بوده
 و چهار زنجیر فیل، و دو قلاده شیر، و سه قلاده سگ،
 و سه فرد گاو دشتی، و چهل نفر شتر، و دو میل تفنگ،
 و هشت قبضه شمشیر، و چهار منزل خیمه، و دو قطعه
 الماس، و هفت سگ مروارید، و ده توله مشک،
 و شصت ذره قنار و زهراتی، و بیست و یک عدد
 امانی پنج مثقاله، و دو دست شاهین شکاری،
 و شش ضرب توپ که متعلق او بودند از تحویلی آن
 فارغ گشته، امید است که درین وقت بخدمت
 از سابق مقرر شود.

سید

۱۳۵

تعلیم خواندن از قول مبتدی

امی احمد تعلیم خواندن را بجهت می امی کرده میتوانی، بله
صاحب متوانم، حرف شناسی و آواز دانی بهمانست
که جزئیات بسیار دارد، هر یک در موضع خود
استعمال میشود، اما اتم شان اینکه، اولاً بیت حرف
غیر فشا کله را با و میشناسانم، و هر که ام را با و از فتح آن
یعنی (آبج) میگویم، نه الف بی جیم، و در ابتدا
نام هر حرف را خودم میگویم، او انگشت بران گذاشته
نشان داده باشد که بر و نام گرفتن تکلیف است، بعد
من انگشت را بر حرف میگذارم و نام آن را از وی میجویم
مگر خوب ضبط نمودن آنرا توسط نوشته با و مینمایم،

چنانکه اولاً شستن، و راست گرفتن کاغذ یا تخت
نسبت سینه او، خصوصاً قلم گرفتن ویراد قیقه بدقیقه
پوشش میکنیم، و الف را تا آنوقت با و می نویسیم، که
در عملیات مذکوره نویسنده کی خوب شود، و الف را
هم قدری خوب بنویسد، بعد حرف دیگر و دیگر را
و در حالت نوشتن هر یک، نام آن را هم با خود گفته باشد
تا بجز و نام گرفتن با آرد و در صد نوشتن آن حرف شود
خوشخطی باز بتدریج ^{العیاذ} آید حاصل نماید
و قتی که نوشتن آبا جا رسد، و هر یک آنرا نوشته کرده
تواند، بعد شکل (ما) را نوشته و بموجب نقاط شش قسمی
و چهار صورت (حا) را مرقوم داشته توسط نقاط،

۶۵۹

۱۳۷

چهار قسم بسیار و همچنین تا آخر، بعد یکبار (گا) و یکبار (گ)
و یکبار (خا) و یکبار (خ) همچنین به آخر حروف
از و نحو اینها تا کل حروف و یکبار همراه الف با زبانه
نوشته کرده تواند و همچنین در مشق بی جی هر حرف همراه
(ی) و بدون آن، و در مشق بوجو، هر حرف همراه
(و) و بدون آن بلا توقف تحریر نموده تواند که مدعا
کلی درین کار بجا آوردن این سه حرف علت است
از تلفظ غیر که آواز از خود ندارند، و در حقیقت
حرکات ماقبل اند، نه حروف، مگر چون حرکات
کلانند بنا بر این شکل حروف نوشته میشوند، که تکلیف
زیاد خط در باب دریافت این حروف می آید، اما

قاعده کلمه خواندن چنانست که هیچ نطقی در زمین

و آسمان پیدا نمیشود که از ان قواعد بیرون باشد،

اول حرف همراه الف مانند (آبا یا) الی آخره،

دوم موقوف بعد الت مانند (آش، باز پاک، غمزه

سوم حرف همراه یاء مانند (ای بی بی) الی آخره،

چهارم موقوف بعد یا، سخت باشد یا سست مانند

(این پیرین) (یا تیل مینر سیج

پنجم حرف همراه واو، مانند (او بو او) الی آخره،

ششم موقوف بعد واو، سخت باشد یا سست مانند

(موش خوک توت حور) و بعد سست مانند (شو

کوت روز پوش).

۱۳۹

هفتم در آخر لفظ چون (ه) دیده شود، آن اشاره ^{میکند}
که حرف سابق ^{عمره} ^{مرا} الفتحه بخوان مانند (کاسه، کوزه) و
و این هفت قاعده مذکوره در حصه اول کتاب خوانده
هشتم که ام حرفه را یک حرکت گرفتن و بر حرف
دوم زدنت، که آن حرف دوم رالت خور گویند،
مانند (حق، حی) .

نهم موقوف بعدلت خوراست، مانند (عرض، غدا
فرض، هست) .

دهم حرف اول را یکد ام حرکت جدا کردن، و باقی را
سبکی از قواعد مذکوره خواندنت، مانند (ابطلب
ثواب، عذاب) .

این ده قاعده مذکوره از روی شنیدن آواز بود، اما
 ده قاعده دیگر است که آن از روی دید است،
 چنانکه لفظ بیک قسم نوشته میباشد، و خواندن آن بکم و کثرت
 و قواعده کلیه هم نیستند که هر لفظ با ضروره یکی از ایشان
 تعلق داشته باشد، بلکه الفاظ ایشان کمتر است.
 اول در بعض الفاظ (و) زیر رخ دیده میشود و خوانده
 نمیشود، مانند (خواجہ خواندن، خورشید، یکشنبه)
 دوم در بعض الفاظ الف نوشته میباشد و خوانده نمیشود
 مانند (صحیح است).
 سوم در بعض الفاظ فتح بدرجه الف میرسد، مانند (رحمن)
 و کسره بدرجه (یا) مانند کسره دال و لیم (اسیر کنید)

واقع بیت که ششم اسیر کند هوا) و در بعض جا ضممه بد
 واو میرسد، و آن در عربی می آید، مانند (ماله معناه)،
 چهارم در بعض الفاط و او عاطفه ضممه تا قبل خود میگرد
 مانند (قلم و کاغذ بیار)
 پنجم در بعض الفاط (یا) الف خوانده میشود، مانند
 (مصطفی موسی علیه)
 ششم در بعض الفاط (واو) نیز الف خوانده میشود،
 و آن در عربی می آید، مانند (صلوة زکوة)
 هفتم در بعض الفاط الف و لام میباشد، پس در بعض
 ازان، الف آن خوانده میشود، مانند (عبد القادر) و نه
 بعض هر دو یکی آن خوانده میشود، مانند (عبد الستار)

هشتم در هر لفظی که بعد از نون است خور (ب) آید، آن نون
 بمیم خوانده میشود، مانند (عنبر قنبر)
 نهم نون است خور کای دیده میشود و کای نمیشود
 چنانکه بر حرف آخر لفظ دو حرکت باشد، یکی از خود حرف
 و دیگری عوض از نون است خور، مانند (ظاہر)
 ظاہر، ظاہراً

دهم اضافه است، چنانکه دو لفظ باشند، آخر لفظ
 اول بالضرورة بکسر باید که خوانده شود، ورنه معنی
 نمیدهد، مانند (رسول خدا).

و در باب اخلاق سپهران همه وقت بهوش یکم
 که موجد این کار سفارش در اخلاق از جمیع کارها مقدم

۱۲۳

میدانند و در باب گذران معلم هم میفرمایند که خوش گذران
و بد گذرانی معلم را اکثر از غیر حاضرین او معلوم میکنند
زیرا معلمی که کار را خوب میداند و درجه را بسیار حاصل
نموده باشد شاگردان او حتی المقدور غیر حاضر نمیشوند
هر روز حاضر و بشوق تمام مشغول کار خود میباشند
اخلاق و شرافت وی باضرورة در طبع شاگردان
سرايت میکند و شرافت و طبیعت انسان میباشند
بموجب گذران معلوم میشود، و قتی که عبرتی رسد
بعد از ضبط و حفظ سلسله با صیغه یا از صیغه یا
ماضی و مضارع هر باب جو یا شده و از سر سخن او
فهمانده مبتدی جواب میگوید.

ماضی مفتوح العین از باب ضرب - ضَرَبَ ضَرْبًا ضَرَبُوا.....

ماضی مکسور العین از باب علم - عَلِمَ عَلِيمًا عَلِمُوا.....

ماضی مضمر العین از باب شرف - شَرَفًا شَرَفُوا.....

مضارع مفتوح العین از باب تعلم - يَعْلَمُ يَعْلَمَانِ يَعْلَمُونَ.....

مضارع مکسور العین از باب ضرب - يَضْرِبُ يَضْرِبَانِ يَضْرِبُونَ.....

مضارع مضمر العین از باب نصر - يَنْصُرُ يَنْصُرَانِ يَنْصُرُونَ.....

حرف اصلی وزان در علم صرف چه معلوم میکنند

مبتدی - چون بر سه وزن سه حرف (فعل) را

مقرر کرده اند پس هر حرفیکه بمقابل ایشان باشد آنرا

اصلی گویند، چنانکه (ضرب) بر وزن (فعل) بر سه

حرف آن اصلی است، وزان آنکه در میزان هم خودش

ظاهر شود چنانکه در (الکرم) بر وزن (افعل) الف ابتدا
و معنی اعوذ بالله اینکه پناه میخواهم بخدا، من الشیطان الرجیم
از شیطان رانده شده، و معنی بسم الله الرحمن الرحیم
اینکه ابتدا میکنم بنام خداست بخشاینده مهربان و واضح
برین در ترکیب اعوذ بالله و بسم الله هر چه معلوم است
و دیده از کتاب حامل المتن ابتدایه آتیه، بما خوانده،
حال این آیه را بمعاضرت استاد خوانده میتوانیم،
عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ النَّبَاِ الْبَطِيْنِ الَّذِي هُمْ
فِيهِ مُخْتَلِفُونَ ۗ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ ثُمَّ كَلَّا
سَيَعْلَمُونَ ۗ وَحُونَ اَعْرَابٍ مِمَّنْ يَبْقَرُ مِثْلًا
طه (الزلا) یعنی خواننده، اما اعراضاً عن كاسه

حوت

منصوب، و گاهی مخروم سله آید، از آنرو و آنرا (معرب)

خوانند مانند (لَنْ تَضْرِبَ وَلَا تَضْرِبُ بَيْتِ

مِنِي أَنْ بَأْسُهُ كَبِيرٌ) معرب آن باشد که اگر دو بار با

حروف جازه عبارتین از هجاء حروف، و الف و لام این بیت

بَاءُ تَاءُ كَافٌ وَ لَامٌ وَ وَاوٌ وَ مِمٌّ وَ مَدٌّ، خَلَا

رُبْتُ، حَاشَا، مِنْ، عَكَ، فِي، عَنْ، عَلَيَّ، حَتَّى، إِلَى

سَعَى، بِ، ت، ك، ل، و، مَنَّهُ، صَدُّ،

خَلَا، رُبْتُ، حَاشَا، مِنْ، عَكَ، فِي، عَنْ، عَلَيَّ،

حَتَّى، إِلَى. و حرکات در فارسی و صرف و نحو باین

نامها یاد میشوند	فارسی	زبر	زیر	پیش
مرد و نحو	صرف	فتحه	کسره	ضمه
مرد و نحو	نحو	نصب	جر	رفع

بجرف آخر لفظ دارند، از انزو. نطنم چنین آورده اند
رفع و ضم پیش و نصب و فتح بر کسر جزیریدان و خفض در
و از بیان فوق معلوم شد که لفظ (الله) در اعوذ بالله
از سبب (ب) مجبور است و (شیطان) در من الشیطان
از سبب (من) مخفوض، اما مجبور بودن (رحیم) از سبب
اینکه صفت شیطانست، و صفت در اعراب تابع
موصوف خود میباشد، و ازین تعبیرات اعوذ بالله
اعراب التسمیم معلوم شد که (اسم) در بسم الله از سبب
(ب) مجبور است، و رحمن و رحیم صفت (الله) اند
بمثابعت موصوف خود مجبورند اما خود (الله) سبب
این مجبور است که مانند همان (رسول خدا) محبوب (من)

است که در همین کتاب خوانده شد، مگر در فارسی مصفا
 مجرور میباشد و در عربی مضاف الیه، چنانکه همین
 عبارت (رسول خدا) اگر عبرتی گفته شود (رسول الله)
 بکسره (ه) خوانده میشود، و همچنینست (بنام خدا)

مساوی (بسم الله)

اصطلاح کتب لغت باب بیجز با معنای هر یک

- (آ) الف ممدوده (ب) باء موصدپ (با)
- فارسی (ت) تا کے فوقانیہ (ث) ثا کے مثلثہ
- (ج) جیم فارسی (ح) حا کے مہملہ (خ) خا کے
- (د) دال (ذ) ذال تجرید (ر) را کے مہملہ (ز) زا کے
- (ژ) زا کے فارسی (س) سین مہملہ (ش) شس مہملہ

(ص) صاد مہملہ (ض) ضاد مجتبیہ (ط) طائے مہملہ
 (ظ) ظائے مجتبیہ (ع) عین مہملہ (غ) غین مجتبیہ
 (ف) فارق (ق) قاف (ک) کاف (گ) گاف فارسی
 (ل) لام (م) میم (ن) نون (و) وواو (ہ) ہائے تہ
 (ر) ہجرہ (می) یائے تختانیہ، و معنی صفت ہر یک یا
 ہم پیدا نیم .

شناختن فارسی چون روز بنویس الغا از حرف و آن

ہشت حرف اندانکہ اندر فارسی ناید

تا نیا موزی نباشی ماندین معنی معاف

بشنو از من تا کہ امست آنخروف و یادگیر

ما و طا و صاد و ضاد و طا و طا و عین و طا

ولیک (ستده) و (سبعه) (ثمانیه) تسعه
 «شش» است «هفت» و «هشت» و «نه» چو «الف» «مزله»
 ای احمد که لغتیکه معنی آن انسان نداند، در کتاب
 خبث اللغات یافته میتوانی، ببله صاحب میتوانم
 چنانکه لفظ «انابت» را در باب الف فصل فن میابم
 مگر در اوائل فصل مذکور بسبب اینکه در فصل بازترتیب
 حرف آخر را گرفته است؛ و منتخب اللغات و غیره که سیاق
 از وی بدید روش دیگر رفته اند

تعلیم خط از قول مبتدی

ای احمد تعلیم خط را بدیگر کرده میتوانی، ببله صاحب
 میتوانم، چنانکه اولاً مطابق مجتبی خواندن کار خط را مشق

جیم میرسام، بعد سلسله دو خانگی و سه خانگی را تحریر
 و تلفظاً، و سلسله اقسام مختلفه بعضی حروف را تلفظاً
 با و حفظ میکنم، بعد مشقهاست اقسام مختلفه جیم را در مشق جیم
 و سین را در مشقهاست دندانۀ دار و کششداران با و سین
 و اینک کششدار و رین چهار جا که بعد وی نیز کششدار باشد
 و یا یکی از حروف (جیمی) اقدنا ممکن است ^{سه} _ز ^{سه} _ز ^{سه} _ز
 مگر سوالهاست زیاد در این از انواع ممکنه آن، در الفاظ
 یکسین دار، و دو سین دار میکنم، چنانکه (اسلم) بدو قسم
 و (مسجد) بیک قسم نوشته میشود، و سوالهاست بسیار
 در دو سین دار را بعد خانه بندی، بلکه بعد تمام خط خواهیم
 نامبتنی بر هر قسم آن مقتدر باشد، و در مانند لفظ ^{شست}

۱۵۳

دلیرانه بگوید که نصاب لفظ دوسین دار مانند (شمس) چهار است، هر دو دندان دار، هر دو کشدار، اول دندان دار دوم کشدار، چهارم عکس است یعنی اول کشدار دوم دندان دار، و لفظ (شست) چون بدو کشدار ناممکن است، لهذا قسم دیگر میماند و اگر یکی ازین دوسین لنگ شده باشد مانند (شهبوا) و (شمسی) هر یک ازان بدو قسم آید، و هرگاه هر دو دران لنگ گشته باشد مانند (شهبجاء) بسته زیاده از یک قسم امکان ندارد، و چون مشقهای حرف با آخر رساند، بعد خانه و مرکب و زمام را نشان داده، و اینکه گردن زمام هم بر خانه حساب میشود، و امتحان او را

در هر سه سلسله بوجوب مرکب زبانی میگویم چنانکه
گویم اگر (ر) مرکب باشد از یکجا نگلی چه، و از دو خانگی گنگ
و از سه خانگی چه خیر یا و میدهد، او (بر پیر شیر) بگوید،
پنجمین دیگر، و دیگر، و دیگر، بعد الفاظ خانه دار را بقرا
قانون آن کار میکنم، چنانکه (بابیا) را اگر چه یاد دارد،
مگر چند بار با نوشته قریب خوشحلی میرسانم، بعد الفاظ
از بابا و بنو سیم، اما در یکجا نه بابینی الی مرکب هم دریا
(عیب) و غیره میگویم، که از خلق عین عقل (بیت) را نوشته
میکنم، تا خانه اول آن بگردن عین مجر اشود، و یکی بماند
و چون مرکب دال رسم اگر چه در مانند لفظ (قد) از خلق قاف
(پند) را نوشته میگویم صحیحست، مگر من میگویم که قاف را

براول خانه (پند) می آورم، تا در نوشتن مانند
 (شیر) بکشند که حلق ندارد، شین کشند را بر
 اول خانه پیر می آورم که حکم کنیانه آنرا باطل کند در سینه
 و در نوشتن لفظ (طباب) طار را بر اول خانه (بیا) می آورم
 گفته شود، و در بے جا بایستی و دیگر نیز مفید است
 و همچنین در بستن خانه های زیاد اصل آنرا بموجب
 مرکب یافته و از آن منها نموده باقی را توسط خنجر و طاق
 معلوم کنیم که خانه اول آن جوهره می آید یا درین مورد
 چنانکه در ده خانه مرکب (ر) گوید (پنیر) را از آن منها
 بخت میماند که طاق است لهذا اول آنرا درین مورد
 و سه جوهره و همان (پنیر) را نوشته می کنیم و در مرکب (ر)

۱۵۶

گویند که (پند) را از آن کشیده هشت میماند، چهار جوره
و همان پند بان ملحق میارم، و بر قیاس همین در است
مرکب سین دندان دار و سین کشیدار اگر خانه های
بسیار روز مام دار باشد که آنهم بر خانه حساب میشود، و نیز
بعد از وضع اصل قالب همین جفت و طاق کار از آن
میکند، چنانکه گونی نه خانه است، و ز ما مش عین است
که همان ده خانه شود، اگر سین دندان دار را مرکب بسیاری
چگونه نوشته میشود، و اگر کشیدار را مرکب نمائی،
چطور از قلم میاید، در دندان دار (بیش) را منهای آن
هفت میماند، از آن رو کردن عین را دهن مورچه و جوره
و همان بیش را منویسم، و در کشیدار (پیش) را منهای

و قتیکه متدیان کار خط را با خمر رسانند بعد هر یک این
 رقعات مرقوم بحروف مفرده را از کتاب خود خوانده
 و به لفظ را حسب القانون مرکب نموده باشند
 رقعات خط بحروف مفرد

رقعه، بالفاطمیکه خانه در آن نیست

م شش و ن ق، ک ر ا م، م ا ن، ا س ن، ا ر م خ م و
 ک ه ک ل ا ن، ا س ن ش د، و خ ص و ت و ز، ا ن ر غ و ن و
 ک ی ه خ و ز و، ا س ن ش، و ص و ن ت، م ن خ و م
 ا س ن ش، و ن ق ط، و ا ل س ل ا م.

رقعه بالفاطمیکه کجا نه ابتدائی در آنست

م ه ر س ن ا ن، ا ن ا م ی ب ن، ا ص ل م س ن ب، م ر ع ز ر
 ذ ا ل م ی ا ن، ا س ب ا ش، ذ ا ش ر ن ر خ، و س ب ه ی، و
 س ب ل غ م، ا ن ه ا ی ش، س ب ا و س ل ع ت، ا س ن ش.

که قوت می بخوبی است، همه دارو می کویخ آنه،
 بی راسی، آتش، و ن فوک زه هم، در آن ج آه بن
 هم در آن نظر، همه دارو، ان قن، و ه زین غم شب،
 هم فوج وود، آن است، ل ای ق، و می ن آن صر ل ح
 آن است، و ه ولسی، ای ن فوش شب، هم ای ن
 بس زدی می آن است هم، و ش هم، و می که ز ووس شب
 ج آن می، ه هم، ن دار می هم، و زو، و می دن، آن ج
 ض زور، آن است، و ف و وال تن ل ام
 رقه بالفاطیکه خانة ابتالی در است

ب رادر، گ رام، هم ن، از ش ف و ق ت، و می ن می
 ب ل که، از آل و ف ت، ب ن می ن نوع می ب ک
 ش هم، ام ن ک، ام، که ه نین ب، و می ن دن می
 ب ق ر رواج، ای ن ن ول، ن ه ای ت، ب ک ف ای
 و ب ک اص ک، و ب ک ه ف و د ه، آن است، و ای ن م ز م
 ه هم، ب بی م آن د، ام، آن ه، ب بی م ای ن ک ه

بَ مِ كِ رُ وِ پِ مِ یَ هَ شَ رُ بَ تِ ، نِ مِ یَ لُ وِ فِ یَ رُ
 بَ تِ دَا وِ مِ یَ شَ اِنِ ، پَ رُ وَا خَ تَ هَ شَ فُ وِ اِ مِ یَ لُ نِ
 كِهَ ، ذَاتِ ، پَ ا دِ شَ اِ هَ ، سِ بْ عَ دِ مِ یَ لِ ، وِ فَ نِ رُ مِ اِنِ
 رُ وَا یَ ، سِ بْ كِ بَ دِ مِ یَ لِ ، بَ ا وِ نِ كَ رِ ا تِ نَ نِ
 سِ مِ یَ نِ ، مِ ا لِ اِنِ دِ نَ شَ ، وِ رَا یَ جَ هَ اِنِ ، پَ رَا كِ
 خَ فِ مِ یَ شَ ، اِ مِ یَ نِ ، سِ مِ یَ مِ ا رِ مِ یَ رِ عَ مَ وِ مِ یَ رَا ، كِهَ
 اِ رْجَ هَ لِ ، وِ سِ بْ خَ رُ وِ مِ یَ ، پَ شَ ، اِ مَ دِ ، بَ Tَ شَ
 وَا نِ تِ شَ اِ رِ عَ لِ مَ ، وِ دَا نِ شَ ، دِ رِ مِ یَ نِ ، وِ قَ Tَ
 سِ صِ رَ حَ Tَ ، وِ بْ كِ دَا رِ مِ یَ ، مِ لَ Tَ ، تَ Bَ مِ یَ
 وَا دِ نِ دَا وِ Bَ مِ یَ مِ نِ ، Tَ وِ جَ هَ Tَ ، سِ بْ عَ اِ مِ یَ Tَ
 شَ اِ هَ اِنِ هَ ، نِ كَ لِ ، مَ قِ صُ وُ دِ قِ رِ مِ یَ
 اَسَ Tَ ، پَ شَ ، سِ اِ مِ یَ ذِ كِ هَ ، مَ اِ وِ شَ Mِ اِنِ یَ
 Tَ ، Bَ Dِ Rَ جَ هَ ، اِنِ Tَ هَ ، Bَ Rَ Rَا هَ ، Tَ Sِ Bْ عَ
 اِ طْرَاعِ Tَ ، پَ ا وِ شَ اِ هَ ، Sِ Bْ Kِ Mِ aِنِ دِ Rِ Xَ وُ Dَا
 Bَ پُ وِ مِ یَ Mِ ، فِ نِ قَ طَ ، وَا لِ Sِ Lِ اِ Mِ .

رقعه بالفاظیکه یخچانه مابین دو حرف با شد

ازخ م ن دان رع ب وال باق می کت است ان
 وخ ب و بو، م ح م د ا م می ن، و، م ح م ذ ر ف می ن
 و، م ص و ت ذ ر ج ن ک، و ع ش م ان ع ن می ن
 ال ا ه می ب و ذه، ک ا م می اب د ا ر می ن، با ش ن
 یح ن د د ف س عه، ق ب ل، ب ر می ن، ب ط ر می ن
 ن ص می ح ت، از غ ی ب ن، و خ می ان س ت
 ش م ا ر، م ن ع ک ز د ه، و ک ف ت ه ا م ک ه، و ن ی
 ه ز د ف ج ه ان می، و ع می ش ی ج او د ان می، در س ص می
 ه ن ر و ر ا ن ی ت می، ب ر م ن و ا ج، ن ب می ا س
 ا م ا ی ج ک ن م، ه ن ه ا ت، و ه ز ا ر ا ن، ح می
 ک ه، ک ف ت ه ه ا ی م ن، ب ش م، ی ه می ی ج
 ت ا ی ش می ز، ن م ن ک ن ذ خ ک ل م ش ب
 م غ ز ا د م ان ن ب و د ه ا ن ع ذ ر خ ن و ا س
 ان ش ا ر ا ل ا ه، ش ع ا ل، ح ق ی ق ت

سرخن ان من، در آیین دَه، بس م، م عمل نوم
 وم بانه ن رخ واه دگ شت، سرخ رنی زرفی
 می نوم، دوش ن بانه، ن هم، رب می عمل اول
 سن نه، ۱۳۳۱، دوج رنی، ق م رنی شه
 رقعہ بالفاطمیہ دو خانہ ماہین و حروف

ع
 س

ع ال می ج آه ان، م ح م فح ن می ف، خ ان، و
 ع ت می ق ال ل آه خ ان، ب س ل ام ش
 باش ن د، ال ح م ل ش آه، وال م ن ه، ک
 م ف ت ن ان، خ ب می ش، و وطن ب ر زن ان
 ق ب می ح، ف ت ن ه، ان گ ن ر ج ن ب ش
 ن م و د ه، ج م ل ه، از ق ب می ل ه، ش م ا
 ر ف ت ن د، ع ن ک ن ک، چ ش م، ش م ا، ک
 در می ن ج، م ان د ه، ب و د، ب د س س
 م ح م ذ ک ب ت ی ر ف ت س ت ا و م ح ال ر ج ن می
 س ن ب ب ه، و م ن می ع ن، م اب گ ن م ا و س م

ین نے سن ش، ان ب ت ہ، ادر س نی دن
 بسخ زممت، وم ل ا ق ات، ہ سوچ ادر سوع
 ن م نے کن نے م، می وم، پ ن ج ش ن ب
 م ن ت ط ر، ب اش نے د می ق می ن می، م
 ان ش ا ر ان ل ا ت س ع ال نے، با ق می ال س ل
 ع ل نے ک م، و ع ل نے، م ن ل دے ک م؛
 رقعہ بالفاظیکہ سے خانہ دراول لفظ باشد

م ح ب ت ش، بن می ان، س می ا د ت پ ن ا ہ
 م می ن ز، م ح م د، ک ق می ر ا، س ل م ہ ان ل ا ہ،
 س ع ال نے، ب ص می ر ت، ا ز ب ص ا ر ت
 پ ت ز، ا س ت، ب می ن ا، ہ پ ک ج ک ا ر
 م ہ، ب می ن د، می ت می م، س ع ا د ت م ن ج ر ا،
 پ ب می ن، ت ن ب ا ک و، ن م نے ک ش و
 ع و ن ل ش، و ت ن ب ل می ہ ر ک ز ن م ک ر ن
 و ب می ن ش، پ د ر ا ہ ر، ب می ن، پ ن ب ہ

بزداشت تَه، و بای ذِکِه، بَمَه حِجِ اَل
 طَرِیْقِ، مَن بِنِی مِی نِ رَا، کِ رَوِی نِ مِی
 زِجِ اِدَه، اَل سِ لِ اَمِ عِ لِ نِ کِ مِ، سِخْتِ
 و بَعْدِ نِوِشْتِ اِنِه مِ مِی کِ مِ، کِه دِ رِ اَمْتِ حِ اِنِ چِوْنِ اَل فَاظِ
 کُتِه مِشِوِنِ دِ، و شَایِدِ کِه دِ رِ اَمْتِ حِ اِنِ بَعْنِیَه اِزِیْنِ اَل فَاظِ اِذِ لِ اَمِ
 دِ رِ اِنِ بِیَا یِدِ، بِنَا بَرِ اِنِ کَمْفِیْتِ نِوِشْتِ بَی رِ کِ اَمِ رِ اِخِوَبِ
 ضَبْطِ مِ نِوِدِه، و نِوِشْتِه مِ کُنِیْدِ .

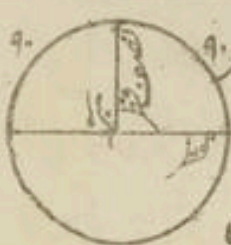
حُضُ وُزْ رِ اَمِ تِ حِ اِنِ، کِ سِ فِ نِی، مِ قِ صِ
 اِ مِی نِ نِ چِ نِ مِی نِ، شِ مِ شِ نِ نِ رِ حِ نِ جِ رِ -
 شِ بِ مِی حِ قِوْنِ، مِ مِ نِ سِ عِ دِ اَمِ شِ هِ دِ، مِ مِ مِ نِ
 کِ لِ کِ تِه، اِنِ تِ نِ نِ بِلِ وِ سِ طِ نِ طِ نِ مِی
 بِ مِ بِ یِ مِی، بِ مِ بِ اِی مِی، هِ نِ هِ اِشِ
 مِ نِ فِ نِ عِ لِ، مِ Nِ جِ Nِ مِی قِ، تِ تِ بِ رِ حِ
 اِنِ تِ وِ رِ، اَمِ مِ مِ مِ مِ مِ، اِنِ تِ اِنِ شِ اِقِ

این ستان ج ا، این ستان ج ا، این ستان ج ا،
 ستان ج می ن، م من ستان ج ن، م من ستان ج ن،
 ن من ستان ج می ن ک، س ک ن ن ج بی می ن،
 ای ن ج ن می ن ا،

زوائد متمم حاصل المتن که اتم است
 امی احمد آن زوائد یک در متمم حاصل المتن ابتدایه امانیه
 شما خواننده اید؟ صاحب مانند پلیمه های یومیه
 و معما چنانکه نام (طیب) ازین بیت می براید،
 نام یارم سه حرف دان بخرج + سر یک در حساب پنجه بخرج
 و (بدر) ازین بیت حاصل میگردد،
 گر بگرداند قبالتا کس نند اند نام و چه زاهد احوال بنام او بردنی الحال
 و نام (تلیک) ازین بیت خارج میشود،
 نام یارم نوذ اول حرف س + طرفینش نوذ و اوسط او ثلث نوذ
 و آنک تفاوت ماه را از روز اول آن معلوم کردن، و اول
 عید قریبان، مطابق غره رمضان گذشته آنسال بودن،

و معنی عادی اعظم و ذواضعاف اقل دانستن، و طریقی
 نشانیدن دو فریق مخالف را در کشتی، و انداختن بیع
 مخالفین را در دریا، بهر حسابیکه خواهی، و معنی لفظ مثل
 و الفاظ مترادفه، و دانستن اقسام سه گانه زاویه است؛

قائمه، حاده، منفرجه قائمه قائمه حاده / منفه



و دایره، و محیط، و مرکز، و قطر، و نصف قطر
 و اینکه درجات هر قائمه بود است
 از بسببیکه محیط هر دایره را بسه صد و شصت
 حصه مساویه تقسیم میکنند، و هر حصه را درجه گویند.

صفت هفتدسه اینکه

(نقطه) عبارت از آنچه نیست که محض چشم دیده شود، بر
 و درازی هیچ نداشته باشد؛

(خط) اینکه درازی محض داشته باشد، بر هیچ نداشته باشد

(جسم) اینکه سه طرف داشته باشد، یعنی هم درازی داشته باشد

و هم بر، و هم لکی،

فتن
 و تعریف کرده را باز در جغرافیه ضبط میکنیم، و بعد مهارت یا
 در عمل ضرب، قدمهای مابین یک قطار نهالان برقرار
 و بهر تقد که باشد خواهیم گفت، و در سوره آخر کلام الله
 چون تجوید درست خوانده و حفظ کرده ایم، لهذا حال کبریا
 از مابین قرآن مجید باندک تا مل خوانده میتوانیم، و این همه
 کارها را در طرف یکسال با تمام رسانده ایم، و چون به
 عنوانها را حفظ کرده ایم، مدعاست دل خود را هم بهر یک ازها
 بقدر قوت خود قلمطایب نموده میتوانیم، ازین سبب رقعته
 خورد در نوشته کرده میتوانیم، و مطابق شاهزاده های شهر آرا
 که تفصیل آن در اینجا آمده تا حال تعلیم یافته شده ایم.

نطق بحسب خوانان شهر آرا
 در روز جلوسه آخر ثور سال ۱۳۰۱ هجری شمسی بحضور حضرت غازی
 شاهزاده محمد عزیز جان، اگر چه از سر که عرض خود زبانی گفتن
 و مدعا را بخوبی ادا نمودن لائق و سزاوار است، مگر از ما بعد
 خوانان بهر عمر فرا برگ و ریشه شناختن، و بهر قنطر اجداد نمودن

و خود نوشتن، و از روی رقیمه خود خواندن، باید و زیبا است؛
 لهذا بقبر ایند که روز محول داشته معروض میداریم.
 شاهزاده عبدالواحد جان، پارسال اینوقت اکثر، مانفردی حرف
 ناشناس صرف بودیم، و حال بر نوشتن فقره مشتمل بر الفاظ مشکاکه اقد
 دایم، و کیفیت نوشتن بر لفظ از زبانی هم گفته میتوانیم، و امتحان
 خواندن را در ضمن خط شکسته میدهم.

شاهزاده جمشید الله جان، از جمله نفری امی ما و اولاد خود غلام محمد جان
 که پسر وزیر صاحب معارف میباشد، پارسال اینوقت جیم را
 از دال نشناخت، و حال از نفری اوسط فرقی خود ما شده میشود
 و چون این تعلیم ابتدائی بطریق بازی و ساعت تیرسیت، از ازو
 در خانه همیشه در موس وقت کتب میباشیم، و حال از بهر امتحان
 دادن هم ما همه حاضر میباشیم.

عبدالله جان، اینهمه از توجهات با پرکات اعلیٰ حضرت غازی ^{ملک}
 وزیر و نایب افغانی جناب وزیر صاحب معارف است، که این
 صراغ طرز جدید تعلیم ابتدائی، حال در شهر و بهر سمت و بهر وارو

و با ضیاست، لهذا اولاً موجد این کار، و باز ما همه درین کار
 لاغرض میباشیم، ازین سبب معروض خدمت میداریم، بیت
 این همه آوارها از شاه هست، چه از خلق قوم عبد اللہ هست
 مکالمه قدرت السدجان و شاهزاد عبد الکریم جان
 قدرت السدجان، انسان که برترین مخلوقاتست، و احکام الهی
 بروی بسیار، پس فرض اول چیست؟

عبد الکریم جان، فرمانبرداری و اطاعت کلانان خود کردن
 اگر انسان بجهت کلان خود نکند، و بحرف او گوش نگیرد، بنا
 مسلمانان را یاد گرفته نمیتواند.

قدرت اللہ، کلان کیست؟

عبد الکریم، والدین، و پادشاه، و افسر که از طرف پادشاه
 بر سر ما مقرر میباشد، چنانکه درین وقت معلم ما است،

ق، کلانان خود را چه ترتیب باید که اطاعت کنیم.
 ع، چنانکه حرف معلم خود را گوش کرده، و بان عمل میکنیم، هر گاه
 دین آشنا، کا کا صاحب بیایند، باید که با معلم خود بحرف کلان

گوش کنیم، و بان عمل نمایم، و اگر در وقت جناب وزیر صاحب
 تشریف فرما شوند، باید که ما همه همراه کا کا صاحب ایشانرا
 متابعت کنیم، و اگر سہمدرین حالت اعلیٰ حضرت غازی نزول
 اجلال فرمایند، باید که ما همه متعلمان و استادان و کا کا صاحب
 و جناب وزیر صاحب ساکت شده، لطق و امر اعلیٰ حضرت را
 گوش کنیم، و عمل آریم.

ق، امر پادشاه را تاجہ درجہ بجا آورہ باشیم،
 ع، تا اینکه اگر افسر ما، بکنفر از ما بمقابلہ یکصد نفر اسلحہ دار امر کند،
 بشوق تمام بانطرف کوشش کنیم، بہر چند کہ مرگ ما یقینی ان باشد
 کہ در چنین مرگ حیات ابدی خود را امید کنیم، کہ نام ما ہنسیکی بر صفحہ
 روزگار باقی مینماند، و مرگ بر روش انسانیت فی الحقیقت
 زندگی باغرت است، و زندگی بر خلاف انسانیت عار و محبت
 و چون اینہمہ جبار تہامے ما از برکات تو جہات اعلیٰ حضرت فارقی
 ما ست، پس لازم کہ ما ہیجان فدا کار دولت باشیم.
 شامرا و محمد الغفور جان، کہ کپتان فریق مذکور است، مضایق

فریق خود را بیان میکند.

چون آن ابجد خوانی مشهوری که روزی که الفاظ اضافت در آن خوانند
و فقره اول حساب را می نوشتند، حال بیست و پنج روز رسیده،
و از فریق اعلاے ما ابجد خوانان شهر آرا، یکسال و یکماه میشود
که در طرز جدید تعلیم ابتدائی میباشیم، بنا بر آن در نام ابجد خوانی خود
پر و غرام لازم مدت مذکور خود را قطع نموده کارهای اضافت
بر آن نیز میکنیم، و در مبر مضمون امتحان هم میدهم، و فهرست کل
مضامین ما از تقریر است :-

اول، قرانت با تجوید، و آیه خورد از وسط قرآن مجید.

دوم، در دینیات وضو کردن و نماز خواندن.

سوم، در حساب جمع و ضرب و تقسیم.

چهارم، اوزان فعل ماضی و مضارع، و مبرین پنج سلسله کتب

کتبا، مکتوباتها هم، و غیره الی آخره.

پنجم، ترجمه و ترکیب اعوذ بالله، و بسم الله، بقرار صرف و نحو.

ششم، در خط نوشتن الفاظ مشکله با انواع ممکنه، مانند حسن و غیره.

تفصیل مضمون منقح فہرست مذکور

الفاظیکہ حال در مردم شہرت یافته، و از شخص امی چنان برقع
 درست شنیده میشود کہ انسانزاد در معالطہ اندازد، و او را
 خیال خوانند میکند، و ما از بہر آن یاد گرفتہ ایم کہ سخن کلانان خود بدانیم،
 صرف نظر گوانیدن، اصطلاحی، در کمال فعالیت، اثر کار خود را بحال خوبی نظامی کردن
 تقدیر، اندازہ کردن - مد کردن، نظر، درازی، اصطلاحی، مقصد داشتن
 تقدیر، سر کردن - اعراض، تعاطی، انکار، اظهار فکر یا خود را بیکدیگر گزیندن
 مغزی الیہ، مشار الیہ تبادل انظار، رد و بدل نظر
 ترقی و تمدن، آن ترقی کہ سبب شہرت استقلال، بر یک قرار بودن
 حاصل شود، اصطلاحی، تمدن، شہری شدن جدت، نوی
 مخلص صمیمی، مخلص خالص تیار، تہمتا
 استکلاف، سنگ و عار موزہ خانہ، عجائب خانہ
 تکلیف، وقار و بی، اصطلاحی، ہوا امارت، حقیقہ، نشانہ ہا کہ بہت
 جدت، تیزی، و تیزی مزاج قوماندان، افسر نظامی
 تشبہ، چنگل زدن وجودان، حسن انصاف
 بر علیہ، بر خلاف

پولتیک سیاست، چل و حرکت	اہمیت، کلانی و بزرگی
ایالت، بالکس، سیاست و بگاڑنا	متعہ، ذمہ بردار
و بالفصح غلط است	نشر، پرگندگی، نشریات، مانند
تصادف، و زخورد، و دچار شد	خبریات، و آثار مطبوعہ
اصطلاحاً (اتفاق ناگہانی)	توزیع، تقسیم
(عاجل، آجل) (زود، دیر)	پر و غرام، اندازہ کار، (مضامین)
موقتی، عارضی	سیاپورت، راہداری
عادی، عادت گیر، و اصطلاحاً	پوستہ خانہ، ڈاکخانہ
(معمولی)	تویر، نورانیت، و صفادادن
رانگان، مفت	ہوتل، جگے ناخوری
اضاعہ، ضایع کردن	استعداد، برسر کارے شدن
حیات، دریافتنہاے بجواس	و منع کے راقبول نکردن
تکرار الخاطئہ کو رد ضمن فقرات کالمہ فیما بین بق ہذا و کاکا	
مبتدی، صرف نظر از افزو و اید، تشریح بیارید، ممنون، تشکر	
کاکا - بودن من درینجا موقتیست، برعلیہ شما نیامدہ ام،	

الکون معافی میخواهم که درین فریق دیگر امتحان بگیرم، و بحرفیت
 وقت خود را انکان اضعاف نینمایم، و تبریک میگویم شمار که حسیا
 شما از استفاده مضامین خود خوب اضافه گردیده، اعاده و تکرار
 آنرا همیشه لازم دانید، بالفعل از قرار امتحان خیالات شمار آتیه
 نموده، بعد تنقید آن، باز نمبر وار بحضور جناب وزیر صاحب تقدیم
 خواهم نمود.

مبتدی، عرض ما را اهمیت نیدید، اعتذار را رجا میکنیم،
 که تا هر مضمون را خوب حفظ نمایم، بجناب معزنی الیه تقدیم نفرمایند
 چه اگر از ما نطقه بخواهند، مباد از ذات مشار الیه سزاوار توبیخ و تهدید
 گردیم،

کاکا، جناب ممدوح هرگز شمار توبیخ و تکریر نمیکند، افکار مقدس شما
 دانا خواهان شرف و کامیابی جمیع اطفال معارف است، که
 کارآمد ترقی و تمدن همین اولاد ناس و وطن است، و چون خدمت
 معارف را بر اصول درست متحمل و متعهدند، ازین سبب اطفال
 صغیر را بر کثیر ترجیح میدهند، و دانماد خویز افکار شما میکوشند، حتی

دین مخصوص یک رساله بنام (معرف معارف) همراه یکبار از وزارت
جلیده معارف هم برعموم توزیع میشود.

م، اگر جناب شما مخلص صمیمی خودست یعنی این بنده عاجز را بجناب
جناب وزیر صاحب کما به وقت معرفت فرمایند، و بکدام خدمتی
نهایت اونی مامورم دارند، هیچ استنکاف از آن نمانیم، و مطابقت
پروگرام آن با انجام رسانم.

ک، منکبه باینگونه مسائل عادی غمیدارم، بنابراین هر موقعی را
که حسب لیاقت خود با اشغال نمایند در آن تکلیف و قناعت را
نشان باید داد استبداد نمیاید، و استدعاست بوقت معجله
م انجامد، و موجد از کم قوی علمی منجر با استعفا میگردد، خدیو از آنج
ناید بود، هر چه کار تشبیه عملیات آن باید نمود، تطبیق و تعدیل
موازنه و مقایسه علم با عمل باید فرمود، که تحصیل عمده بزرگ ثبوت
فعالیت است در آن، قبل از اقدام در ملازمت آن اگر چه بعضی اوقات
انسان از حسن تصادف مدارج عالیه میرسد، مگر اینگونه ترقی را
قیمت و اعتبار نیست.

م، دران عرض، مدعا و مد نظر من اظهار اطاعت بود نه استعفا
 ملازمت، و گرنه ملازمت در پوسته خانه، و موزه خانه آثار عقیده
 و تلیفون، و تلغراف براب بنده موجود است، مگر همه وقت
 تعاطی افکار، و تبادل انظار نوجوانان حریت خواهان در مضایق
 مکتب علمی بدرجه محیر العقول بوضعیت لازم، و استقلال
 فوق العاده است، حتی که جدت و جدیت شایان

دران ظاهر نمایم.

ک، بطبعی انجمن حیات قابل تقدیر است، زیرا که سائیکه
 از لذت علم واقف هستند، تیار و موثر را دوست میدارند
 که در آنجا ادب و تهذیب می آموزند، مردمانیکه فیشن قیم
 پویان و عادت گیراند میخواهند که بدون تعلیم هر کدام یک
 قوماندان بزرگ باشند، البته وجدان عالی باین گونه اوضاع
 اجازه نمیدهد، و از چنین پولشکیهاست معنی و مپاست
 فروشها غیر از خجالت نتیجه نمی برآید، زیاده چه ایرام رود
 فی یوم پشینه نوزدهم ربیع الاول.

تعییم حساب از قول بیدی

ای احمد حساب را بدیگرے تعلیم کرده میتوانی، بی صاحب همان
 راه و روشیکه از کتاب حامل المتن ابتداییه با آموخته شده، من هم بدیگر
 نشان داده میتوانم، و خلاصه آن چنانست، که اولاً تا یکصد را زبانی از
 مبتدی میپرسم، و با صحیح ضبط نموده دها که با آنرا با و نشان میدهم
 بعد اشکال نه گانه را بوی خوش خط نموده در فرق (۶ و ۲) میگویم که در
 ۲ دال بوا و پسیده این شکل را اختیار نموده، و در ۶ این خال هرگز دست
 نغز آید، همچنین در تفاوت ۷ و ۸ میگویم، که اولاد و کاسه مساوی
 راسته مانده شکی بودند، هفت هفت پا و روغن داشتند، در کاسه
 دوم چون پا و ششم انداختند لنگر کرد و چیه شد، این چیه شدن از لنگر
 بجز ۸ درست نغز آید، بعد دها که با را تا صد نیز تکرار کتاب حامل المتن
 نشان میدهم، و آنرا نوکر والا میگویم، و کاسه بگذاشتن صفر بطرف
 مخالف هم میدهم، بعد مابین دو دها که را چنانکه از بهر عدد اضافه از
 دها که صفر را خراب کرده آن عدد اضافه را بجای صفر مینگارم،
 بعد صد های خالص که دو نوکره میباشد با و مع آموز را هم،

یکا، دها، صد را هم خوب باو حفظ میکنم، بعد نوکر والا و پسر داد
 والا، و پسر والا را، مانند (۳۲۰ و ۶۰۷ و ۲۹۵) و غیره را با
 ضبط نموده میگویم، که این سه درجه را فقره ساده گویند، یعنی لفظ
 اضافه که هزار یا میلیون و ملیار باشد ندارد، چون در فقره ساده خوب
 شوند بعد تقرر مذکور فقره هزار را معمول میدارم، چنانکه در هر دو
 خود در فقره ساده بختره صفر دیگر چیزی نمی آورم، بعد دلیری در
 باز سرد و فقره را یکجا میکنم، مگر درین وقت بهره دار صد را هم پیدا میشود
 بعد از آن انضمام دو فقره باقی بآن آسانست، بعد عمل جمع را
 از قرار سوالات سراج الحساب باو ضبط میکنم، و در آن حالت ضرب
 زبانی را که بزبان آرد و پهازه گویند، از یک یک یک، یک دو
 شروع کرده الی یک ده ده، بعد پهازه دو یعنی دو دو چار
 و سه شش، دو چار هشت، الی دو ده میست، همچنین الی
 نده نود، و ده صد باو حفظ میکنم، بعد عمل ضرب را باو شروع میکنم
 بعد از آن تقسیم خورد را باو می آموزانم، و مقسوم علیه صفر دار، و جزا
 ضربی دار را هم باو خوب ضبط میکنم و در آن حالت پهازه چهار عدد

یازده و سیزده و پانزده و هفده و نوزده را که اجزای ضربی ندارند
 نیز با حفظ میکنم، تا تقسیم خورد در برابر چهار عددند که زیر بخوبی توانسته باش
 اما پاره دوازده را نیز باید گرفت، که در بعضی چیزها احتیاج زیاد
 بان می افتد بعد از کمال مهارت در تقسیم خورد عمل تفریق را
 نشان داده، و از ممکن و ناممکن آن توسط سوالها که زیاد میسیم
 تا بجز دیدن بدانند که تفریق این ازان ممکن است یا نیست، بعد
 تقسیم کل از با و شروع نموده میگویم که ما قبل آخر مقسوم علیه اگر
 بیشتر یا نه باشد، درجه آخر را یکی اضافه خیال کرده در مقسوم
 سجده باشید تا سرگردانی شما کمتر باشد، و چون در اول عمل
 یک دو سوال عبارتی از بهر دانستن فائده آن کار گفته باشیم
 نه زیاد، لهذا حال از جمع گرفته تقسیم کل آن جمیع سوالها
 عبارتی بهر کدام را با و میکنم، قبل ازان در باب تقسیم خوب با و
 میفهمانم، که ازین سه چیز که مقسوم، و مقسوم علیه، و خارج قیمت باشند
 بهر کدام که مجهول شود، از دو معلومه آن سوم مجهول نیز معلوم کرد
 اربعه متناسبه، و آن عبارت از چنان چهار عدیست که نسبت اول آن دوم، چنان

نسبت سوم باشد چهارم، و بآن لازم است تساوی حاصل ضرب
 طرفین با حاصل ضرب وسطین، بنابر علیه هرگاه حاصل ضرب
 وسطین معلوم شود گویا بعینه حاصل ضرب طرفین معلوم گشت،
 و از تقسیم حاصل ضرب بر یکی از مضروبین البته مضروب دیگر
 خارج آید، چنانکه گویی، اگر سه مرغ به قیمت روپیه باشد پانزده مرغ
 بچند خواهد بود، بنادران چون وسطین یعنی هفت و پانزده را
 با هم ضرب کرده بر طرف معلوم قسمت ده شود خارج آید جواب سی و پنج
 اینچنین مرغ: روپیه ۳ :: ۱۵ : مرغ: روپیه ۴۵ = $\frac{45 \times 7}{15}$ = جواب ۳۵
 و قاعده (احدیت) نیز مساوی اربعه است، مگر در آن تقریر را
 بطور دیگر میکنند، چنانکه اولاً قیمت یک مرغ را معلوم کرده بعد
 همان قیمت را در آن عدد ضرب کنند که قیمت آن مطلوب باشد
 چنانکه در مثال مذکور هفت را چون بر سه قسمت نمودیم حاصل شد
 ۲۱ چون این را ضرب پانزده نمودیم حاصل شد همان سی و پنج اینچنین
 $\frac{45}{15} \times 7 = 21$ اما اربعه محکومه، چنانکه گویی یک کاری را
 که هشت نفر پانزده روز کرده توانند چهل نفر بچند روز خواهند کرد

اول آن عدد را مرقوم باید داشت که مجهول از جنس اوست چنانکه
 درین سوال روز و عدد آن پانزده است بعد از آن فکر کنید
 که سوال من مقتضی زیاد است یا از کم، اگر مقتضی زیاد بود عدد
 زیاد ضرب نموده بر کم تقسیم نمایند و بر گاه مقتضی کم بود بر عکس
 معمول دارند چنانکه در اینجا مقتضی کم است زیرا کار یک هشت نفر
 به پانزده روز کنند چهل نفر کمتر از آن توانند لهذا چون پانزده را مضروب
 هشت نموده مقسوم چهل نمودیم خارج شد جواب سه این چنین

$$\text{نفر} : \text{روز} :: \text{نفر} : \text{روز} \quad \frac{8 \times 15}{40} = \frac{3}{1}$$
 همان ارجح است مگر معکوس گشته نسبت بر جنس بخس خودش

$$\text{گرفته شد} \quad \frac{8}{3} : \text{نفر} :: \text{روز} : \text{روز} \quad \frac{15 \times 8}{40} = 3$$
 و عمل خطاین چون بدل الحیره است و در ظرف یک ساعت نشان
 داده میشود اگر چه در روغرام نیامده اما علم قابل اگر بتدیان خود
 یا موزانذ البتة سزاوارتر است باشد و اگر چه کسور عاده و اعشایه از کتاب
 سراج الحساب کار کرده میشود مگر چون استعمال اعشایه در وطن
 خرد ما کمتر است بدان سبب چیزی از آن در اینجا نیز میگویم و گن

که کسور اعشاریه از کسور عامه آسانتر است بسبب اینکه مخرج آن
 حاجت نوشتن ندارد، پس جمیع اعمال آنرا بشکل صحیح آورده اند
 چنانکه نصف را در کسور عامه چنین $\frac{1}{2}$ مینویسند و در اعشاریه بطرف
 راست ممیزه یا ضمه معکوسه که آنرا علامه اعشاریه گویند، شکل پنج را اینک
 اینچنین (۵) معینش اینک مخرج این یکچنان واحد است که بقدر رقمها
 درجات اعشاریه، صفر یا اصفار دارد، چنانکه در پنج یکم
 معلوم شد که مخرج آن چنان واحد است که یک صفر دارد، یعنی
 ده مخرج اوست، و ربع را چنین ۲۵ مینویسند، از دو رقم بود آن
 معلوم است که مخرج آن واحد دو صفر دارد، یعنی یکصد است، و چون
 همه وقت مخرج آن واحد صفر دار یا اصفار دار است، لهذا حاجت
 نوشتن مخرج آن نیابند، بقرار مذکور از صورت کسر معلوم است
 که مخرج آن چیست، بنابراین هرگاه خواهی که کسر عامه را با اعشاریه
 تحویل نمائی، چون زیادت صفر جانب راست در کمیت آن
 فرقی نیاید، زیرا در مخرج آنهم صفری افزاید، از آنرو بمعاوضت
 صفر کسر عام را بر مخرج آن تقسیم کرده میتوانیم، چنانکه $\frac{1}{2}$ را

باعشاریه چنین تحویل کنیم $۳ \div ۲ = ۱$ با زیادت صفر $\frac{۳۰}{۲} = ۱۵$ شود
 و اگر خواهیم که همین اعشاریه مرقوم ۱۵ را و پس بسور عامه تحویل کنیم،
 بر مخرج اعشاریه آنرا نوشته اختصار کنیم پنجمین $\frac{۳۰}{۱۰}$ اگر چه در تحویل بعض
 کسور عامه با اعشاریه اعداد آن منتهی نمیشود که آنرا اعشاریه متوالیه گویند
 مگر چون اعشاریه را اکثر الی پنجاه مرتبه می‌رسانند که مخرج آن صد هزار
 و عبارت دیگر یک یک می‌باشد پس یک جزو از یک یک جزو و $\frac{۱}{۱۰۰۰۰۰}$
 اگر مفقود شود هم قدر محسوب می‌نماید، نقص در نتیجه نمی‌آورد،
 چنانکه یک ثلث یعنی $\frac{۱}{۳}$ را اگر با اعشاریه تحویل کنیم این چنین شود
 $\frac{۱}{۳} = ۰.۳۳۳۳۳۳۳۳$ و ازین بیان معلوم شد که اعشاریه بکذاشتن صفر
 جانب راست فرست می‌کنند، و بصرف جانب چپ آنقدر فرق می‌کنند
 که اعداد صحیح بصرف جانب راست می‌کنند، چنانکه همان ۵ را که تعبیر از نصف
 میگردد، هرگاه یک صفر از جانب چپ افزوده شود معبر از بیست یک
 گردد اینچنین ۰.۵ پس در محل جمع اعشاریه اول رقم عدد صحیح را نوشته
 بر جانب راست آن علامه اعشاریه را مرقوم داشته، بعد از آن مخرج و اعشاریه
 مرقوم میدارند، و علامت اعشاریه مبر رقم را محاذی یکدیگر ساخته باشد

و تقیاس اعداد صحیح جمع کنند همچنین $\frac{22,5}{32,5} = \frac{59,221}{43,128}$ و در عمل ضرب
 علامه اعشاریه مضروبین را ساقط نموده و تقیاس اعداد صحیح با هم ضرب
 کنند بعد از جانب راست حاصل ضرب برابر درجات اعشاره
 مضروبین شمار کرده علامه اعشاریه را در آنجا بنکارند چنانکه
 $22,5 \times 4,22 = 23,56 \times 22,5 = 529,09$ شود و در عمل تقسیم
 علامه اعشاریه منقوص و منقوص منه را محاذی هم نموده و تقیاس
 اعداد صحیح عمل نماید چنانکه $100 - 983 = 17$ شود
 و در تقسیم هر گاه صحیح بر صحیح تقسیم کرده شود، بر آنچه بالا گفته مقسوم
 در خارج قسمت برآیند صحیح باشند و بعد تمام درجات مقسوم علامه اعشاره
 مرقوم دارند که بعد از آن همه اعشاریه باشند چنانکه از تقسیم صحیح بر صحیح
 $898 \div 32$ خارج قسمت $28,0625$ حاصل شود
 و هر گاه تقسیم صحیح بر اعشاریه باشد
 بقدر درجات اعشاریه مقسوم علیه
 صفر یا برابر جانب راست مقسوم
 مرقوم دارد تا با اصفار جمله حکم صحیح یابد چنانکه از تقسیم $100 \div 625$

حاصل گردد $\frac{۶۲۰}{۳۰۰} \dots ۲۰۵$ و هرگاه در هر دو جانب صحیح
 و اعشاریه باشد نیز بقدر درجات اعشاریه مقسوم علیه، علامه اعشاریه
 مقسوم را بجانب راست برود، تا جانب چپ اعشاریه مقسوم همه
 حکم صحیح بگیرند، بعد از آن تقسیم کند، چنانکه از تقسیم $۲۰۵ \div ۲۷۷۰۸۹$
 بعد نقل علامه از جا خود بقدر اعشاریه مقسوم علیه چنین $۲۰۵ \div ۱۷۷۰۸۹$
 و جواب $\frac{۲۷۷}{۱۷۷۰۸۹} \dots ۲۰۵$ حاصل شود، و در غایت تمام
 مذکوره علامه اعشاریه از حد خود نمی برآید.

مقدمات جغرافیا

آن علم است که از (شکل و جسامت زمین) و (آب و هوا) و (یکه بر آن
 احاطه کرده) و (حکومتها و روش قانون هر کدام) و (محصولات
 و کشت و تجارت آن) بحث میکند.

چهار سمت اینست: - مشرق، آفتاب برآمد، و مغرب، آفتاب
 نشست را گویند، و چون دروازه خانه کعبه رو مشرق، و پشت
 آنخانه معظمه بطرف مغرب است، هر گاه که دست چپ و راست
 آنرا شمال گویند، بسبب اینکه دست چپ را شمال گویند، و جانب

مقابل آزا جنوب خوانند؛ و نقطه منتهای این دو طرف آخری را
 قطب شمالی و قطب جنوبی گویند، و قطب شمالی آسمانی وقت
 خفتن بر آسمان خوب فهمیده میشود، چنانکه ستاره هفتم آن هفت ستاره
 بنات النعش است، که در عوام چهار ستاره آن مسمی چهار بانی خود
 است که از پای آن سه ستاره دیگر قطار است، آخری آنها را
 ستاره قطب گویند؛ و بر جانب مقابل آن قطب جنوبیست، و آن
 باز هم بقدر پایان زمین است.

زمین مع آب شکل کره وی دارد، و کره چنان یک چیز کلوله گردید
 گویند مثل نارنج، بلکه اصل تعریف آزا چنین کرده اند، که چنان چیز
 کلوله که مابین آن یک چنین نقطه پیداشدنی باشد، که هر چند خطیکه
 از آن نقطه بسطح و بر آورده شوند، همه آن خطوط با هم برابر باشند
 آن جسم را کره، و آن نقطه مابینی ویرا مرکز او گویند.

پس این زمین خاکی، و آن آب بسیار یکدیگر و هم پییده مانند یک کباب
 از یک بند و آن بسیار گردی چنان برآمده خیال کرده میشود که هر دو
 سر آن باد رنگ با سطح آن بندند چنان برابر باشند که مرکز او را از کلبی

نکشیده باشد، و سکونت مردم برین سرو آن سر این باد رنگ نما
خاکست، بیچ ذشعورے منکر دراز نما بودن زمین شده نمیتواند
زیر آب برکرویت حقیقی خود ایستاده، و دوسر مقابل زمین از آب
برآمده که بر سر آن سکونت علیست، پس خود این زمین خالی
چگونه کروی باشد، مگر مجموع این کره از آب و خاک بهم رسیده را کره
زمین گویند، اگر چه جزو آبی این کره از جزو خالی آن بسیار است، بکره
آبی مسمی نموده از سبب شرافت انسان و سکونت بر جزو خالی آن
لهذا جزو خالی از ابرج دادہ مجموعہ را بکره زمین مسمی داشته اند.
و چون این کره بسیار کلا نیست، لهذا هر چند یکہ آب آن از صدہ باد
بسیار تر و بالا میشود، و در خشک آنہم کوہها و چقورہاے بسیار میشد
اورا از کرویت کشیده نمیتواند، بسببیکہ آن پستیها و بلندیها، نسبت
بکلائی کره زمین، چون نسبت پستی و بلندی خورده خورد نارنج است
بخورد نارنج، کہ آنرا از کلو لکی نکشیده، و کلائی این کره ازینجا برائے شما
معلوم میشود کہ دورہ آن تقریباً (۱۳۹۶) گروہ است، پس اگر
شخصے پای پیادہ ہر روز ہدہ گروہ راہ برود، و پیادہ رومی اورا

ص

بر روی دریا و کوهها هم فرض کنیم در سه سال و ده ماه دوره آنرا
 قطع کرده بتواند چنانکه عدد مذکور را اگر برده تقسیم کنیم که عدد کوهها
 یکروزه اوست صفر آن ساقط گردیده عدد کل روزها (۱۳۹۶)
 حاصل شود و باز چون بر عدد ایام سال شمسی قسمت کنیم که (۳۶۵)
 است همان سه سال و ده ماه حاصل گردد.

و این که هیچ چیز بسته و منگی نیست، بقدرت کامله حق سبحانه تعالی
 مابین معلق است، و مانند چرخ چاه بر خود دور و گردش میکند و گردش
 آن از مغرب بسوی مشرق است نه برعکس، چنانکه قبل برین کت
 یومی را بفلک جنوب میداشتند، و حال چنین نبوت رسیده که
 روز و شب ازین گردش زمین پیدا میشود چنانکه یک سنج باریکی
 در قطب سنج نارنج زده و از نقطه سروی بر آورده بقدر سه مفاصله
 از چراغ دور گرفته و بر خودش دور داده شود، البتة آن نصف و که
 بطرف چراغ است روشن، و نصف مقابل آن تاریک خواهد بود
 که نصف روشن آن روز و نصف تاریک آن شب را نشان میدهد
 و آن سنج را محور، و آن دو نقطه مقابل را قطبین آن خوانند، و زمین

در بیست و چهار ساعت که مقدار یک شبار روز است، یک دوره را
 پوره میکند، و دایره کلانتریکه بر کم آن خیال کرده میشود، چنانکه دوری
 هر چیز و آن از هر دو قطب با هم برابر است آنرا (خط استوا)
 گویند، بسبب اینکه شب و روز در نیمه وقت سال در آنجا مستوی
 برابر می باشد، و مرکز این کره را (مرکز عالم گویند، زو جمیع اشیاء وزن و
 از هر طرف این کره که باشد بسوی مرکز عالم است، لهذا ما و مردم
 امریکا یا یابا میباشیم، چنانکه اگر یک خط از قطب پاسبوی مرکز عالم
 برده و از آنجا گذراندیم با امریکا بر آورده شود، البته بکف پاسبی ^{التشخص}
 بخورد که مقابل و مقابل است، و این خیال نکنید، که امریکا چون
 در زیر پای ماست چرا مردم آن نمی افتند، و آنان باید که بمانند
 چنین حیرت کنند، که چرا ایشان نمی افتند، و این فکر هر دو جانب
 غلط است؛ زیرا آسمان بالای هر کدام، و پای هر یک یکجا
 مرکز عالم است، بلکه در هر شبار روز با جده امریکا میرویم، و امریکا با
 ما آید، و آفتاب بر جبهه خود ثابت ایستاده، و زمین بر خود دور
 میزند، و اینکه آفتاب چشم انسان متحرک مینماید مشابه آنست که اندک

در یک گاژی تیز روشسته باشد و طرف درختان و دیگر اشیاء ^{بیند}
خیال میکنند که درختان میدوند.

زمین را یک حرکت دیگر هم است، که بر یک خط بیضوی بر دور
آفتاب میگردد، و بیک سال آن دوره را تمام میکند، و آن حرکت
انتقالی گویند، و فصول چهارگانه که بهار، و تابستان، و خزان،
و زمستان باشد، ازین حرکت انتقالی زمین پیدا میشوند.

پس یک طرف آن باد رنگ خاک، بنا سبب تفاوت رنگها
مردم، و آب و هوا، بسه حصه منقسم نموده سر یک آنرا بزرگ گویند -
و بنام ایشیا، و یورپ، و افریقا یاد کنند، بطرف مشرق ایشیا، و
بجانب مغرب یورپ، و بطرف جنوبی این سه در افریقا افتاده است.

چون این داعی شرح چمنی و میرتذکره و غیره از میسرتذکره خوب خوانده، و کوزه فکلی
بارها خود ساخته ام، لهذا از حرکت یومی زمین هیچ نفعی در تصورم نمی آید،
تا این حرکت انتقالی را بر زمین منسوب داشتن، و اتفاق سه گانه دوالابی، و حملی
و رجوی، را از آن بر آوردن تصورم نمیگیرد، چون بعضی تقلید خصوصاً از بهر ساختن
مسئله ننگنه ام، الا آنکه در مقابل زور باشد یا که دام لحاظ لازم، لهذا در اینجا
اغماض کرده نتوانستم در حاشیه اینقدر نوشتیم، نه در متن، تا مغل خیال مستدیا
نگردد فقط

و مجموع این هر سه حصه را (دینای قدیم) و (بر عتیق) گویند، و قبل برین
 ربع مسکون میگفتند، و بر سر دیگر آن باد رنگ نام بزرگ عظیم چهارم است
 که مسما بامریکا است، و یک بزرگم خورد تر از چهار مذکور است،
 که مانند یک نرغ، از آن باد رنگ نام بجانب شرقی جنوبی ایشیا
 برآمده، آنرا (اوشینیا) گویند، و هر کدام چنین ز چهار جزیره خوانند
 و این جزیره اوشینیا چون بسیار کثافت بنا بر آن بزرگم پنجم از اجزاء
 نموده اند، و دو بزرگم مذکور آخری یعنی امریکا و اوشینیا را دنیا
 جدید نیز گویند.

و محیط عظیم چون با هم متصل، و فی الحقیقت یک دریا است، مگر
 نسبت بوضعیت زمین، و یا تفاوت اندک در رنگ، و طعم آب
 از یک حد تا حد دیگر بنام علیحدگی مسما گردیده، آنرا هم پنج حصه منقسم
 نموده اند، دو حصه آن که یکی قریب قطب شمالی، و دیگری قریب
 قطب جنوبیست، چون از حرارت آفتاب دورند، تا یک حد
 همیشه بستیعی باشند، و هر یک بطریق دائره مدور افتاده، مرکز آن
 قطب است، یکی را بحر منجمد شمالی، و دیگری را بحر منجمد جنوبی گویند.

وکن بحریکه بجانب جنوب ربع مسکون افتاده، و تا بحر منجم جنوبی رسیده
 آنرا (بحر هند) گویند، پس یک بحر درازیکه بجانب شرقی دنیاے قیام
 افتاده، و تا سر دو بحر منجم رسیده، آنرا (بحر الکابل) گویند، و یک بحر
 دراز دیگر که بجانب غربی دنیاے قیام افتاده، و از یک بحر منجم
 تا بحر منجم دیگر رسیده، آنرا (بحر اوقیانوس) گویند.

و از ابتدا چون چهار ماهی سریع التیر نبودند، ازین سبب این سه بحر ^{اعظم}
 اول که ایشیا، و یورپ، و افریقا باشند با هم خبر بوده اند، و از بود
 آمریکا و اوشینیا و مردم آنجا هیچ علم نداشتند، تا آنکه در سنه شصت
 هفتاد و یک عیسوی آمریکا، و در سنه یک هزار و بیست و یک،
 اوشینیا پیدا شدند، بعد چون مقدار خشکه را با سطح آبی کل کره مذکوره
 نسبت داده بنجیدند، از جمله پنج حصه سطح مستطیره کل کره، دو حصه آن
 خشکه، و سه حصه آن آب گرفته، و کل این کره مرکب از آب و خاک را
 کره زمین گویند،

باید دانست که (جهیل) خند خیره است؛ یعنی چنانکه جزیره ^{بست}
 از زمین، که از میان آب سرزده، و گرداگرد آن آب فرا گرفته است

مچنین جمیل خبر و سیت از آب در میان خشکه برآمده، گرداگرد آنرا
 خشکه گرفته، چنانکه در وطن غزیر یا آب ایستاده غزین است .
 (خلج) ضد جزیره نامست، یعنی چنانکه آن خشکه که اکثر دوره آنرا آب
 گرفته، و یک پهلو آن بسته بجزیره باشد آنرا جزیره نام گویند مچنین
 آب در خشکه درآمده را خلج خوانند .

(بوغاز) ضد خاکناست، یعنی چنانکه دو جزیره عظیم که اکثر دوره هر یک نام
 آب گرفته باشد، مگر از یک پهلو توسط قدری خشکه با هم وصل شده
 باشد، آن خشکه واسطه را خاکنا گویند، مچنین دو جزیره عظیم که بواسطه قدری
 آب با هم اتصال یافته باشند آن آب واسطه و رابط را بوغاز گویند .
 و چون هر یک از اکثر اشیا مذکوره بنامهای دیگر یاد میشوند،
 بنا بر آن اولاً با اسم مذکور معلوم شما نوشته، بعد نام دیگر غیر مذکور از این قوم
 آنچه از شکل و جسامت زمین بحث میکند، آنرا (جغرافیا) زیانست
 گویند .

آنچه از آب و هواست بر سطح زمین احاطه کرده بحث کند آنرا (جغرافیا) طبیعی
 گویند .

آنچه از حکومتها، و روش قانون مبرکدام بحث کند آنرا (جغرافیا سیاسی) گویند، و در زبان فارسی معنی سیاست بهتر از این نیست که خواجگان شیرازی فرموده اند: بادوستان مروت بادشمنان دارا. گویند آنچه از محصولات، و تجارت بحث کند، آنرا (جغرافیا اقتصادی) (ایشیا، آسیا) (یورپ، اروپا) (افریقا، افریقا) (امریکا، امریکه) (اوشینیا، استرالیا، اوقیانوسیه، دنیا، جنوبی)

افغانی

چون بیه از مردم غیر افغان برین زبان صحبت نشان عربی توانان مقالات زشته ساخته اند، و مولانا غنیمت هم در آن اشترک نموده، و زشته ترین آن اینست که در وقت کوتوالی نائب میرسلطان مجبوس بودم، دو نفر از ایشان از بهر اختلاط رفت و آمد بسیار بجای این داعی داشتند، روزی گفتند، کتابی یا سماعی علم دارند که زبان این جنم چطور خواهد بود، گفتیم بلی، افغانی، خنده کرد و تعجب نمودند که خودش افغان، و هم خودش برین اقرار گفتیم سلب را نپرسیدید، گفتند، بفرمایید، گفتیم چیزیکه مشقت است بر اهل دوزخ است، کسانیکه

زبان افغانی یادند از نذر و زمین زباز ابر (ایشان) میخوانند، ازین
 معلوم شد که افغانان و سمرانکه زبان افغانی را یاد دارند بد فرخ نمیبند
 ازین جواب داعی بسیار متاثر گشتند، بعد از آن مذمت افغانی را
 نمودند، و حال آنحضرت غازی را خداوند بر راه راست میبرد، که ایاتی
 وطن غری خود را عموماً بگفتن این زبان مکلف میدارند، و این هم
 ظاهراً و هویدا است که باز زبان عربی اغلب مساویست، چرب
 قرآن مجید باین زبان نهایت شیرین و درست آید، حقیقت این را
 کس میدانند که هر دو زبان را بخوبی یاد دارد.

و یاد گرفتن زبان غیر موجب تخریب خود این داعی در بندگی استی آخری
 ثابت گشته که زبان محاوره توسط مکالمه بسیار زود بدست آید،
 چنانکه یک شخص افغانی الاصل، با ماد و سه نفر هموطن و همگذران بود
 افسوس یاد گرفتن این زبان اجداد خود بسیار داشت، از این سبب
 درین اوطاق زبان فارسی را موقوف نموده همه افغانی با هم می
 او هم از غلطی باس که نداشت، اصلاح آنرا میگرفت، بعد از
 اندک چنان شد که جنگ زبانی را هم با افغانی کرده میتوانست، و آن

زبان غیر بسیار سخت است، بسبب اینکه جواب سخن حریف چنان
 حرفی نباید گفت که بدرجه دشنام رسد، و الزام بر خود گویند بیاد
 و نه آنقدر سست باید که موجب جرأت مدعی گردد، و قسمت
 زیاد هم نیست؛ پس در زبان غیر جوابی را بمناسب سخن حریف
 و فوراً بر زبان آوردن بمهارت تام دران زبان صورت نیندند، و در
 هر زبان که سخن بسته میشود، هیچ لفظ آن ازین سه چیز بیرون نمیشد، که اسم
 یا فعل، یا حرف، اسم را نام گویند، مانند (احمد، مکتب) و فعل کار را
 مانند (آمد) و حرف آنست که خودش معنی جداگانه نمیدهد، مگر معنی
 اسم و فعل بآن بسته میشود، چنانکه (از) در عبارت (احمد از مکتب آمد)
 واقع است، در افغانی بمقابل (از) حرف (له) است عبارت
 « احمد له مکتبه سراغی، و حفظ لغات آسانست مشقت زیاد
 در دانستن روابط، و تذکیر و تانیث، و جمع، و مفرد آنست، اگر معنی
 یک یک از روابط را جدا جدا از کتاب یاد بگیرد، باز استعمال آن در محل
 خود نمیتواند، و نیز هر زبان اصطلاحات بخود دارند، که آن بجز مکالمه
 هرگز دست ندهد، چنانکه در اثنای این نوشته یک دست آمد

سید

و این بحث افغانی در میان بود، راے خود و دیگر اجباراً اظهار نمود
آن دوست یک کیفیت چشم دید خود بنا مہائے معین بیان نمود،
کہ فلانی افغانی را یاد میگرفت، و اکثر لغات آرازم ضبط کرده بود،
روزے در باب یک رفیق وے پرسیدہ شد، کہ فلانی را ندیدہ
او جواباً با افغانی گفت کہ «پرون می درود پرشنده و لیدہ»
برین تلفظ وے خندہ کردہ شد، و حال اینکه از قرار لغت صحیح گفته
کہ (لب) را (شنده) گویند، اما از قرار اصطلاح افغانی در خبا
(غارہ) کہ معنی (گردن) است استعمال میشود، باید کہ میگفت
«پرون می درود پر غارہ و لیدہ» و حال اینکه در فارسی با
لفظ (گردن) درین محل نمیگویند، چنانکہ میگفت (دیروز بر گردن
در یادیم) بلکہ بر (لب دریا) گفته میشود، بنا بر این سببہائے بشیرین
ابتدائیہ امانیہ را باید کہ معلم افغان بشاگردان گفته باشد کہ اینہم بمنزلہ
مکالمہ است چنانکہ سبق بیت و ششم کتاب ہذاست یعنی
امی احمد کعبہ را شناسی، و حقیقت منہ را میدانی، سبے صاحب
میدانم، کعبہ یکنانہ است در شہر مکہ، چار دیوارہ و یک دروازہ، و بام دار

هر مسلمان در هر جا که باشد، رو با آن طرف نموده نماز میکند ارد، و زیارت
 آن خانه را حج گویند، و مرقد پیغمبر ما در شهر مدینه است، آنحضرت
 ده سال پیش از وفات خود شهر مکه را گذاشته بمدینه رفت، و گذشتن
 جاے خود را هجرت گویند؛ بافغانی سبق داده باشد، مگر معلم،
 در بعض جا وضاحت داده بتدی را بفهماند که در فارسی کسر و فتح
 آخر لفظ مضاف، بر اے اضافه است، چنانکه در عبارت
 (رسول خدا) در بحث اضافه این کتاب گذشت، در افغانی
 بر اے اضافه حرف (د) میباشد، چنانکه کوئی (رسول
 د خدای) و گاهے مضاف الیه را با حرف اضافه بر مضاف
 مقدم میکنند (خدای رسول) میخوانند، و (په) بر اے
 ظرفیه معنی (در) است چنانکه (در شهر مکه) را بافغانی گوئی،
 (دمکی په شهر کی) و گاهے تنها مضاف الیه مقدم شود،
 چنانکه بمقابل (و مرقد پیغمبر ما) گوئی (او قبر زمو بد پیغامبر)
 و (په) معنی (به) هم می آید، چنانکه در مقابل (بحقیقت)
 (په حقیقت) گویند پس کل سبق مذکور بافغانی چنین گفته شود،

ای احمد کعبه پیرنی ، او په حقیقت د سنه پهلوی
 بلی صاحب پهلویزم ، کعبه یوه خونده دمکی په پهلوی
 خلور دیواله ، او یوه در رازه ، او بام لوی ، هر مسلمان
 په هر خای کی چه وی مخ پر هغه خوا لمونځ کوی ، او
 زیارت دهغی خونده حج بولی ، او قبر زموزد پیغامبر
 دمکی په پهلوی دی . پس در معنی (حقیقت سنه رامیدانی)
 حرف (به) را اضافه نموده ، و در فتره (رو با نظرف نموده نامیکند)
 ترجمه (نموده) را گذاشته ، بسبب اینکه عبارت را از قوام لازمه افعالی
 ساقط میکند ، و لفظ (دغه) برائے اشاره قریب ، و (هغه) برائے
 اشاره بعید است ، چنانکه در مقابل (رو با نظرف) مخ پر هغه خوا
 و در افعالی ، لفظ (دیوال) مذکر است اما چون چهارست برقیاس
 عربی ضمیر واحد مؤنث جمع راجع میشود ، لهذا (خلور دیواله) به (ه)
 تانیث گفته شده ، و (بام) که واحد مذکر است بدون (ه) آمده ،
 پس اگر معلم در سبق اینقدر تفصیل کند ، و لغات را هم جدا گانه حفظ
 نموده باشد بعد دست اندک کالمه در آن کرده میتواند ، اولاً اگر چه شکسته

گوید مگر آخر الامر زبانش صاف گردد و فنا و تیکه در زبان کموضع
 با افغانان موضع دیگر است چنانکه قنداریان گوسفند زرا (میر)
 و افغانان کابل در عوض (ز) (ر) (گ) یعنی (م) میگویند
 و همچنین در عوض (ز) (ر) (گ) قندار افغانان کابل (خ) میگویند
 چنانکه گوشت قنداریان (غوبی) و کابلیان (غوبی) میگویند
 همانست که اینچنین تفاوتها کمتر است زود بدست می آید
 مطابق این پروگرامیک بعد ازین نوشته میشود در این کتاب
 باینقرار دیده میشود که بار زیاد در زمان کم آمده، سایرین روش
 قییم نمیتوانند.

انتخاب کتاب الفبا الصبیان، جمله شخصیت است

چون قندی یک کتاب فارسی خوب، برستی بخواند قطعه و
 سریت بطریق عنوان در اول آن نشان داده خواهد شد، و چون
 در علم عربی منحرک را بر منحرک و ساکن را با ساکن مقابل میارند
 مؤنثت حرکت لازم نمیدانند، و کسه و اشباع را که آوازها
 کتابی دید بر حرف محسوب میارند که در اینجا حرف وین ملاحظ

بجا است نه مکتوبه، لحن ازین بهینت اول کتاب مذکوره الصد
 بحر تقارب قنرب نمانه بدین وزن می آید این سبب ازما
 (بحر) را بر وزن (فعلون) دانسته اند و حرف مشدود و العت مشدود
 بر دو حرف می آید و در لغت عرب (تقرب) را بر وزن (فعلون)
 و (نطیع) را نیز بر وزن (فعلون) آورده اند و چون نون واقع
 حرف مد در این حرف می آید از این جهت (بدین وزن) را بر وزن
 (فعلون) گرفته اند که بیت مذکور بعد از قطع چنین بود (بحر) فعلون
 (تقارب) فعلون (تقرب) فعلون (نمانه) فعلون (بدین وزن)
 فعلون (نیز) فعلون (نطیع) فعلون (از ماکه) فعلون (درینجا)
 اینقدر دانستن مبتدی از علم عروض کافیه است تا آن بجهت
 اوزان و اقیس شود و در قطعات آینه نیز اولاً هر چه متدی
 بر وزن القط درست نموده بعد از آن ابیات است شرح نماید
 و چون سبب القادری را ترک خواهیم داشت پس وقت سبب
 نه خود او، و نه ما قبل او که داشته باشد، از آن حرف مد دان
 یعنی خود او، مگر... است ما قبل او از طرفش و در شرح

۲۰۴

و حرکت دادن حرف آخر نیز لازم نیست، که آن محل اعراب است
بر یک قرار نگیرد، و (ه) آخری چون از بهر اظهار فتحه ماقبل خود است
لہذا نوشتن فتحه ماقبل آنہم ضرورت ندارد، و لغات عربی در خطوط
و حدانی، و فارسی ناخنہ نیز خواهد آمد، تا از ہیچ باب کے از بہر بقدی نماند
قطعه اول، وانش؛ فعولن فعولن فعول

(اللہ) است (اللہ) و (رحمن) (خدا کے)

(دلیل) است (مادی) توگو (رہنما کے)

(سما) (آسمان) (ارض) و (غبرا) (زمین)

(محل) و (مکان) و (معان) است (جا کے)

(سقر) (دو سوخ) و (نار) (آتش) و لے

کہ (جنت) (بہشت) (آخرت) (انس کے)

(ریہ) (شش) (قفا) (حیرہ) و (وجہ) (رو کے)

(فخذ) (ران) (عقب) (پاشنہ) (ریخل) (پا کے)

«دیوان»

«شفت» «لب» «لسان» چه «زبان» «رغم»

«ید» و «جارحه» «دست» و «حلقوم» «زنا»

«قرس» «اسپ» و «بغل» «استر» و «سرخ» «زین»

«بغیر» «استر» است و «جبرس» چه «درآ»

«ربط» «مرد» و «مراة» «زن» و «زوج» «خفت»

«غنی» «مالدار» است و «مسکین» «گدا»

«قناة» است «کارزیا» و «عذب» «آبخش»

چو «بندوع» «چشمه» «حمایه» است «لا»

قطعه دوم بر وزن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

«ضیا» و «نور» و «سنا» «روشنی» «افق» چه «گران»

«زفتی» «خفیف» «جوان» و «سبک» «ثقیل» «گران»

«ارزیر»
«زرب» است «حیدر» «آهن» و «رصاص»

«زین» «ریم» و «زجاج» «آبکینه» «معدن» «کان»

قطعه سوم بر وزن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

«جید» «گردان» «صدور» «سینه» «رکبه» «زانو» «رأس»

«ثوب» «جامه» «رزق» «روزی» «زاد» «توشه» «بابه»

«غرش» «سقف» و «بیت» «خانه» «کحل» «سینه» «زین»

«خسره» «خوبی» «قنج» «زشتی» «جاون» «خشاک» و «زین»

«موش»
«نوب» «سرا» «بید» «کرک» و «تمع» «پیش» «فاره»

«حیه» «مار» و «حوت» «مای» «طیر» «مرغ» «ریش» «په»

«عین» «چشم» و «آند» «زنی» «حاجت» «ابرو» «شکر»

«نوش» «منفر» و «شخم» «اره» و «اذن» «کوش» «ناروش»

«بانه» «صلح» و «حزب» «جنگ» و «یوم» «روز» و «لیل» «شب»
 «غیظ» «خشم» و «ضحک» «خنده» «حلمه» «خارش» «لقب» «گر»
 «جمله» «گندم» «دخنه» «ازدن» «خبر» «نان» و «خم» «گوشت»
 «اصل» «زنج» و «قرع» «شاخ» «بند» «شم» و «قطف» «بر»
 «لجه» و «دانا» و «یم» و «بجر» «دریا» «قصر» «کاس»
 «قل» «پیل» و «بق» «پشه» «ظمی» و «حمار» «اسود» «خر»
 قطع چهارم، بر وزن مفاعیلن فاعلاتن مفاعیلن فاعلاتن
 «صحیفه» «نامه» «قلم» «خامه» «دان» و «سکین» «کاد»
 «خیاط» و «مخیط» و «سوزن» چو «مخبط» «شم» «سوف»
 «حدیقه» «باغ» و «خشب» «چوب» و «خوش» «شفتالو»
 «سفرجل» «آبی» و «افلاج» «نیلوب» و «رمان» «نار»

(تصلیح) است «گرفتن» چو «دست یکه گیر»
 (تعاون) است «گرفتن کنار» و «خجری» «کنار»
 قطعه پنجم، بر وزن مفاعیلن فاعلاتن مفاعیلن فعلا
 (حمل) «بره» «تبر» و «تور» «گا» و «عجل» «پیش»
 (مراره) «زهره» «طحال» و «کبد» «سپرز» «جگر»
 (شراره) «جذره» بود «ماچ» و «شواظ» و «لبن»
 «زبان» «فحم» چه «انگشت» «رماد» «خاکستر»
 «عجین» «خمیر» «دقیق» «آرد» و «نخاله» «سبوس»
 «ادام» «ناخورش» و «قد» و «سگر» است «شکر»
 قطعه ششم، بر وزن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن
 (تاجر) و «تجار» «بازرگان» و «فاجر» «ناکار»
 (صاعد) «آمز دیکه بالا می رود» «باط» «فرو»

رغبت و آمنس (عکس اند) فردا و ویدی

چو انبیس (سفید) است و انود (سیا)

حکم (داور) و محکم (جاس او)

ولے بقینہ (مچو) شاہد (گواہ)

قطعہ دیم، بروزن فاعلاتن مفاعیلن فعلین

من و عن (از) الی و حتی (تا)

این (گو) کیفیت (چون) آم (و آقا) یا

رفی (در) است و علی (بر) و کم (چند)

سخن و نا (انسان) و آنا (ما)

قطعہ یازدیم، بروزن مفاعیلن فاعلاتن مفاعیلن

اطعام (خوردنی) و فحل (تربیب) و اسخ (ناب)

ارز (گرم) (مرق) (شوربا) (قلورا) (قاز)

بنا ص

سید

(عَلَانِيَه) (عَلَن) و (حَجَبِ سَر) (اَشْكَار) بود
 (رَاز) (رَازِ)
 (ضَمِير) و (فِکْر) چه (اَنْدِيشَه) (سِر) و (تَجَوُّس)
 (کَلِيم) (مَسْنُون) است و (حَرْفِيف) (بِمِيشَه)
 (قَرِين) (نَدِيم) بود (سَهْم) و (شَرِيک) (اِنْبَاء)
 قَطْعَه دُو ز دِهَم، بَرُو ز نِ فَا عِلَاتِن فَا عِلَاتِن فَا عِلَاتِن
 (تَوْن) (رَنگ) و (بِرِيح) (بُوی) و (بَاد) (عَظِيم) (غَیْن) (مِیخ)
 (تَوْم) (خَوَاب) و (مَشِي) (رَفْتَن) (بَعْد) (دَوْرِي) (خَطْوَه)
 (زَبَدَه) (مَسْکَه) (دُزْدَهَن) (رُوعِن) (قَطْن) (بِنِيَه) (صُوف) (بِشْم)
 (کُوْر) (کُوْرَه) (قَصْعَه) (کَاسَه) (قَدِر) (دِيگ) و (کَاس)
 (لِفْت) (شَلْعَم) (بَقْل) (تَرَه) (نَزْع) (کِشْت) و (اِرِيح) (دَخْل)
 (کَدِس) (خَرْمِن) (خَزْمَه) (دِسْتَه) (صَنْعِب) و (اِنْف) (تَنَد)
 (اَصْبَع) (اَنْگِشْت) است لِيک (اِبْهَام) (اَنْگِشْت) است
 باز (سَبَابَه) است و (وَسَط) (بَصْر) (خَصْر) است

قطعہ سی ام، بروزن مفا عیلین مفا عیلین مفا عیلین
 کتف) «شانہ» «عَضُد» «بانو» «مَع» «رودہ» «اسیر»
 «آسان»
 «خِذِر» «خاشع» «فَرَع» «مُخَافِئ» «قَلَق» «بِشِيب» «وَجِل» «ترسان»
 «صَمَم» «اَکْرَمِ» «اَلْکَم» «اَلْکَنَلِ» «اَلْعَرَج» «اَلْکَنَلِ» «اَلْبَلَه» «اَلْکَمَلِ»
 «عَلِیم» «وَعَالِم» «وَعَلَام» «وَانَام» «وَاَسْمِ» «اَلْثَرَان»
 «رَبِیع» «اَسْم» «بِیَار» آمد «خَرِیف» «اَسْم» «خَزَان» «اَلْکَمَل» «وَاَسْم»
 «تَابِستان»
 «شِتا» «وَصَیْف» «بِشِيب» «زَمِستان» «اَسْت» «و»
 «شَوْرش»
 «وَتَد» «اَلْمَنَج» «وَتَعَب» «اَلرِیْح» «وَالْمَم» «اَلدَرْد» «وَرِجُوْتِ»
 «اَقْط» «اَلْمِنُو» «دَوَا» «اَلدَارُو» «اَلتَبَق» «اَلبِدْخُو» «اَلْمَبِق» «اَلزَویان»
 قطعہ سی و یکم، بروزن سَتْفَعْلِن سَتْفَعْلِن سَتْفَعْلِن
 «طَوْر» «وَجِبَل» «اَطْوَد» «وَعَلَم» «اَلکَوَه» «اَسْت» «اَلحَارِش» «اَسَان»
 «شَلْج» «اَلبَنَد» «وَقَلَه» «اَلسَر» «اَلْمِطْرَج» «وَسَلْم» «اَلزَرْدَبان»

(میزان) (ترازو) (محل) (بار) (و وقر) (خروارے) بود
 (فلک) (و سفینه) (جاریه) (کشتی) (شراعش) (بادبان)
 (جمع) (و فریق) (و قوم) (و فرقه) (نعت) (و منشر) (گروه)
 (طالق) (ایله) (شکوه) (گله) (نجمه) (گله) (راعی) (شبان)
 (دشمنی) (و ضلالت) (گمزی) (بعض) (و عداوت) (دشمنی)
 (تلقا) (جته) (قرآن) (نبی) (تبیان) (بیان) (آیه) (نشا)
 قطعی و دوم بر وزن مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات
 (میزان) (ناوه) (دان) (و ندا) (تم) (شجر) (ذخست)
 (چون) (متخی) (پناه) (و ملک) (شه) (سمیر) (تخت)
 (قیا) (خیار) (و سلق) (چقندر) (خزر) (گزر)
 (تغیاج) (پودند) (است) (و اثبات) (و مترجم) (و دست)

قطعه سی سوم بروزن فاعلاتن مفاعلهن فعلن

شکر) مستی) و صحو) (بیشاری)

نضر) و (عون) (منظا بربت) (باری)

مبزم) و (مُتَقِن) و (مَتِّین) (مُحْکَم)

(مُظَلِّم) و (دَاج) و (بَلَّغِمْ) (تاری)

قسم) و (حَلْفَه) و (یَمِین) (سوگند)

(استیگاننت) (تضرع) و (زارری)

یانس) و (صرمان) (قنوط) (نومیدی)

چون (تَعْطُّل) (بَطَالَه) (بیکاری)

قطعه سی چهارم بروزن مفاعلهن مفاعلهن مفاعلهن

(رحمت)

(ال) (نعمت) (ضرر) (رحمت) (بلا) (هم) (نعمت) و

(کنان) و (کن) (عطا) (پوشش) (فضیحت) (رضوانی)

قطعه سی و هشتم بر وزن مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات

(دأبوغه) (هستدوانه) و (طیسخ) (خبرزه) (قله) (ص)

چون (کنک) (کاک) و (قرص) (کلنج) (لبا)

(قفتد) چه (خارپشت) و (سلفات) (سنگ پست)

(ضرب) (سوسمار) و (ضفوع) و (خیز) و (دلق) (دله)

(مطبوح) (نخته) (مغزقه) (کفگیر) و (خور) (جوش)

(الفنیسه) (دیگ پایه) و (طنجیر) (پاتله)

قطعه بیستم بر وزن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات

فیلتیستوی بحبم را چون در کشی

اختلاف وزن دارد هر یک را اشتباه

(زر) (لگن) (زینق) (الم) (اشرب) (دین) (اندیر) (حل)

(فضه) (اند) (آمین) (یکه) (مس) (دشبه) (یه) (سفر) (ماه)

قطعه نهم در اسماء و ابی صلی الله علیه و سلم بر وزن مفعول مفاعیلن مفاعیلن

نه جفت نبی که پاک بودند سه : بد (عائشه) و خدیجه (مجتبه)

با (ام حبیبه) (حفصه) بود و زینب (پدر) (مؤمنه) (صفیه) (سوده) (ام سلمه)

قطعه شانزدهم در اسماء و ابی صلی الله علیه و سلم بر وزن مفعول مفاعیلن مفاعیلن

فرزند نبی (قاسم) و (ابراهیم) پس (طیّب) و (طاهر) (تغظیم)

با (فاطمه) و (رقیه) (ماتم کلثوم) : زینب (شماره ترا تسلیم است

اسماء عشره مبشره

ده یار استی از قطعه : (بو بکر) و (عمیر) (علی) و (عثمان)

(سعد) است و (سعید) و (بو عبید) (طلحه) است و (زبیر) و (عبدمن)

هفت کواکب که از اسرار گویند

هفت کواکب که هست عالم را : گاه زیشان از نام و گاه خلل

(قرم) است (عطارد) و (زهره) (شمس) و (مریخ) (مشتری) و (زحل)

تا این صبح که نایب بدست خط حافظ حیدر علی احرار می بریند، یوم پنجم شنبه تمام

حصه سوم ابتدا سب آیات
در باب سر رشته نوشتن

الفاظ بخانه

مشق ج

(۹۵) جد جل جا جاک

رخ دا، (اجل)، (جام)، (حکم)

نجد نخل نجا نجا

ان بیخ و (نخل)، (نجا)، (رنج)

۲۱۶۰

عزیم

چراغ، (بخش)، (ن ج ط ب)

حج حی حم

حاجی، (ح م)، (ح ج م)

حب حبش حبس

حج حقیق حقا حقا

جن جو به جها

حج هان، (ح ک ا ر ه)، (درخت)

حج ت ا ر ت، (پچ پوچ و)

۲۲۰

(پچ رس ی) (ش ش م) هر سه قسم
 (رس م) دو قسم (س ج اده)
 (س ح ر) .

سید

مشق شش
 ش شب یا حیم نامکن
 ش ش
 شش کشدار با کشد از نامکن
 شص شط شع
 شف شق شقا

۲۲۱

شک شکاشل ششم
شن شوش

همراه ؛ سے مابینی ویا سے آخری تا ممکن

(اس پ) (دواس رع) (شاه) (شند)

(ش ف ا) (د اش ک) (س رور)

مشق ص ط

(۹۷) صا طا ، صب طب

صح طح ، صد طد ، صر طر

صط طط ، صع طع ، صفت

۲۵۲

شش طوق و صفا طقا صل طر
صم صم صم صم صم صوت
صراط صرنا طربا صری طی

الفاظ متعلق ص

راضی (ع اص م) (ص رح ت)

ص (ر) (ح ض رت) (ص ا ح ب)

دو سخ ص و ص (ض ع ف)

(خ اص ه) (ص ف ا)

الفاظ متعلق ط

طوطی (و طن) (ط ف ل)

طابق (طرف) (بانی)

مشق ع

(۹۸) عد عل عا عاک

عج عر عس عس
عص عط عع علف عوق عوقا

عکام عم عن عوعه عساعی

رع دل (شاع ل) (رع ار)

رع ک بر (عج ان) (رع غیج)

شاع ر (رع سل) (واع عظ)

۲۲۴

دروغ (ن)، (رغ و غا)، (راع می)، .

مشق بعا

بعا نعت نعج بعد نعر نعرش

نعرش بعض یعط یعع یعف

یعو یعقا یعک یعکا نعل

نعم بعن یعو یعه بعها یعی .

دش (ع ار)، (دوس رع ت)، (ج رع ف)

دش ل غ م، دش ع ور، .

مشق ف ب ق
 (۹۹) فاقته فح قد فر
 فس فشس فص فط فع فف
 فوق فقا فک فکا قل فم
 فن فوفه فهما فی .
 (فخ ز) (ق دم) (ف ر ق) (در ف ش)
 (ق ض اب) (ق ط ار) (و ق ف)
 (ر ف ق) (ق دم) (ف و ج)
 ص ا ق ی .

مشق بقا
 بقا نقب نفتح نقه نفر نفس نقش
 نقص نقط نفع تقف فوق يفتا
 نكف نكفا نقل تقم يقن يقو
 ثقه تقهرا تقى .

(ش ف ق ت) (س ف ر) (ق ف س)
 (ن ف ع) (ق ف ل) (ع ض ف و ز)

مشق ك ل

(۱۰۰) كالا، كب لب، كج لـج
 كد لـد، كر لـر، كس لـس، كش لـش
 كص لـص، كط لـط، كع لـع، كف لـف

کوق لوق ، کفالتقا ، گکک لکک ،
 گکا لکا ، گل لل ، کم لم ، کن لن ،
 کولو ، که له ، کهبا لها ، کی لی .
 الفاظ متعلقه

دک ار ، دک اف ر ، دک ج ا ، دک ژ دم ،
 دک ف ار ، دک ل اب ، دک ل ه دار ،
 دک م ، دک ن ، دش ک ن ،
 الفاظ متعلقه

دغ ل ام ، ددولت ، دل ش ک ر ،
 دل ط ف ، دش ل غ م ا ج ل غ و ز ه ،
 دل غ ت ، دم ل ک ، دقل م ،

۲۲۸

مشق (۱۰۱) مد مل ما مک

مم مہا مج مر می
مک مثر مس مشس مص مط

مع مف متق مقما مکامن مو مہ .

(م دام) (م ل ک) (ع م ا ر ت) (م گ ر)

(م خ ل وق) (م ہ ار) (م ح م د) .

(م ر دم) (ن ام ی) .

(ر ح م ت) (ش م ر) (ش م ر د) (ش بق)

(م ص ل ح ت) (م غ ر ب) (م ک ان)

دش من (م و شس) (ع ام ہ)

مشق بها

بها بهت نهج نهد نهر نهش

ننص نبط بهج نهف نهق نهقا

بهاک بهکا نهیم پهن یهوتنه

بها بهی

(ش ه ا د ت) (ط ه ا ر ت) (ش ه د)

(ع ه د) (ش ه ر ی ا ر) (گ ه ر)

(ص ه ر) (ق ه ر) (ش ه س و ا ر)

(ج ه ل) (س ه م) (پ ه ن)

(س ه و) (ش ه ر) (ه ه ل)

م

مشق دو اسم مبارک

(۱۰۳) اللہ، محمد

از نیجات الفاط خانہ دار بقیر زبانی بفہم اندوشتن

(۱۰۴) غل ام م ح م د

(غل ام) (م ح م د)

غلام محمد

(۱۰۵) سر ص ہ ہ ہ ک ا ج ہ ت و ع و م

سر ص ہ ہ ہ ک ا ج ہ ت و ع و م

(۱۰۶) ط

۲۳۲

(۱۰۷) (ب س ل ی ک خ ن ی ط) ب س ل ی ک خ ن ی ط

(ب ت س ل ی ک خ ب ی ر) ب س ل ی ک خ ب ی ر

(ن ب ت س ل ی ک خ ن ی ط)

ب ت س ل ی ک خ ن ی ط

(۱۰۸) (ن س ت ع ی ن ک)

ن س ت ع ی ن ک

(۱۰۹) (ش ه ر پ ه ر) م س ی م س ت ی

(س ح ا ب س ح ا ب)

(۱۱۰) م ا ل ک الت ر ق ا ب ، خ ر ا د

۲۳۳

الفاظ خانہ دا

(۱۱۱) الفاظ خانہ دار مرقومہ کھرون مفردہ در خطوط

وحدانیه از بہر اینکہ خود بتدی بستہ کند پس از بہر سہولت

کار در سطر اول مرکب، سکون را و در سطر ثانی خانہ

بر مرکب سوار است بخط علی نشان داده در سطر اول

بتدی را بسخن خوب بفہاند و بہتر آنت کہ ہر لفظ خط

وحدانیه را از زبان معلّم شنیدہ بتدی بجا کند۔

الفاظ خانہ دار مرکب، الف، با، وغیرہ

« ا »

با « بیاقبا » « بیاققیان »

(ن ام، پ اک، دی ار، ب بی ار)

سپهر

(دن یی) (ت ی ار) (ن از می ب ا)
 (ک ت اب) (ش ف ت ال و) (ش ه ب ا)
 (ا خ ب ار) (ب ی ب اک) (ا خ ت ی ار)
 (ق می ت ان) (ص ب ی ان) (ح ض و ر)

« ب »

بت (بیت عیب) «بیت عیبت»
 (ق ری ب) (زی ب) (ا ر ن ب)
 (ن ی ت) (د ی ن ت) (ش ب ت)
 (ر ق ی ب) (ر ع می ت) (ش ک ی ب)
 (س ی ب) (ن ب ی ت) (ر ف ت ن ت)
 (ط ب ی ب) (ح ب ی ب) (ن ص ی ب) (م ق ی ب)

۲۳۵

« ج »

بج « پنج صحیح » « پیچ صحیح »
 (تخت، (ببخ آرا) (رنج ورن)
 (زرن می رخ) (بخت خاک) (گنج)
 (گنج شکر) (دامت حان) (طبخ)
 (صباح) (مستح سن)
 (نت می ج ه) (قب می ح)
 (صباح) (تسب می ح) (اعلی)

« د »

بد « بند کند » « بیند کنید »
 (پدر) (دن ذر) (بده) (بمی دار)

دت ن د، گُ ن وی ن د، د ع ب د ل ل ا ه،
 د کُ ن د، د ق ن د، د س ن د، د ب ی ن د،
 د ک ن ی د، د ج ن ی د، د ش ن ی د،
 د پ ب ی ن ی د، د م ح م و د، -

« ر »

پیر « پیر خیر » « پیر خیر »
 د ا ب ر و، د ت ر ا ز و، د ب ر ن ج،
 د ب ب ر، د و ب ی ر، د ت ب ر، د خ ب،
 د ن ص ی ر، د ص ر غ می ر، د ش می ر،
 د ن ی ب ر، د ک ب ی ر، د خ ی ب،
 د م ن ب ر، د گ ش ن ی ز،

درست خ می ز (آت ش گ می ر)
(ط ی ر) (ان ج ی ر) (دم ش ق)

« س »

بس « عیش عیشها » « بئیش جنشی »
(آت ش ه) (در نمی ش ی) (ن س خ)
(ق ی س می) (م ن ش ی) (ح ب ش ی)
(ح ب ش ه) (پ ی ش خ دم ت)
(ع ی ش می) (ب ی ن ش ه)
(ج ن ب ش ه) (م ی ش ه)
(س خ اوت) (ق ر ی ش ی)
(م ش ک ل) .

« ن »

بن بین سین حنین
 (امی ن) (دت ن) (زرین) (قم ابی)
 (ق وان می ن) (دورب می ن) (درفت)
 (پ می ش می ن) (دهم می ن) (رزم می ن)
 (بب می ن) (پ وس ت می ن)
 (کن می ن) (س کن جیب می ن)
 (چ ن می ن) (م ف هوم) .

« س »

س پیش عیش پیش عیش
 (ارای شش) (ات شش ک تو)

۲۳۹

(پش اور، دان می س، دن می ست)
(وطن ش، دک می ش، دم می ش)
(ح ب ش می ۱۵، دش ب ش)
(ب می ن ش، دزم می ن ش)
(اس تن ش اق، س ب ب ش)
(ن ص می ب ش، ابل می س)
(م غ ل ول،

«ص»

بص (نبض قبض، نبیض قبیض)
(ن ص وار، ب ص ورت، ت ص می)
(ت ص رف، ب می ض، ت ب ص ره)

۲۴۰

(ب می ض ا) (ف می ض) (ق می ص)

(ن ق می ض) (م ن ص و) (ق می ص و)

(ب ن ب ض) (ت ق ب می ض)

(ف غ ف و) .

« ط »

بط «بیطار منظر» «بیطار منظر»

(ن ظر) (ر اب طه) (ب ط و) (ب می ط و)

(ب می ط ا ق ت) (ب ن ظر) (ک ب ان)

(ق ن طار) (ش ی ط ان) (ح ن ظ ل)

(م ن ط و) (ب می ن ظ ی ر) (م ن ت ظ)

(ب س می ط) (م ن ط ق ی) (م غ و ر) .

۲۴۱

«ع»
بع (تبع مبع) (تبع مبع)
(ن ع ره) (ب غ ل) (ن ع م ت)
(ب ی غ م) (ک ن ع ان) (ر ب ک ع ی)
(ب ن ع ت) (ر ف ی ع) (م ن ع م)
(ت ت ب ع) (م ن ب ع)
(ب ش ف ی ع ان) (ب ی غ ی ر ت)
(م ل ع ون) .

«ف»

بف (نیف حیف) (نیف حیف)
(ن ف ع) (ش ری ف) (ت ف ا و ت)

(ک ت ف) (ع ن ف و ان) (م ن ف ر)
 (ت ن ف س) (ت ن ف ر) (ب ک ف ای ده)
 (ب ت ن ف ر) (م ن ی ف) (ح ن ی ف)
 (ت خ ف ی ف) (ک ی ف ی ت)
 (ش ف ق ت) (م ش ف ق) (م ه ر ب ان).

«ق»

بق (توق عتوق) (یتوق عتوق)
 (طری ق) (ل ای ق) (س ا ب ق) (زری ق)
 (زن بق) (ع ن ق) (رف می ق)
 (ان بی ق) (ع ت ی ق) (م ن ج ن ق)
 (ش ف ی ق) (خ ل ی ق) (م غ رور).

۲۴۳

« بقا »

بقا (تیقا منقل) (تیقا منقل)
(نقل) (نقل) (نقل) (نقل) (بیقار)
(بیقار) (دوشی ق) (اعتقاد)
(منقل) (رفی قان) (منقلار)
(بیقار) (منقل) (عضف)

« ک »

ک (بیک هتک) (پینک هیبک)
(انگور) (دویگ) (انگشت) (جنگ)
(بارتنگ) (بتک رار) (تنگی)
(آهنگر) (رعلمی کم) (گنگ)

۲۴۴

(پ ی ن ک بی) (ع ی ن ک) (ده ی بک)
(ن س ش ع ی ن ک) .

سپ

« کا »

بکا (بیکار میکارد) (بیکار مینگارو)
(زن گار) (بک ل اه) (ان گ ل س ت ان)
(پی ک ان) (ب ن گ ل ه) (چ ن گ ال)
(ه ن گ ام) (م ت ک ا) (ب ب ی ک ار)
(م ی ن گ ارد) (ک م ی ن گ اه)
(م ع ق ول) .

« دل »

بل (بیل خیل) (تنبیل خنبل)

۲۴۵

(ب ل د) (ب ل خ) (ب ل ک ه)
 (ن ی ل و ف ر) (ت ی ل) (ک م پ ی ل)
 (پ ت ل ن) (ه ی ل) (ق ت ی ل)
 (ف ی ل) (م ش ل ا) (ت ن ب ل)
 (س ن ب ل ه) (س ن ب ل)
 (ان ج ی ل) (ز ن ج ب ی ل)
 (ب ج ل غ و ز ه) .

«م»

بم (بیم رفتیم) (عینم رفتیم)
 (ن م و دار) (ای م ان) (ت م ی ز)
 (ب ی م ار) (ن ی م ه) (پ ی م ای ش)

۱۲۶

سید

(ق ی م ت) (م ع ت م د) (اع ت م اد)
 (ص ن م) (ع ث م ان) (م ی م)
 (ر ک ی م) (ی ت ی م) (غ ن ی م)
 (ش ب ن م) (م ش ه د) .

«و»

بو (بنو مشور) (میتو مینوش)
 (ان ور) (پوش) (ای وان) (ن وار)
 (ابان وس) (ازی ت ون) (تن ور)
 (ق ب ول) (م ن ور) (ک ی وان)
 (غ ی ور) (پ تن وس) (طن ب ور)
 (م ی ت وان د) (ع ی ن و) (م ض م ض)

۲۴۷

(استانبول).

((۵))

به (بنه گنه) (پینه کینه)
(گ رای ه) (رخ ان ه) (ن ه آن ه) (روپی ه)
(زی ن ه) (م رت ب ه) (رق ب ه)
(س رر ش ت ه) (آش ف ت ه)
(پ ن ب ه) (س ی ن ه) (گ ن ج ی ن)
(م ی م ن ه) (ک ی ن ه) (پ ش م ی ن)
(ک ل ک ت ه) (س ت ن ق ی ه)
(ق س ط ن ی) (ت ن ب ی ه)
(ص ف ح ه).

۲۴۸

« بهر »

بها (تنها منها) (میتهیا فتهیا)

(پهل وان) (نهر) (ان ای ت) (بسی ووده)

(پنهان) (زین ار) (آفت ه ا)

(مجت ه د) (شبه ه ه) (من اج) (ان ی ش)

(رفت ن ه ا) (بجی نی ه ا) (سرب ه ا)

(ن بس بت ه ا) (کمی و ه ا) (تن بی ه ات)

(شبه ا) (ان ت ه ا) (م ش ک ور)

« می »

بی (بسی غنی) (بینی عیبی)

(م مرغ اب سی) (دوا ی ی) (م مرغ دن ی)

۲۲۹

(دوی ن ی) (ش ر ب ت ی) (و ث ن ی)
(ر غ ن ی) (ح س ن ی) (آ ش ف ت ی)
(ب ی ن ی) (ک ف ت ن ی) (م ب ن ی)
(ب ج ی ن ی) (ی ق ی ن ی) (ب ب ی ن ی)
(ع ی ن ی) (س ن گ ی ن ی)
(ش ک ز) .

(۱۱۲) ز بعد حمد خدا نعت سرور گل کرد

که بهتر از همه مخلوق و خضر راه هدایت
براه خطیر پیرویش میگویشم
که رافع علم عفو و صدر روز جزا است

۲۵۱

عشر اثناروپيه

عشر اثناروپيه

عشر اثناروپيه

صدى روپيه

عشر

عشر اثناروپيه

مرکبات

عشر

عشر

هزار اثناروپيه

عشر اثناروپيه

عشر اثناروپيه

جنسی

عشر

عشر

عشر

عشر

نصاب تسلیم عموم مکاتب ابتدائیه دولت علییه مستقله		
فارسی	بینیات	
ابجد خوانی و کتاب اول فارسی	رساله اول بینیات یعنی بنا مسلمانان طریق وضو، نماز، حفظ اذکار نماز شفاها و عملاً، ده سوره اخیر قرآن شریف	سال اول
کتاب دوم فارسی که مشتمل بر اسباق اخلاقی و علمی و فنی، و فکاهی باشد	رساله دوم بینیات، یعنی ایضاً در مسائل وضو و نماز، حفظ سوره آخر شریف سوره فیل، و خواندن پاره آخر	سال دوم
کتاب سوم فارسی که مشتمل بر اسباق اخلاقی و علمی و فنی، و فکاهی باشد	رساله سوم بینیات، و خواندن پنج سوره اول بقرات	سال سوم
کتاب چهارم فارسی که مشتمل بر اخلاقی، فنی علمی و فکاهی اصطلاحات صرف باشد	رساله چهارم بینیات، و قرائت با اصول تجوید، خواندن قرآن کریم تا نیم	سال چهارم
کتاب پنجم فارسی که مشتمل بر اخلاقی و فکاهی و اصطلاحات صرف و نحو باشد	رساله پنجم بینیات، ختم قرآن کریم	سال پنجم

افغانستان مجوزہ انجمن معارف و مجلس وزیر

تربیتی	تاریخ	ریاضی	جغرافیہ	حسن خط
اصول مناسب		شناخت اعداد از یک الی صد یا جمع و تفریق		مقدمات و مرکبات دو حرفی بر تخته مشق
		جمع - تفریق - ضرب تقسیم ضرب زبانی از (۲) الی ۱۲ سوالات عبارتی زبانی		مشق نوشتن املا کتاب فارسی در خانہ و خطاطی بقلم نئی
		جمع - تفریق - ضرب تقسیم باستعمال مقیاسات سکہ جا و وطن و خارج، سوالات عبارتی	مبادی جغرافیہ	مشق نوشتن کتاب فارسی در خانہ و نوشتن رقعات مختصر
		کسوعام بدجہیل - عداد عظیم ذو امثال اقل یعنی در خارج مشق تحویل صدودی و نزولی	جغرافیہ مجموع دنیا	حسن خط و املا نوشتن رقعات متوسطہ با درخانہ
		کسوعشارتہ احدیت نسبت و تنا مختصر مبادی عملی ہمتہ و رقعات مربع مستطیل - ودائرہ	جغرافیہ مفصل افغانستان	نوشتن مقالات مختصر

نتاز
ایچ افغان

این تصاب تعلیم تاریخ یوم دوشنبه بیست و سوم میزان بعد از
 مذاکرات عدیده فیصله و تصویب شد که آئینده عموم صنوف
 ابتدائیه دولت مستظمه تکمیل آزاد در تحصیل بنمایند و سن شمول طلاب
 مکتب سال ششم عمرشان منظور گردید تا فی الجمله دارالاسسه قوه
 مدرسه شده باشند تعلیم حفظ صحیح نیز برای طلاب حتی و لارست
 مگر بصورت شفاهی را یعنی از روی کتاب که وزارت معارف
 برای مصلحت مرتب و تالیف نماید در حقیقت بکسر مصلحت
 برای طلاب خوانده و میفرماید و در باب تربیه بدنی صورت
 سهل و مفید را که وزارت معارف اندیشید و اتخاذ کنه اجراء نمود
 امضا: — دستخط مبارک علی حضرت غازی حیات الله زیر معارف
 قمری پاشا سفیر دولت علییه که زمان الدین والی کابل سید محمود
 قوه مشر و نگران مدرسه حریه و حنفی بیک محمد حسین مدیر مدرسه
 عالی معارف عمومی بدی بیک نائب رئیس معارف دولت
 محوی الواسع نگران کتب قضاة سید احمد و صد طرز جدید تعلیم ابتدائی
 محمد اکبر مدیر کتب حکام مولوی سید محمد حسن نور محمد فشی انجمن معارف

اگرچه خود این داعی بحضور حضرت فاری در باب سن سال
 مبتدی، و ایام سال آن عرض نمودم، که نصف سال یعنی
 یکصد و هشتاد روز حاضر بودن مکتب شان بر سال حساب با
 و نصف باقی به بیماری و ایام تعطیل و میل و غیره داده شود -
 تا گویند که سپرم دو سال میشود که در مکتب سبق بخواند و بیچ نشد
 و حال اینکه پیش از دو ماه هم حاضر مکتب نگشته، و درین پروغرام
 ایام سال را معین نموده، مگر معلمین باید که در اول به راه ایام
 حاضر هر سپهر نوشته باشند، و ایام حاضر ماه موجود در بران افزوده
 حاصل جمع را باز در اول به راه دیگر مرقوم دارند، تا ایام سبق و
 از ابتدای شمولیت مکتب او، تا هر چند سال که باشد ظاهر شود
 بوده شکوه پدر هم از قرار آن ثابت، و باز خواست منتظم هم
 از روی آن لازم آید.

این کتاب از ابتداء خیال من سابقه گرفته شده بود، که قیمت آن
 یکصد و پانجاه اول کتاب است، و در آن چنان حضرت علامه
 که در فوق آنرا میفرماید و در است معارف کرده اند، و استخوان

پسران یازده ماهه را بمقابل یازده ساله بلا واسطه بنا داشتند که
 از روغرام سابقه انگریزی و السنه اخیریه را ساقط نموده مطابق
 قوه اکثر معلمین طرز جدید ساختند، بنا بران چون داعی در مضمون از
 قوه تالیف بر روش مفید و اختصار داشت، اصول بسیار صحیح
 مضامین را بقرار لازم بران زیاد نموده قیمت کتاب هم بر خیال
 اول افزود، یعنی چهار روپیه کابلی، و تعداد چاپ کم یعنی
 یک هزار جلد گرفته شد، بسبب اینکه از برکت اعظم حضرت بجاوینی حال
 در شهر و ولا مطبع هست؛ چند کتاب ازین موجوده بطریق نمونه
 بر طرف فرستاده میشود، بعد حکمران بهر جا بقدر ما محتاج خودها
 طبع نموده کار از ان گرفته باشد، و کاریکه معلم نه درجه دار شصت روپیه
 طرز جدید در یک ماه میکند معلم اوسط آن که سی روپیه بخواد اصلی، و دوازده
 روپیه از بابت چهار درجه داشته باشد سه ماه میکند، یکصد روپیت
 روپیه میرود، و معلم بی درجه از ایشست ماه میکند، و مبلغ دو صد روپیت
 روپیه میگیرد، و قبلترین بسه سال مساوی سی و شش ماه بانجام
 میرسد، و بر خواندن نام پدر خود هم مقدمه میکنند، اگر ما هواره آن

عیت روپیه داده میشد هم هفت صد و بیست روپیه میبرد
 پس نسبت بان و چکشی خدمت لکهاروپیه را طرز جدید خود فسق
 میسازد؛ و عمر بتدیان که اندک که بصرف رسیده یک فاند بیایا
 در ضمن آنست، و حال چون هر پنج سال این پروگرام را عهد برآ
 باید که معلمین آن در هر سال و هر اندازه کار همان رفتار را در نظر
 داشته باشد، از آنسبب در چندین دهه گذشته با حدی نداده ام،
 تا در بالا هم خوبی نشان ثابت گردد، بعد البته در سنه آینده انشاء الله
 داراے درجه لایق خواهند گردید.

جدول حاضر می سر پنج سال مبتدی در صفحه آینده تحریر میشود، چنانکه
 در هیچ محل سال اول مثلاً سجده روزی معلم از کتاب حاضر می خواند
 و در ثور بیست و سه روز حاضر مکتب گشته، در خانه ثور نوشت
 چون با عددی بالا جمع نمود چهل و یک شد، آنرا نیز در همانخانه ثور
 زیر خط نوشت، بعد از ختم جوزا باز کتابهاے هر فرقی را معلم

خواسته، ایام این سر حاضر مکتب را در خانه جوزا
 نوشته با عددی بالا جمع نمود مجموع ۲۰۸ یعنی
 اینچنین

۱۸	۴۱
۲۳	۲۰۸
۲۶	
۲۸	

بقرارند که در کار تا آخر سال ببرد، پس در هر وقت که کتاب بر سر باز شود
 شود، بهم جمع کل و هم ایام حاضر بر ماه معلوم خواهد بود، منتظم از رو
 آن گفته میتواند که این سپهر چنانچه در جماعت سوم مانده، یا آخرین رتبه
 بدت کم داخل جماعت بالا گشته و جدول صفحه دیگر از بهر غیر حاضر
 پنجم سال سابق مرقوم گشته.

اگر کدام پدر بگوید، که هر روز چون سپهر از کتاب بیاید، باید که از کتاب او بخم
 که سپهر ایوم حاضر مکتب گشته یا نه، بنا بر این هر ماه چهار هفته دو سه چهار
 روز بالا است، پس چهار کنج هر ربع هر ربع را روز جمعه خیال کرده ابتدا
 از نقطه بالای ضلع چپ گرفته بطرف پایان همانست که شش نقطه

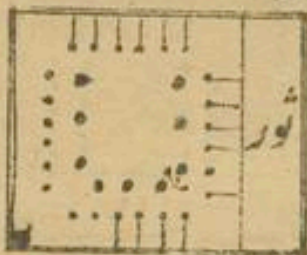
(ایام کار) هفته نوشته شده؛ نقاط هفته دوم قریب ضلع پایان، و از
 سوم نزدیک ضلع راست، و از هفته چهارم قریب ضلع بالا مرقوم گشته



که بعد نقاط با چهار کنج بیست و هشت
 مساوی چهار هفته شود، و برای روزها
 اضافه در بین ربع با این طریق (۵) نوشته شده

که بر وقت حاضری میان آن پریشود، پس اول عمل اگر نخستین باشد که آخرین

نقاط هفته اول است. آنرا کلان و ممتاز بسازد، و قتیکه با خرفیه چهارم
 رسد که درین حساب هفته سوم است نقاط سوراخ را تا با این را با بزر
 مذکور از ضلع چپ گرفته تا بنقاط ضلع راست و بالا برساند، بنا بر آن
 ممکن است که از روی خستری اول هر ماه هر سال را معین و ممتاز
 سازیم، پس اول ماه اگر جمعه باشد پنج چپ پایا از نقطه کلان و ممتاز



باید ساخت، و بموجب آن نقاط کلان
 خستری سال شمسی در کتاب حاصل گردند
 و این سرچون بر فرد و شنبه هفته دوم بود

داخل مکتب نشسته، تا مدت پنج روز هر شام که کتاب او را پدر می بیند
 نقطه آن روز را میسز از حاضری بصلح رسانیده، مگر روز یکشنبه هفته دوم
 نرسیده، میدانند که بکتاب زفته، تا ویب میکند، و اگر خود مبتدی برساند
 فردا معرسم رفته پدر را از بابت دیر روز از روی میخواهد، و او رفته
 ندارد، پس از سبب رساندن خط، جرم اضافه بر وعاید میگردد، و سطر
 لازم می یابد. بلکه آن نقطه را پاره هم بدد تا پدرش نیز واقف شود پنجمین

۳۶۰

اسم طالب علم		ولد		ساکن	
سال اول	سال دوم	سال سوم	سال چهارم	سال پنجم	
حل					
شور					
چوزا					
سپهر					
اس					
سنبله					
میزان					
تقویر					
قوس					
جد					
دل					
جوت					

Page - 1008

تلافی غیر حاضری طالب علم مذکور در جدول ذیل

سال دهم	سال نهم	سال هشتم	سال هفتم	سال ششم	
					حل
					تور
					جوزا
					سوطا
					اس
					منبلا
					میزان
					عقرب
					قوس
					جدا
					دلو
					وقت

Page - 1000

اطلاع جدید

چون درین طرز جدید تعلیم پنجسال ابتدائی بجز حروف شناسی برای
 معلم درجه دار این کار هیچ بندبشی نمانده، چنانکه مبتدی اگر
 مهر حروف را در حالت ترکیبی و افراد خودی بشناسد، بالضروره او را خواننده
 و نویسنده دانند، بلکه نگار آنهاست تا رشدیه رسیدگی کار پنجساله این
 پروگرام جدید را بعدت کمتر معلمین با تحت خود قطع نموده میتوانند
 که راه آن در همه باب نهایت صاف گشته، و طبع این کتاب با
 رسیده بود، که در حروف شناسی یک راه در روش دیگر رخ نمود، و بر
 دو نفر بسیار غمی خانگی تجربه کرده شد، بلکه از بسبب غباوت آنها این طریقه
 یافته شد و آن اینست، که آواز دانی و حروف شناسی را یکی با همتری
 شروع نماید، چنانکه اولاش حروف بانا یا تا یا تا واقع
 صفحه مابعد را با خواننده، و حسب القانون بوسی ضبط نماید، یعنی
 از اول تا آخر، و از آخر با اول برساند، و امتحان مختلف از او بگیرد
 چنانکه یک یک را نوشته و او خوانده باشد، بعد همین حروف کوره را
 با او از خوردن بری شکل اصلی خود یعنی (بن لای تاپ ش)

حسب القانون با وضبط نموده امتحان از وی بگیرد، بعد بگوید که این
 (تا) چیست، البته او صحیح میخواند، اگر نتواند از روی سابق یادآوری نماید
 بعد بگوید که (طا) نیز مثل آن خوانده میشود، و دومی دیگر که باز شکل
 اصلی خود محاذی بالادرتحت مرقوم است، با و از زیر خورد با و بخواب
 وضبط کند، همچنین این را (تا) چون دانسته اید بخوانید، و این سر حرف
 (س) اصل) مانند آنست بلا توقف بخوانید، و این چهار حرف یک
 (ش) (س) (ص) را با و از خورد بربری با و بخواند، همچنین این وضع
 در حروف ذیل همه جا واضح و ظاهر است که از هر گروه (هم آواز)
 مهارتش آن قبل از آن خوانده شده میباشد، و در فرق آواز دو حرف
 (با آ) خوب گوشش کند، بعد یک یک ازین الفاظ ذیل
 بابا، پاپا، چاچا، دادا، راجا، آغا، آقا، کاکا، کالا، بالاتا،
 لالا، مانا، جانا، خانا، را نوشته با و خوانده باشد.
 حال سبب حر و فیکه با و از خورد خوانده شده در دو صفحه بعد بعد
 یعنی (ا ا) بخواند، و نام و شکل و جای این سه حرکت را، اولاً
 درین یک حرف مذکور خوب نشان داده، بعد همه را بخواند.

۲۶۴

پا	یا	با
پا	یا	با
پا	یا	با
پا	یا	با

صا	سا	شا
صا	سا	شا
صا	سا	شا
صا	سا	شا

پوش

۲۶۵

خا	حا	چا	جا
خ	ح	چ	ج
	زا	را	دا
	ز	ر	د
طا	ضا	ذا	زا
ظ	ض	ذ	ز
لا	گا	قا	غا
ل	ک	ق	ع
	گ	ا	ما
		ا	م
		ه	و

عجم

ا ا ا

ب	ب	ب	ن	ن	ن
م	م	م	ت	ت	ت
پ	پ	پ	ث	ث	ث
ث	ث	ث	ط	ط	ط
ث	ث	ث	س	س	س
س	س	س	ص	ص	ص
ش	ش	ش	ظ	ظ	ظ
ح	ح	ح	ج	ج	ج

ت پوت، است... کافه با...

۲۶۷

ح	ح	ح	ح	ح	ح
د	د	د	د	د	د
ز	ز	ز	ز	ز	ز
ض	ض	ض	ض	ض	ض
ع	ع	ع	ع	ع	ع
ق	ق	ق	ق	ق	ق
ک	ک	ک	ک	ک	ک
م	م	م	م	م	م
ل	ل	ل	ل	ل	ل
و	و	و	و	و	و

تہ اہل بیت، اسکا ...

بعد بگوید که مدعا این خواندن هر حرف به هر سه حرکت این بود که آواز
موقوف را بدانی که آن آواز چهارم است، چنانکه نه بزرگ خوانده شود
و نه بزرگ پیش، و خود او بلا حرکت شنیده شود، و هیچ حرفی
بچنین آواز در ابتدا بزرگ خوانده نمیشود، و اکثر بعد این سه حرف (ای) (و)
(ی) چنانکه (ا) را بزرگ کلان، (و) را بزرگ کلان، (ی) را
پیش کلان گویند، که از زور دادن حرکات مذکوره پیدا میشوند،
و هر حرف بزرگ کلان یعنی بالف خوانده میتوانی، لهذا بجان (با)
چون بخوانم، هر گاه در آخر آن (م) بیک از حرکات سه گانه آوردم
یعنی (بام بام بام) گفتم، باید که بگویی که غلط است، و هر گاه
بلا حرکت یعنی (بام) گفتم، بگو که صحیح است، پس چند حرکت باقی
مختلف یعنی صحیح و غلط آنرا معلم بگوید، تا بتدی در دانستن آن خوب
درست شود، غلط را غلط و صحیح را صحیح بگوید، بعد از قرار کتاب
حامل المتن باشد این مانی این کار موقوف بعد الف با تمام رساند تا
لفظ آنرا بلا توقف خواند تواند، و بداند که خواند شدم، بعد متن ابتدایه را
در خواندن نوشتن بعد از آن از ابتدا بسمت حروف غیر قشاکه شروع نماید
تمام شد

۳۲

غلطت

که بعد از تصحیح موجود در تجدید، و طبع کتاب ظاهر شده و در ظرف یک است
صحت کل کتاب بن میثو، و از گمان غلطی فارغ میگردد

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۲	۱۱	خوانان	خوانان	۱۸۰	۲	و غیره	-
۲۸	۴	ی	ی	۱۸۳	۸	ی	ی
۵۰	۵	شش	س	۱۸۷	۴	۲۷۷۰۸۹	۲۷۷۰۸۹
۵۱	۴	ض	ص	۱۹۸	۷	اسم بر نام	اسم بر نام
۶۸	۱۱	پو	-	۲۰۲	۱۱	فارسی خوب	فارسی را خوب
۷۰	۹	ث	-	-	۱۲	بیت بطریق	بیت بطریق
۷۳	۴	کفیتها	در کیفیتها	۲۱۰	۶	من	من
۹۳	۱۱	کتبت	کتبت	-	۱۲	قلورا	قلولا
۹۶	۴	یفعَل	یفعَل	۲۱۱	۱۰	شلمم	شلمم
۱۰۸	۶	س	س	۲۱۲	۸	شورش	شورش
۱۱۱	۱	هلظله	هلظله	۲۱۳	۶	تبیا	تبیان
۱۱۲	۶	۱۲۹۱	۱۳۰۱	-	۱۰	قتا	قتا
۱۲۵	۵	پتقان	پتقان	۲۱۵	۲	بطنخ	بطنخ
۱۵۲	۶	حرف	حرف	۲۲۸	۸	مش رق	مش رق
۱۵۲	۱	مرکب	مرکب	۲۳۸	۲	مین	(مین چین)

خاتمه

نیز از آن حمرو پیاس هر حکمی را نرساست، که بسزا از حکم مفید و سهل و آسان از بنا بر حکمت یافته
 بهر آن سال در حجاب ستار پنهان داشته بروقت لازم بر روی کار آورد، چنانکه این
 قانون طرز جدید تعلیم ابتدائی اساس نجباله پروغرام مکاتب ابتدائیه را درین عصر سعادت
 معارف فخری و هنر پروری امیرامان اندوختان غازی در مطبعه دارالسلطنه کابل
 بطبع رسانید. و چون در عرض کتب بیان اول و دوم فارسی تعلیم ابتدائی مفصل ازین
 کتاب آمده که عبارت و معنی آن یومیه بشاگردان آموخته میشوند، البته خود معلمان خوب
 میکنند و حاضر می بندهی هم قبل ازین یک گنبد سید بوده، تحقیق آن فوراً کار را
 نمود، و حال بهر آن تمام ایام سابقه او در جدول این کتاب ظاهر و هویدا است پس
 و فنی که معلم قابل، و متعلم حاضر، بوده ملغ و منفی کار و فراحم هم نباشد چه بهانه از
 وطن عزیز ما میماند که از بنیاب آباد نمیشود، و هرگاه با این همه که گویا هر حرف به حرکت
 با و نشان داده، از بهر امتحان چون «حیم بکسره» از خواننده شد، و وطن عزیز ما، در جواب
 «م» میگوید، هم انحصرت غازی، گران خاطر از آن میگذرد، طریق دیگر از بهر وصول
 بدعاے خود اندیشد، تا آنکه بدرجه رساند که بجز در سوال در هر باب جواب صحیح
 گفته باشد، که این مصطلح زمانه تحمل این تصدیعات تا آخر حیات کار خود گرفت
 مگر شاگردان کار را بر خود دراز خوانند نمود، و آنوقت بر رحمت خود افسوس نخواهد
 فرمود که در ابتدا چر فکر نکردیم و جواب است گفتیم که با اختیار خود خود را در همه باب
 نقصانی ساختیم. در وقت اختتام این کتاب زیر سابق الذکر دیباچه بنام حکموتی
 قطعه و بدیشان مقرر گشته، جناب علامه ع-ج شایسته حیات اندوختان و زیر معارف
 مقررند، این شایسته بنده اقبال اگر چه نهایت ذکی و جرار و هوشتیار است، مگر چون

از این کتاب در مطبعه دارالسلطنه کابل در سال ۱۳۰۲ هجری قمری چاپ شده است

